

# سرمایه

جلد چهارم

بخش های ۱-۲-۳-۴

کارل مارکس

ترجمه ی علیرضا ثقفی

تئوری های ارزش اضافی

بخش اول و دوم و سوم و چهارم

کارل مارکس ترجمه ی ترجمه علیرضا ثقفی

بازنشر کتابخانه ی گرایش مارکسی

# بخش اول

سر جیمز استوارت

(تقسیم کار بین سود از خود بیگانه شده و افزایش مثبت ثروت)

قبل از فیزیوکرات ها ارزش اضافه- عبارت بود از سود در شکل سود- و صرفا از طریق مبادله توضیح داده می شد و معنی آن فروش کالا به قیمتی بالاتر از ارزش آن بود. سر جیمز استوارت به طور کلی فراتر از این محدودیت نظری نرفت؛ او باید به عنوان فردی که آن را در شکل علمی باز تولید کرده است در نظر گرفته شود. من می گویم: در شکل علمی. استوارت دارای این توهم نیست که ارزش اضافی متعلق به فرد سرمایه داری است که از فروش کالاها به بالاتر از قیمت خود به دست آورده است. او بین سود مثبت و سود نسبی تمایز قائل است و چنین می گوید:

“سود مثبت، چیزی از کسی کم نمی کند؛ این سود مثبت در نتیجه افزایش نیروی

کار، صنعت یا از زیرکی به دست می‌آید و محصول تورم یا اضافه شدن عام کالا است ... سود نسبی چیزی است که به کسی ضرر می‌رساند؛ این سود نسبی نوسانی از بالانس ثروت بین بخش‌های مختلف است اما هیچ چیزی را به سهم عمومی اضافه نمی‌کند ... ترکیب به سادگی قابل درک است؛ این وضعیت ویژه سود است ... که بعضا نسبی و بعضا مثبت است ... هر دو بخش ممکن است به طور جداگانه در یک تبادل وجود داشته باشد. ” (اصول اقتصاد سیاسی جلد ۱ از کارهای سر جیمز استوارت و دیگران. این کتاب به وسیله ژنرال سر جیمز استوارت پسر، ویرایش شد هو در ۶ جلد در لندن در سال ۱۸۵۰ چاپ شده، صفحات ۲۷۵ تا ۲۷۶)

سود مثبت “از اضافه شدن نیروی کار، صنعت و زیرکی به وجود می‌آید”. چگونه این سود از این چیزها به وجود می‌آید؟ استوارت هیچ تلاشی برای پاسخ به آن نمی‌کند. بررسی بیشتری که تاثیر این سود مربوط به زیرکی و تورم “و شرایط عام کالاها” است، نشان‌دهنده آن است که استوارت با بیان این مطلب، چیزی به جز توده عظیمی از ارزش مصرفی را مد نظر ندارد که در نتیجه گسترش قدرت تولید نیروی کار به وجود می‌آید. او فکر می‌کند که این سود مثبت از سود سرمایه‌داری متفاوت است به طوری که همواره مستلزم یک افزایش در ارزش مبادله است. این تفسیر به طور کامل با توضیحات بعدی او تایید می‌شود. او می‌گوید: “در مورد قیمت کالاها من دو چیز را به عنوان واقعیت موجود و کاملا مختلف از یکدیگر در نظر دارم ... ارزش واقعی کالا و سود جدا شده از آن.” (صفحه ۲۴۴)

بدین ترتیب قیمت کالاها شامل دو چیز اساسی است که به طور کامل از یکدیگر متفاوت‌اند: اولی ارزش واقعی آنهاست و دومی سود بیگانه شده، سود به دست آمده در جریان انتقال آن به شخص دیگر، یعنی فروش.

۱۱۲۲۱۱ این سود حاصل از بیگانگی همچنین از قیمت کالاهایی به دست می‌آید که بیشتر از ارزش واقعی‌شان می‌ارزند. به دست آوردن از یک طرف همواره با از دست دادن آن از طرف دیگر همراه است، در نتیجه هیچ افزایشی در ثروت عمومی به وجود نمی‌آید. در نتیجه، سود که همان ارزش اضافی است نسبی است و خودش را از درون "یک حرکت نوسانی از بالانس ثروت بین بخش‌های مختلف" به وجود می‌آورد. استوارت خودش ایده‌ای را که ارزش اضافه را بدین ترتیب توضیح می‌دهد، رد می‌کند. هر چند ثوری او "نوسان بالانس ثروت بین بخش‌های مختلف"، طبیعت و خود ارزش اضافی را کم‌اهمیت می‌داند، با این حال به تقسیم ارزش اضافی در میان طبقات مختلف و در مورد مقوله‌های مختلف نظیر سود، منفعت و اجاره، اهمیت می‌دهد.

استوارت تمام سود افراد سرمایه‌دار را به "سود نسبی" و سود بیگانه شده محدود می‌کند و آن را چنین توضیح می‌دهد:

"ارزش واقعی به وسیله "کمیت" کاری که روی میانگین یک کارگر از کشور به طور عام صورت می‌گیرد، در یک روز، یک هفته یا یک ماه محاسبه می‌شود. ثانیاً: ارزش زندگی فرد کارگر و ضرورت هزینه چه برای جایگزین کردن خواسته‌های شخصی او و [...] ابزار متعلق به حرفه او که باید به طور میانگین در نظر گرفته شود... "سوما": ... ارزش مواد... " (همان منبع صفحات ۲۴۴ تا ۲۴۵). این سه موردی که شناخته شده است قیمت محصول را مشخص می‌کند. این قیمت نباید کمتر از میزان این سه مورد باشد بدین ترتیب این ارزش واقعی است. آن چه که برتر از آن است، سود کارخانه است. بدین ترتیب [...] این مساله متناسب با تقاضا خواهد بود و نوسان قیمت بر مبنای وضعیت محیط اطراف است"

(همان منبع صفحه ۲۴۵) " و ظهور ضرورت تقاضای زیاد، افزایش بهره‌وری محصولات است... صنایع [...] حیات خود را تنظیم می‌کنند و بر مبنای سود معینی گسترش می‌یابند. " (همان منبع صفحه ۲۴۶)

مشخص است که سود سرمایه‌دار منفرد "تولیدکننده" همواره سود نسبی است، همواره سود بیگانه شده است، همواره از میان افزایش قیمت کالاها بیش از ارزش واقعی‌شان به وجود می‌آید و همچنین از فروش بیش از ارزش‌شان. بدین ترتیب اگر همه کالاها به ارزش خودشان فروخته شوند هیچ گونه سودی وجود نخواهد داشت. استوارت یک بخش مخصوص را در این باره نوشته است؛ او به تفصیل چنین توضیح می‌دهد: "چگونه سودها در ارزش اولیه جای خود را پیدا می‌کنند." (همان منبع جلد ۳ صفحه ۱۱)

استوارت از یک طرف پذیرش سیستم پولی و تجاری را رد می‌کند. بر طبق نظریه او فروش کالاها بیش از ارزش‌شان و به وجود آمدن سود از آن، باعث ایجاد ارزش اضافه می‌شود که در حقیقت افزایش مثبت ثروت است. از طرف دیگر او به این نظریه اش اکتفا می‌کند که سود سرمایه منفرد چیزی نیست اما این اضافه قیمت بیش از ارزش، ۱۱۲۲۱ سودی است بیش از الینه شدن (ارزش اضافه ناشی از کار. توضیح مترجم). بر مبنای نظر او این سود تنها نسبی است. گرفتن از یک طرف منجر به کم شدن از طرف دیگر می‌شود و در نتیجه حرکت آن هیچ چیز بیش از "نوسان بالانس ثروت بین بخش‌های مختلف نیست."

در این قسمت استوارت بیان عاقلانه‌ای از سیستم تجاری و مالی می‌دهد.

خدمت او به تئوری سرمایه این است که نشان می‌دهد چگونه در شرایط تولید، پروسه جدایی بین مالکیت یک طبقه معین و نیروی کار به وجود می‌آید. (۱۳) او توجه زیادی به این پیدایش سرمایه دارد، بدون آن که به طور مستقیم پیدایش آن را بیان کند. هم چنین او این مساله را به عنوان شرایط ایجاد صنایع بزرگ می‌بیند. او پروسه مخصوص کشاورزی را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد؛ و هم چنین به درستی توجه می‌کند که محصولات صنعتی تنها از درون پروسه جدایی در کشاورزی به وجود می‌آیند. در نوشته‌های آدام اسمیت این پروسه جدایی به صورت امری که قبلاً کامل شده در نظر گرفته می‌شود.

(کتاب استوارت در سال ۱۷۶۷ در لندن توسط آدام اسمیت نوشته شده، نوشته تورگت [بازتاب‌های شکل‌گیری و توزیع ثروت] در ۱۷۶۶ و تحقیق در باره ی طبیعت و ارزش ثروت ملل توسط آدام اسمیت در ۱۷۷۵ نوشته شده است.)

# بخش دوم

## فیزیوکرات‌ها

۱. تبدیل تحقیق در باره اصل ارزش اضافی از حوزه گردش

به حوزه تولید مستقیم. در نظر گرفتن اجاره به عنوان بنیان ارزش  
اضافی]

تحلیل سرمایه در دوران بورژوازی کار اساسی فیزیوکرات‌هاست. این خدمتی است که آن‌ها را تبدیل به پدر واقعی اقتصاد سیاسی مدرن کرده است. در درجه اول تحلیل اجزاء مادی مختلف به طوری که سرمایه، به وجود آمده و سپس خود سرمایه در جریان پروسه‌ی کار حل می‌شود. نمی‌توان فکر فیزیوکرات‌ها را با همه‌ی موفقیت‌هایشان در باره این اشکال مادی موجود، سرزنش کرد. در مورد مسایلی - نظیر ابزار، مواد خام و غیره - همانند سرمایه که آنها آن را در شکل جدا از شرایط اجتماعی می‌دیدند، آن گونه که در تولید سرمایه‌داری خود را نشان می‌دهد؛ در یک کلمه در شکلی که آن‌ها بنیان‌هایی از پروسه کار به طور عام و مستقل از شکل اجتماعی‌شان هستند - و بدین ترتیب، شکل سرمایه‌داری تولید، شکل ذاتی و طبیعی تولید است. برای فیزیوکرات‌ها اشکال بورژوازی تولید ضرورتاً به عنوان اشکال طبیعی ظاهر می‌شوند. این مساله مربوط به درک آگاهانه آنان بود که معتقد بودند این اشکال، شکل‌های فیزیولوژیکی جامعه است: همان گونه که اشکال از بنیان طبیعی خود تولید به وجود می‌آیند، اشکالی که مستقل از خواست افراد و سیاست‌ها و غیره هستند.

اینها قوانین مادی هستند مشکل تنها مربوط به آن است که قوانین مادی معین یک مرحله تاریخ اجتماعی به عنوان یک قانون مطلق حاکم پذیرفته شده است که در تمام اشکال جامعه همان است. علاوه بر آن چنین تحلیلی که اساس مادی دارد و بر طبق آن سرمایه در درون پروسه کار به وجود آمده، آنان را در وضعیت خاصی قرار می‌دهد. فیزیوکرات‌ها اشکالی را پایه‌گذاری کردند که سرمایه در گردش به خود می‌گیرد (سرمایه ثابت، سرمایه متغیر، هر چند آن‌ها در آن زمان نام‌های دیگری به آن دادند) و به طور عام رابطه بین پروسه گردش و پروسه بازتولید سرمایه. ما به این بخش در قسمت گردش باز خواهیم گشت. (۱۴)

در این دو مساله اصلی آدام اسمیت میراث فیزیوکرات‌ها را به ارث برده است. در این رابطه خدمت او محدود به مشخص کردن مقولات انتزاعی است برای ترکیب بزرگتری از نام‌های ثابتی که او به مقولات متمایز می‌دهد. همان مقولاتی که فیزیوکرات‌ها در تحلیلشان آن‌ها را به وجود آورده بودند.

۱۱۲۲۳۱ هم چنان که در گذشته دیدیم (۱۵) اساس گسترش تولید سرمایه‌داری به طور عام نیروی کار است که کالائی متعلق به کارگران است، در برابر شرایط کار، به عنوان کالاهایی که در شکل سرمایه هستند و به طور مستقل از کار کارگران وجود دارند. تعیین ارزش نیروی کار، به عنوان یک کالا از اهمیت زیادی برخوردار است. این ارزش معادل زمان کاری است که برای تولید وسائل ضروری زندگی برای بازتولید نیروی کار است یا قیمت وسائل ضروری زندگی برای باقی ماندن کارگر به عنوان یک کارگر. این مساله تنها بر این پایه است که اختلاف میان ارزش نیروی کار و ارزشی که نیروی کار به وجود می‌آورد، قابل مشاهده است - اختلافی که در کالاهای دیگر وجود ندارد.



بدین ترتیب بنیان اقتصاد سیاسی مدرن که وظیفه‌اش تحلیل تولید سرمایه‌داری است، عبارت است از تصور ارزش نیروی کار به عنوان ام مشخص، به عنوان میزان معین - همان گونه که در حقیقت موجود پراتیکی در هر مورد خاص است. حداقل دستمزد به طور دقیق محور اساسی تئوری فیزیوکرات‌ها را تشکیل می‌دهد. آن‌ها قادر شده‌اند که این مساله را پایه‌گذاری کنند. هرچند که نتوانستند طبیعت خود ارزش را بشناسند. زیرا این ارزش نیروی کار در قیمت ضروری و مسائل زندگی، خود را به عنوان حداقل معینی از ارزش مصرف نشان داده است. در نتیجه بدون قرار گرفتن در یک مسیر روشن به عنوان طبیعت ارزش، آن‌ها توانسته‌اند ارزش نیروی کار را درک کنند. بدین ترتیب ضروری بود که این امر در تحقیقات آن‌ها به عنوان مسئله با ارزشی در نظر گرفته شود. علاوه بر آن اگر آن‌ها در مورد در نظر گرفتن حداقل دستمزد به عنوان موضوع غیرقابل تغییر دچار اشتباه شده‌اند - چیزی که در نظر آن‌ها به طور کامل به وسیله طبیعت معین شده و نه آن که به وسیله مرحله‌ای از توسعه تاریخی، چیزی که به خودی خود موضوع مهمی برای گذاشتن گام به جلو است - این مساله به هیچ وجه صحت نتایج آن‌ها را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. همان گونه که اختلاف بین ارزش نیروی کار و ارزشی که به وجود می‌آورد به طور کلی، به ارزشی که خواه بیشتر یا کمتر در نظر گرفته شود، بستگی ندارد.

فیزیوکرات‌ها تحقیقاتشان را به اساس ارزش اضافی از حوزه گردش، به حوزه مستقیم تولید تسری دادند و بدین ترتیب بنیانی را برای تحلیل تولید سرمایه‌داری پایه‌گذاری کردند.

آن‌ها کاملاً به درستی، این اصل اساسی را پایه‌گذاری کردند که تنها کار، مولد است و این که کار موجب ارزش اضافی است. بدین ترتیب کار در جریان تولید

ارزشی بیشتر از آن چه که ارزش مصرف آن است، به وجود می‌آورد. بنابراین ارزش مواد خام و سایر مواد مصرف شده به دست می‌آید در حالی که ارزش نیروی کار برابر حداقل دستمزد است. این ارزش اضافی به طور مشخص تنها ایجاد شده از افزودگی کار است که دارنده نیروی کار آن را به سرمایه‌دار بیشتر و بالاتر از معادل کاری که در برابر آن دستمزد دریافت کرده، ارائه داده است. اما این مساله به این شکل توسط فیزیوکرات‌ها ارائه نشده، زیرا آن‌ها هنوز ارزش را به طور کلی به اصول ساده خود تعبیر نکرده بودند - اصول ساده‌ای که عبارتند از کمیت نیروی کار یا زمان کار.

۱۱۲۲۴۱ شیوه آن‌ها در توضیح این مساله، ضرورتاً تحت تاثیر دیدگاه عمومی آن‌ها از طبیعت ارزش است دیدگاهی که نوع معینی از فعالیت جامعه موجود انسانی را (کار) در نظر ندارد اما از اشیاء مادی ترکیب یافته است - زمین طبیعت و انواع مختلفی از اشیاء مادی.

اختلاف بین ارزش نیروی کار و ارزش ایجاد شده به وسیله آن - که عبارت است از ارزش اضافی ایجاد شده به وسیله خرید نیروی کاری که برای مصرف‌کننده آن نیروی کار تامین شده است - به طور کاملاً محسوسی مشخص‌تر و مسلم‌تر ظاهر می‌شود، در تمام شاخه‌های تولید، در کشاورزی و شاخه‌های اولیه تولید. مجموعه وسائل معیشتی که نیروی کار از یک سال تا سال دیگر خریداری می‌کند یا تمام مواد لازم زندگی که می‌خرد کمتر از مجموع وسائل معیشتی است که او تولید می‌کند. در کارگاه، به طور عام مستقیماً به نظر نمی‌رسد که کارگر مرد وسائل اعاشه را تولید می‌کند یا آن که ارزشی اضافه‌تر از وسائل اعاشه اش به وجود می‌آورد. پروسه از درون خرید و فروش می‌گذرد در حالی که اعمال

متنوعی از گردش انجام می‌شود و تبدیل ارزش به طور کلی برای درک آن ضروری است. در کشاورزی این مساله خودش را به طور مستقیم در افزایش ارزش مصرفی نشان می‌دهد که به صورت ارزش مصرف تولید شده است که این ارزش به وسیله صاحب کار خریداری می‌شود و بدین ترتیب می‌توان بدون آن که تحلیلی از ارزش به طور عام داشت این امر را روشن کرد و بدون درک روشنی از طبیعت ارزش، به آن پرداخت. این هنگامی است که ارزش به ارزش مصرف کاهش می‌یابد و سپس به طور عام به مواد ضروری برای زندگی تبدیل می‌شود. بدین ترتیب برای فیزیوکرات‌ها فقط کار کشاورزی، کار مولد است زیرا این تنها کاری است که ایجاد ارزش اضافی می‌کند و اجاره تنها شکل اضافه ارزش است که آن‌ها می‌شناسند. صنعت‌گر در صنعت مواد لازم برای اعاشه را افزایش نمی‌دهد او فقط آن را از شکلی به شکل دیگر تغییر می‌دهد. مواد - مجموعه مواد مورد نیاز برای اعاشه - از نظر فیزیوکرات‌ها مواد کشاورزی است. این مساله درست است که نیروی کار ارزش را به مواد لازم زندگی اضافه می‌کند اما نه از طریق کار خود بلکه از طریق ارزش‌های تولید شده از کار خودش: از طریق مجموعه وسائل اعاشه‌ای که او در جریان کارش مصرف می‌کند که برابر است با حداقل دستمزدی که از کشاورزی دریافت می‌کند. زیرا کار کشاورزی به عنوان تنها نیروی کار مولد در نظر گرفته می‌شود، شکل اضافه ارزشی که کار کشاورزی را از کار صنعتی جدا می‌کند، یعنی اجاره، به عنوان تنها شکل ارزش اضافی در نظر گرفته می‌شود.

بدین ترتیب سود سرمایه به معنی واقعی، که اجاره تنها شاخه‌ای از آن است، برای فیزیوکرات‌ها نمی‌تواند وجود داشته باشد. سود برای آن‌ها تنها نوعی از دستمزدهای بالاتری است که به وسیله صاحبان زمین پرداخت می‌شود و سرمایه‌داران به عنوان درآمد مصرف می‌کنند (و بدین ترتیب وارد هزینه تولید به

همان تریبی می‌شود که همانند حداقل دستمزد کارگر عادی است؛ این افزایش ارزش مواد خام که وارد هزینه‌های مصرفی سرمایه‌دار می‌شود، سرمایه‌داری که همان صنعتگر است، مصرفی است که مولد تولید است، که مواد خام را به تولید جدید تبدیل کرده است.

در انتها ارزش اضافی در شکل سود پول-شاخه دیگری از منفعت - به وسیله بخشی از فیزیوکرات‌ها مطرح شد، فیزیوکرات‌هایی همانند میرابوی پیر، که آن را رباخواری و مخالف طبیعت می‌دانستند. از طرف دیگر تورگات (TORGOT) اقتصاددان فرانسوی ۱۷۲۷-۱۷۸۱ مدیر اقتصادی لویی پانزدهم (م. توجیه این حرکت را از طریق واقعیتهای به دست می‌آورد که پول سرمایه‌دار می‌تواند زمین را بخرد و این اجاره است، و بدین ترتیب سرمایه‌ی پولی‌اش به او این اجازه را می‌دهد که ارزش اضافی را به دست آورد. همان گونه که می‌تواند آن سود را کسب کند، اگر آن سرمایه را تبدیل به مالکیت زمین کند. بدین ترتیب مفهوم قضیه آن است که منفعت ارزش جدیدی ایجاد نکرده است و هم چنین ارزش اضافی تولید نکرده است؛ این تنها توضیح می‌دهد که چرا بخشی از ارزش اضافی به وسیله صاحبان زمین کسب می‌شود و راه خود را به سمت پول سرمایه‌داران به شکل منفعت پیدا می‌کند، درست همان گونه که در زمینه‌های دیگر توضیح داده شده است ۲۲۵۱|| چرا یک بخش از این ارزش اضافی به سمت سرمایه‌داری صنعتی راه می‌برد و در شکل سود خود را نشان می‌دهد. زیرا نیروی کار کشاورزی تنها کار مولد است. تنها کاری است که ارزش اضافی تولید می‌کند. شکل ارزش اضافی که کار کشاورزی را از تمام شاخه‌های دیگر کار، مانند اجاره جدا می‌کند، شکل عام ارزش اضافی است. سود (interest) صنعتی و منفعت (profit)، صرفاً مقولات مختلفی هستند که اجاره را تقسیم می‌کنند، و سهم معینی از دستان صاحبان زمین به دستان سایر طبقات منتقل می‌شود. این نظریه مستقیماً مخالف نظری است که اقتصاددانان

بعدی که با آدام اسمیت شروع می‌شوند، بیان کرده‌اند. زیرا آن‌ها مستقیماً سود صنعتی را به شکلی در نظر می‌گیرند که ارزش اضافی است و اساساً به سرمایه اختصاص دارد و شکلی است از ارزش اضافی. بنابراین به عنوان شکل عام اساسی ارزش اضافی - آن‌ها منفعت و اجاره را به عنوان فرع بر سود صنعتی در نظر می‌گیرند، چیزی که به وسیله سرمایه d صنعتی میان طبقات مختلف تقسیم می‌شود و آن‌ها مشترکاً ارزش اضافی را تصاحب می‌کنند. علاوه بر دلایلی که قبلاً گفته شد - می‌توان گفت که نیروی کار کشاورزی نیروی کاری است که ایجاد ارزش اضافی به شکل ملموس در آن ظاهر می‌شود و جدای از پروسه گردش آن است. - شماری از مسائل قابل توجه دیگری وجود دارد که نقطه نظر فیزیوکرات‌ها را توضیح می‌دهد.

اول، به این خاطر که اجاره کشاورزی به عنوان سومین عامل اصلی ظاهر می‌شود و به عنوان شکلی از ارزش اضافی است که در صنعت یافت نمی‌شود، یا آنکه صرفاً جنبه انتقالی دارد، این ارزش اضافی بوده است که فراتر و بالاتر از ارزش اضافی (منفعت) است و محتمل‌ترین و واضح‌ترین شکل ارزش اضافی است، ارزش اضافی‌ای است که به نیروی دوم تبدیل می‌شود. آن طور که کارل آرانست اقتصاددان مهم در کتاب کار طبیعت (چاپ هانو سال ۱۸۴۵ صفحه ۴۶۱-۴۶۲) می‌گوید: "منظور از کشاورزی" این است که "ارزش به وسیله اجاره از زمین ایجاد می‌شود چیزی که در صنعت و تجارت دیده نمی‌شود؛ ارزشی که فراتر از آن چیزی است که کار و سرمایه به کار گرفته شده را به طور کامل جایگزین کند" دوم: کنار گذاردن تجارت خارجی از محاسبه - آن طور که فیزیوکرات‌ها به درستی آن را انجام داده‌اند، می‌تواند در یک مطالعه‌ی انتزاعی از جامعه بورژوازی انجام گیرد. - مشخص است که شماری از کارگران صنعتی در کارگاه‌ها و سایر

مکان‌ها مشغول به کار هستند و به طور کامل از کشاورزی جدا هستند-“ مردان آزاد” آن طور که استوارت آن‌ها را نامگذاری می‌کند- به وسیله انبوهی از تولیدات کشاورزی تغذیه می‌شوند که کارگر مزرعه آن‌ها را فراتر از مصرف شخصی‌اش تولید می‌کند.

“مشخص است که نسبت تعدادی از آن اشخاص که بدون کار کشاورزی باقی مانده‌اند باید کاملاً به وسیله نیروهای تولیدی کشاورزی اندازه گرفته شوند” (ریچارد جان در کتاب تقسیم ثروت، لندن ۱۸۳۱، صفحه ۱۵۹-۱۶۰)

بنا بر این کار کشاورزی برای ارزش اضافی پایه طبیعی را تشکیل می‌دهد (در این باره نگاه کنید به یادداشت قبلی ۱۶) نه فقط در حوزه خودش بلکه هم چنین برای تمام شاخه‌های مستقل دیگر کار و همچنین برای ارزش اضافی که به وسیله آن شاخه‌ها ایجاد می‌شود. مشخص است که در اینجا باید به ایجادکنندگان ارزش اضافی توجه شود. به همان گونه که وجود ارزش، به صورت کار مشخص و زمان کار به طور معین در نظر گرفته می‌شود و نه کار انتزاعی با اندازه‌گیری‌هایش.

۱۲۲۶۱ سوم: تمام ارزش اضافی، نه فقط نسبی بلکه مطلق، وابسته به نیروی کار تولیدی معین است. اگر تولید نیروی کار به آن چنان مرحله‌ای از گسترش برسد که یک کارگر در زمان کار مشخص به اندازه وسایل زندگی خودش کار کند نه بیشتر از مقدار لازمی که برای زنده ماندن ضروری است، در این صورت هیچ ارزش اضافی وجود نخواهد داشت و هیچ اختلافی به طور کلی بین ارزش نیروی کار و ارزشی که ایجاد می‌کند بوجود نمی‌آید. امکان کار اضافی و هم چنین ایجاد ارزش اضافی در جریان تولید به وسیله نیروی کار به وجود می‌آید. شرایط تولید کار امکان ایجاد ارزشی بیشتر از نیروی کار را فراهم می‌آورد و می‌تواند چیزی بیش از نیازهای نیروی کار که در جریان زندگی به آن احتیاج دارد، تولید کند و در حقیقت این تولید است که سطحی از تولید را به وجود می‌آورد که

می‌تواند پیش‌زمینه نقطه آغاز باشد، و باید اول باشد - به همان گونه که ما در قسمت دوم مشاهده کردیم - این تولید ارزش اضافی ظهور خودش را در کار کشاورزی نشان داده است. بدین ترتیب ظهور آن به عنوان هدیه طبیعت است یعنی نیروی مولد طبیعت است. بدین ترتیب در کشاورزی از خیلی وقت پیش میزان وسیعی از همکاری نیروهای طبیعی وجود دارد - افزایش نیروی کار بشر از درون کاربرد و بهره‌کشی از نیروهای طبیعت است که به طور اتوماتیک انجام گرفته است. این بهره‌وری از نیروی طبیعت در سطح وسیعی در مانوفاکتورها ظاهر شدند و تنها با گسترش صنایع بزرگ خود را نشان دادند. مرحله معینی در گسترش کشاورزی خواه در یک کشور مفروض و یا در کشوری دیگر، ایجادکننده پایه‌هایی برای گسترش سرمایه است. هنگام رسیدن به این نقطه، ارزش اضافی مطلق با نسبی منطبق می‌شود (بوچانان - یک نظریه پرداز برجسته فیزیوکرات - این مساله را در مقابل نظر آدام اسمیت بیان می‌کند. آنجا که سعی می‌کند نشان دهد که گسترش کشاورزی منجر به ظهور شهرهای صنعتی مدرن شد). چهارم: بدین ترتیب شرایط خاص و مهم فیزیوکرات‌هاست که آنها را به این مساله کشانده است که ارزش و ارزش اضافی ناشی از گردش و دست به دست شدن نیست بلکه ناشی از تولید است. آن‌ها ضرورتاً با مقابله با مرکانتلیست‌ها و مونیتاری‌ها (طرفداران حاکمیت پول، م) نظراتشان را آغاز کردند و این تقابل را با آن شاخه تولید که می‌توانست به طور کامل جدا از گردش و مستقل از آن در نظر گرفته شود و هم چنین از مبادله جدا باشد که این نظرات پیش‌زمینه مبادله نه تنها بین انسان و انسان بود بلکه مبادله بین انسان و طبیعت را نیز در بر می‌گرفت.

**۲. تضاد در سیستم فیزیوکرات‌ها: پوسته فئودالی سیستم و محتوای بورژوازی؛ دوگانگی ارزش اضافی]**

بدین ترتیب تضادهایی در سیستم فیزیوکرات‌ها مشاهده می‌شود. در حقیقت سیستم فیزیوکرات‌ها اولین سیستمی بود که تولید سرمایه‌داری را تحلیل کرد و بیانگر شرایطی است که سرمایه در آن تولید می‌شود و این که در درون سرمایه‌داری چگونه سرمایه تولید می‌شود و آن را به عنوان قوانین طبیعی درونی تولید می‌داند. از طرف دیگر این وضعیت بازتولید بورژوازی سیستم فئودالی است و شرایط حاکمیت مالکیت زمین را بازسازی می‌کند؛ و در فضاهای صنعتی که در درون آن سرمایه برای اولین با استقلال گسترش یافته است، به عنوان شاخه‌های غیرتولیدی نیروی کار می‌نمایند و آن‌ها را به عنوان زوائد صرف کشاورزی در نظر می‌گیرد. اولین شرط برای گسترش سرمایه، جدایی مالکیت زمین از کار است - وجود زمین، شرط آغازین نیروی کار به عنوان یک نیروی مستقل است که بالاجبار در اختیار طبقه ی جدا از آن است و در مقابل نیروی کار است. بدین ترتیب فیزیوکرات‌ها صاحبان زمین را به عنوان سرمایه‌داران زمین در نظر می‌گیرند که ارزش اضافی را به خود اختصاص می‌دهند. فئودالیسم از نقطه نظر تولید سرمایه‌داری به تصویر کشیده شده و توضیح داده می‌شود؛ کشاورزی به عنوان شاخه‌ای از تولید انجام وظیفه می‌کند به طوری که تولید سرمایه‌داری - که عبارت از تولید ارزش اضافی است - به صورت وسیعی ظاهر می‌شود. در عین حال فئودالیسم سازنده بورژوازی است و جامعه بورژوازی صورت ظاهر فئودالیسم را ارائه می‌دهد.

این صورت ظاهر، طرفداران دکتر کاسنی (QUESNY) را در میان اشراف فریب داد، کسانی همانند میرابوی پیر بوالهوس و پدرسالار. در میان نمایندگان بعدی فیزیوکرات‌ها ۱۲۲۷۱ به خصوص تورگت (TURGOT) درهم آمیختگی کاملاً از بین رفت و سیستم فیزیوکراتیک خود را به عنوان جامعه سرمایه‌داری جدیدی نشان داد که در چارچوب جامعه فئودالی حاکم شده است. بدین ترتیب این



هماهنگی در جامعه بورژوازی در دوره‌ای به وجود آمد که راه خود را از شیوه فئودالی کاملاً جدا می‌کرد. نقطه آغازین این وضعیت در فرانسه بود در کشوری که کشاورزی در آن مسلط بود و نه در انگلستان که صنایع، تجارت و دریانوردی در آن مسلط بود. در کشور اخیر به طور طبیعی توجه به گردش معطوف بود، در حقیقت این کشور ارزش به وجود می‌آورد. تولید کالا تنها زمانی صورت می‌گیرد که کار اجتماعی عمومی، به صورت پول، ظاهر شود. بدین ترتیب همان گونه که مشخص است مساله مربوط به شکل ارزش نمی‌شود بلکه به میزان ارزش مربوط است.

و افزایش ارزش، سود سلب مالکیت - که عبارت است از سود نسبی که استوارت آن را توصیف کرد - همان چیزی است که نظر را جلب می‌کند. اما اگر ارزش اضافی در خود فضای تولید ایجاد شود، ضروری است که قبل از هر چیز به آن شاخه تولیدی پردازیم که ارزش اضافی به طور مستقلانه بر روی گردش آن پایه‌گذاری شده است، که همان کشاورزی است. بدین ترتیب پیشگامی در کشورهایی است که در کشاورزی حاکم هستند. ایده‌های مربوط به این فیزیوکرات‌ها به صورت اشکال پراکنده در نوشته‌های قدیمی که آن‌ها ارائه دادند پایه‌ریزی شده، که بخشی برای مثال در نوشته‌های بوزگالبرت (BOISGUILLEBERT) در خود فرانسه است. اما این تنها فیزیوکرات‌هایی

بودند که ایده‌هایشان در یک دوره ساخت سیستم فیزیوکراتیک، گسترش یافت. نیروی کار کشاورزی به خاطر نیازهای ضروری وابسته به حداقل دستمزد است. بازتولیدی بیش از این نیازهای ضروری، افزایشی است که همان اجاره است، همان ارزش اضافه است، که به وسیله صاحبان شرایط اساسی کار یعنی طبیعت، - تصاحب می‌شود. بدین ترتیب آنچه که آن‌ها می‌گویند عبارت از این نیست که: کارگران بیش از زمان کار لازم برای بازتولید نیروی کارشان کار می‌کنند؛ ارزشی که کارگر تولید می‌کند بیش از ارزش نیروی کار اوست؛ یا آن که نیروی کار در دوره کاری چیزی ارائه می‌دهد که بزرگتر از کمیت نیروی کاری است که او به

شکل دستمزد دریافت می‌کند. اما آن چه آن‌ها می‌گویند این است که: میزان ارزش مصرفی که کارگر در طی دوره تولید مصرف می‌کند کمتر از میزان ارزش مصرفی است که او ایجاد می‌کند و بدین ترتیب یک افزایشی از ارزش اضافی کنار گذاشته می‌شود. - هنگامی که کارگر تنها برای زمان مورد نیاز جهت بازتولید نیروی کارش مصرف می‌کند، هیچ گونه افزایشی به وجود نمی‌آید اما فیزیوکرات‌ها تنها به نقطه‌ای متمرکز شده‌اند که توان تولیدی زمین این امکان را به وجود می‌آورد که دارنده نیروی کار، در روز کاریش، که کیفیت معینی در نظر گرفته شده است، بیش از آن چه که برای مصرف مواد لازم جهت ادامه زندگی نیاز دارد، تولید می‌کند. ارزش اضافی بدین ترتیب به عنوان هدیه طبیعت ظاهر می‌شود، بدین ترتیب همکاری معین کیفیتی از مواد ارگانیک - دانه‌های گیاهی، تعدادی حیوان - نیروی کار را قادر می‌سازد تا مواد غیر ارگانیک بیشتری را به ارگانیک تبدیل کند.

از طرف دیگر این عطیه‌ای است که به صاحب زمین داده می‌شود تا در برابر صاحب نیروی کار به عنوان یک سرمایه‌دار ظاهر شود. او برای نیروی کار پرداخت می‌کند و در برابر، صاحب نیروی کار به او چیزی به نام کالا ارائه می‌دهد، و در برابر او نه فقط چیز معادلی دریافت می‌کند بلکه ارزش بزرگتری را به خودش اختصاص می‌دهد که از به کار گرفتن این نیروی کار ناشی شده است. بیگانه شدن شرایط مادی کارگر از نیروی کار خودش در این مبادله مسلم فرض شده است. نقطه آغاز، صاحب زمین فئودال است اما او به مرحله‌ای می‌رسد که به عنوان سرمایه‌دار ظاهر می‌شود، به عنوان یک مالک کامل کالاها، کسی که کاربرد مصرف کالاها را در مبادله با کارگر برای کارش قابل استفاده می‌سازد و نه تنها معادل آن را دریافت می‌کند بلکه اضافه‌ای بیش از معادل دریافت می‌کند زیرا او معادل نیروی کار را به عنوان یک کالا پرداخت کرده است. در اینجا

کارفرما با نیروی کار آزاد همانند صاحب یک کالا برخورد می‌کند. به زبان دیگر این صاحب زمین اساساً یک سرمایه‌دار است. با در نظر گرفتن این که سیستم فیزیوکراتی مارک خود را در این مساله زده است، بدین ترتیب جدایی کارگر از زمین و از مالکیت زمین شرط اساسی برای ۱۲۲۸ || تولید سرمایه‌داری و تولید سرمایه است.

بنا بر این تضادها در این سیستم: این اولین بار بود که ارزش اضافی به وسیله تملک نیروی کار دیگران توضیح داده شد و در حقیقت توضیح این تصاحب بر مبنای مبادله‌ی کالاها داده شد؛ اما این مساله به معنای دیدن ارزش به طور کلی به عنوان شکلی از کار اجتماعی نیست و این که ارزش اضافی به عنوان کار اضافی باشد. برعکس این تفکر ارزش را صرفاً به عنوان ارزش مصرف، صرفاً به عنوان وسیله مادی زندگی، و ارزش را به عنوان هدیه‌ای از طبیعت در نظر می‌گیرد که به کار برمی‌گردد و این در جایی است که کیفیت ارائه شده از مواد ارگانیک، کمیت بزرگتری را ارائه می‌دهد. از یک طرف این تفکر اجاره را بخش بخش می‌کند-

این شکل اقتصادی مالکیت زمین است- در پیچ و خم فئودالی، و آن را به ارزش اضافی صرف کاهش داده که از دستمزد کارگر به دست می‌آید. از طرف دیگر این ارزش اضافی مجدداً در مسیر فئودالی توضیح داده می‌شود، به گونه‌ای که از طبیعت بیرون آمده و نه از جامعه، از ارتباط انسان‌ها با خاک، نه از روابط اجتماعی. ارزش خودش صرفاً تبدیل به ارزش مصرف می‌شود و بدین ترتیب به مواد لازم برای زندگی، اما آن چه مجدداً در این اعاشه‌ی مادی به فیزوکرات‌ها کمک می‌کند کمیت آن است- افزایش ارزش مصرف تولید فراتر از آنچه مصرف شده؛ به این معنا که صرفاً مناسبات کمی ارزش‌های مصرف با یکدیگر، ارزش مبادله صرف آنهاست، که در نهایت به زمان کار مربوط می‌شود. تمام اینها تضاد سرمایه‌داری تولید است و در حالی است که سرمایه‌داری از درون

جامعه فئودالی بیرون می‌آید و جامعه فئودالی خودش را تنها در مسیر تبدیل به بورژوازی قرار می‌دهد، اما هنوز شکل مخصوص خودش را کشف نکرده است - چیزی همانند فلسفه‌ای که ابتدا خودش را در درون شکل مذهبی، آگاه می‌سازد و سپس از طرف دیگر مذهب را تخریب می‌کند، در عین حال از طرف دیگر در محتوای پوزیتیویستی خود، هنوز تنها در درون این فضای مذهبی حرکت می‌کند ایده‌الیستی شده و تقلیل یافته به دوره‌های تعقلی.

بدین ترتیب در نتایجی که فیزیوکرات‌ها خودشان به دست آوردند، ظاهراً با احترام به مالکیت زمین، تبدیل به نفی آن اقتصاد شد و تایید تولید سرمایه‌داری است. از یک طرف تمام مالیات‌ها بر روی اجاره زمین سنگینی می‌کرد یا به زبان دیگر مالکیت زمین بعضاً توقیف شده است که همان چیزی است که انقلاب فرانسه تلاش کرد از آن بگذرد و در انتها نتیجه آن گسترش کامل اقتصاد سیاسی مدرن طرفداران ریکاردو بود. با جایگزینی بار مالیات به طور کامل بر اجاره زمین، زیرا آن اجاره تنها ارزش اضافی است - نتیجتاً هر گونه مالیات در اشکال دیگر درآمد نهایتاً به مالکیت زمین برمی‌گردد، اما در یک مسیر چرخشی و بدین ترتیب در یک مسیر سخت اقتصادی، آن موانع تولید - مالیات گرفتن و آن چه که متعلق به آن است از اشکال مداخلات دولتی، از خود صنایع بیرون می‌آید و بعداً به همین ترتیب از تمام اشکال مداخله دولتی آزاد می‌شوند. این ظاهراً برای سود رساندن به مالکان زمین انجام می‌شود، نه آن که برای سود رساندن به صنعت در خدمت به صاحبان زمین.

در ارتباط با این مساله است که می‌گویند بگذار هر کار می‌خواهد بشود (۲)؛ رقابت آزاد بلامانع باشد. پاکسازی صنعت از تمام مداخلات دولت و انحصارات

و غیره ... بدین ترتیب صنعت {آن گونه که فیزیوکرات‌ها آن را می‌بینند} هیچ چیزی خلق نمی‌کند بلکه فقط وسیله انتقال ارزش ارائه شده به وسیله کشاورزی به شکل دیگر است؛ بدین ترتیب صنعت ارزش جدیدی به آن‌ها اضافه نمی‌کند بلکه ارزش‌های ارائه شده را به آن‌ها باز می‌گرداند، هر چند در شکل تغییر یافته، به عنوان معادل؛ این مساله به طور طبیعی مطلوب است که پروسه تبدیل باید بدون تخریب انجام شود و به ارزانترین وسیله؛ و این تنها از میان رقابت آزاد امکان پذیر است؛ که با استقرار تولید سرمایه‌داری با تجهیزات خود امکان پذیر می‌شود. رهایی جامعه بورژوازی از دیکتاتوری مطلق که بر روی خرابه‌های جامعه فئودالی پایه‌گذاری می‌شود تنها با منافع فئودال‌های صاحب زمینی جایگزین می‌شود که تبدیل به سرمایه‌دار شده‌اند ۱۲۲۹۱ و تنها منجر به ثروتمند شدن آن‌ها می‌شود. سرمایه‌داری تنها هنگامی سرمایه‌داری است که منافع صاحبان زمین را تامین کند، درست همان گونه که اقتصاد سیاسی در گسترش اخیر خود می‌تواند آن‌ها را سرمایه‌دارانی بنامد تنها علاقه‌مند به طبقه کارگر.

بدین ترتیب می‌توان مشاهده کرد که تعداد اندکی اقتصاددان‌های مدرن [نظیر] هر ایجین دایر (Herr Eugene Daire) (که کارهای فیزیوکرات‌ها را چاپ کرد و از آن‌ها در یک مقاله تجلیل کرد)، که فیزیوکرات‌ها را درک کرده‌اند، وقتی که تئوری‌های مخصوص آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهند- تئوری‌هایی در باره گسترش توان تولید از نیروی کار کشاورزی، از اجاره به عنوان منبع ارزش اضافی، و از صاحبان زمین به عنوان پیش زمینه اساسی در سیستم تولید- به گونه‌ای که گویا آن‌ها هیچ رابطه‌ای نداشته‌اند و تنها به طور اتفاقی با اظهاراتشان در مسیر آزادی رقابت در صنایع بزرگ قرار گرفته‌اند، که معنی آن تولید سرمایه‌داری است. هم‌زمان با آن، این مساله قابل درک است که چگونه فئودالیسم این سیستم را متعادل می‌کند، به همان ترتیب که اشراف آریستوکرات صحبت از روشنگری

می کردند و وظیفه خود می دانستند که به نفع شماری از لردهای فتودال به صورت حامیان احساساتی و تبلیغاتی سیستمی باشند که در اساس آن سیستم، بیان رشد سیستم بورژوازی تولید باشد که مبنای آن نابودی فتودالیسم است .

[ ۳. کاسنی همراه با سه طبقه در جامعه. فراتر از گسترش تئوری

**فیزیوکرات‌ها به وسیله تورگت: اساس یک تحلیل عمیق از مناسبات  
سرمایه‌داری]**

ما اکنون شماری از نقل قول‌ها را بررسی می‌کنیم بعضا برای روشن کردن و بعضا برای حمایت از آن‌هایی که تزه‌های پیش از ما را ارائه داده‌اند. کاسنی خودش در تحلیلی که در مورد اقتصاد نوشته است، می‌گوید: ملت ترکیب یافته از سه طبقه شهرنشین است:

“طبقه تولیدکننده” (کارگران کشاورزی). “طبقه صاحب زمین و طبقه سترون” (تمام شهروندانی که مشغول به خدمت دیگران هستند و یا کارگران دیگری که متفاوت با کشاورزی هستند) (فیزیوکرات‌ها و دیگران، چاپ پاریس ۱۸۴۸ قسمت یک، صفحه ۵۸).

تنها کارگران کشاورزی، نه صاحبان زمین، به عنوان طبقه تولیدکننده در نظر گرفته می‌شوند، به عنوان طبقه‌ای که ایجاد ارزش اضافی می‌کند. اهمیت طبقه صاحبان زمین آن است که سترون نیستند زیرا آن‌ها نمایندگان ارزش اضافی هستند که در

حقیقت وجود آن‌ها خالق ارزش اضافی نیست بلکه به طور وسیعی در حقیقت ارزش اضافی را تصاحب می‌کنند.

با تورگت، سیستم فیزیوکراتیک به طور وسیعی گسترش یافت. در بسیاری نوشته‌های اولیه تورگت هدیه خالص طبیعت عبارت است از ارزش اضافی و از طرف دیگر ضرورت کارگر آن است که یک افزایشی را ارائه دهد که بیش از دستمزد ضروری اوست. او این مساله را به وسیله جدایی کارگر از شرایط کار توضیح می‌دهد و اینکه آنها با کارشان به عنوان ملکیت طبقه‌ای هستند که از آنها برای خرید و فروش استفاده می‌کند.

اولین دلیلی که چرا نیروی کار کشاورزی به تنهایی مولد است این است که او بنای طبیعی دارد و پیش شرط تداوم تمام اشکال دیگر کار است. “نیروی کار او (مرد کشاورز) در مسیر کار میان افراد مختلف در جامعه تقسیم می‌شود، و در عین حال تقدم خود را حفظ می‌کند... و به عنوان نیروی کاری، غذای خودش را آماده کرده است؛ با انواع مختلف نیروی کاری که ارائه می‌دهد. حتی هنگامی که او به تنهایی کار می‌کند مجبور است که انواع مختلف چیزهای مورد نیاز خودش را به دست آورد. بدین ترتیب ما نه تقدم نیروی کار داریم و نه احترام و ویژگی برای آن، این یک ضرورت فیزیکی است... آن چه نیروی کار او باعث تولید در زمین می‌شود فراتر از خواست‌های شخصی اوست و آن عبارت است از تنها بنیانی برای دستمزدی که تمام اعضای دیگر جامعه در مبادله برای نیروی کارشان دریافت می‌کنند. سپس برای قابل استفاده کردن قیمت این چیزی که در مبادله برای خریدن تولید مرد کشاورز به او می‌پردازند، تنها برگرداندن دقیقاً همان چیزی‌هایی (به عنوان مواد اولیه) به اوست که آن‌ها از او دریافت

می‌کنند. ما در این جا بنیان‌های مختلفی داریم ۱۲۳۰۱ بنیان‌های مختلفی میان این دو نوع از کار” (بررسی شکل‌گیری تقسیم ثروت ۱۷۶۶. تورگت چاپ ۱۸۴۴ صفحه ۱۰ و ۹).

بدین ترتیب چگونه ارزش اضافی به وجود می‌آید؟ این ارزش اضافی از گردش به وجود نمی‌آید بلکه در جریان گردش محقق می‌شود. تولید به ارزش خود فروخته شده است و به بالاتر فروخته نشده هیچ افزایش قیمتی بر روی ارزش ایجاد نشده است بلکه از آن جا که آن کالا به ارزش خود فروخته شده است، فروشنده یک ارزش اضافی را محقق کرده است. این تنها هنگامی امکان‌پذیر است که ارزشش به طور کامل به آن نیروی کار پرداخت نشده است. ارزشی که او آن را فروخته است، این بدان علت است که تولید شامل بخشی از ارزش است که به وسیله خریدار پرداخت نشده است، در حقیقت آن نیروی کار به طور برابر جبران نشده است. و این امر بر مبنای نیروی کار کشاورزی است. فروشنده چیزی را می‌فروشد که نخریده است. تورگت در ابتدا این افزایش خریداری نشده را به عنوان هدیه خالص طبیعت در نظر گرفت. در عین حال ما خواهیم دید که در نوشته‌هایش این هدیه خالص طبیعت تبدیل به ارزش اضافی کارگر می‌شود که صاحب زمین آن را خریداری نکرده است، اما آن را در تولید کشاورزی فروخته است.

“به زودی نیروی کار کشاورز مشخص می‌کند که بیش از آن چه که نیاز دارد تولید می‌کند. او می‌تواند با این افزایش که طبیعت به او به عنوان هدیه ارائه می‌دهد بیش و فراتر از دستمزدش، محصول تولید کند. خریدن نیروی اعضاء دیگر جامعه این امر را محقق می‌کند. پس از آن با فروش آن نیروی کار به صاحب زمین تنها به میزان اعاشه دریافت می‌کند؛ اما کشاورز بیش از اعاشه خود ثروتی را جمع می‌کند که مستقل است و یک بار مصرف است، چیزی که او نخریده است اما آن



را فروخته است. بدین ترتیب او تنها منبع ثروت است که با گردش خود تمام نیروی کار جامعه را به حرکت در آورده است. زیرا او تنها کسی است که نیروی کارش بیشتر و برتر از دستمزد کارش تولید می‌کند” (همان منبع ص ۱۱).

در تصور اولی که ما داریم، برای شناخت اساس ارزش اضافی – آن چیزی است که ارزشش در هنگام فروش محقق می‌شود، بدون آن که فروشنده معادلی برای آن ارائه داده باشد، بدون این که دارنده‌اش آن را خریده باشد. اما در مرحله دوم این امر به وسیله هدیه خالص طبیعت دریافت می‌شود. این افزایشی است برتر از دستمزد نیروی کار؛ زیرا پس از تمام چیزها، این هدیه طبیعت است، آن وابسته به توان تولید طبیعت است که کارگر قادر است آن را در روز کاری خود بیش از آن چه که برای بازتولید نیروی کارش لازم است، تولید کند و همچنین بیش از مبلغ دستمزدش. در اولین تصور مجموع تولید هنوز به وسیله خود کارگر تصاحب می‌شود... اما این مجموعه تولید به دو بخش تقسیم می‌شود اولین بخش شکل دستمزد دارد؛ که به عنوان دستمزد نیروی کار، خود را نشان می‌دهد، که خودش را به عنوان بخشی از تولیدی نشان می‌دهد که ضروری برای بازتولید نیروی کار است. که این مبلغ برای زندگی است. بخش دوم که ورای بخش اول است هدیه طبیعت و در شکل ارزش اضافی است. طبیعت این ارزش اضافی، این هدیه خالص طبیعت شکل مشخصی دارد، و آن هنگامی است که از جانب مالکان زمین محصول‌برداری می‌شود. وقتی که محصول مالکان از زمینشان کنار گذاشته می‌شود و دو قسمت تولید، دستمزد و ارزش اضافی، به دو طبقه متفاوت داده می‌شود، یکی به عنوان دستمزد کارگر و یکی به صاحب زمین. شکل‌گیری یک طبقه از کارگران مزدبگیر چه در میان مانوفاکتورها و چه در خود کشاورزی – در مرحله اول کارگران مانوفاکتورها که تنها به عنوان مزدبگیر هستند (کسانی که مزد یا مقرری دریافت می‌کنند) کارگران مزدبگیر مالکان مزارع – نیازمند جدایی شرایط کار از نیروی کار است، و مبنای این قضیه عبارت از آن جدایی است که

خود زمین تبدیل به مالکیت خصوصی بخشی از جامعه می‌شود، به طوری که بخش‌های دیگر از این شرایط واقعی جدا شده تا آن که نیروی کار خودشان را مورد استفاده قرار دهند.

“در مراحل اولیه هیچ نیازی به جدایی مالکان از کشاورزان نیست... در این مراحل اولیه، همان گونه که هر صنعت‌گر، هر زمینی را که می‌خواهد پیدا می‌کند ۲۳۱۱ او را نمی‌توان جهت کار برای دیگران فریب داد... بلکه در پایان تمام زمین‌ها صاحب پیدا می‌کنند، و آن‌هایی که مالکیت ندارند در ابتدا هیچ منبع دیگری به جز مبادله نیروی کار موجود در بازویشان ندارند، نتیجه آن می‌شود که به صف طبقه مقررری‌بگیر می‌پیوندند” (یعنی طبقه استادکاران، کلیه کارگران غیرکشاورزی) “برای سهم اضافه تولید از مالکان محصولات کشاورزی.” (همان منبع ص ۱۲)

مالک زمین کشاورزی با افزایش قابل توجهی که زمین به کار او می‌دهد، می‌تواند “به افراد مزد پردازد تا آن که زمینش را کشت کنند؛ و برای افرادی که با دست‌مزد زندگی می‌کنند آن چنان مناسب است که آن‌ها را در شغلشان به اندازه هر کس دیگری منتفع می‌کند. بنابراین مالکان زمین مجبور به جدایی از کار کشاورزی هستند و به همان ترتیب که بوده است... مالکان زمین شروع می‌کنند به حرکت در جهت کار کشاورزی زمین بر مبنای کارمزدی.” (همان منبع ص ۱۳)

بدین ترتیب بود که رابطه بین سرمایه و کار مزدی از خود کشاورزی به وجود آمد. این مساله هنگامی به وجود آمد که عده‌ای از مردم خودشان را در شرایطی

یافتند که صاحب وسائل کار نبودند- که سرآمد این وسائل کار زمین بود- و هیچ چیز جز فروش نیروی کارشان نداشتند.

هر چند برای کارگر مزدبگیری که نمی‌تواند کالایی تولید کند بلکه باید نیروی کارش را بفروشد، حداقل دستمزد باید معادل لوازم ضروری زندگی باشد. در نتیجه ضرورتاً قانونی به وجود خواهد آمد که ناظر بر مبادله نیروی کار با صاحب شرایط کار است.

“ کارگر صرف که تنها بازوها و مهارتش را در اختیار دارد و هیچ چیز دیگری جز فروش نیروی کارش به دیگران ندارد... او نمی‌تواند از هر نوع کاری کوتاهی کند، و به عنوان جوهر حرکت، این کار باید انجام شود، و دستمزد کارگر محدود به آن چیزی است که برای بازیافت نیروی کارش ضروری است.” (همان منبع ص ۱۰)

از هنگامی که کارمزدی به وجود آمد، “تولید زمین به دو بخش تقسیم شد؛ یک بخش در برگیرنده گذران زندگی و انتفاع مرد کشاورز، که به عنوان دستمزد کار او پرداخت می‌شد و شرایطی که در آن شرایط او در حوزه مالکیت به کشاورزی می‌پرداخته است. آنچه باقی می‌ماند عبارت است از بخش مستقل و قابل مصرف که زمین به عنوان هدیه خالص به کشاورزی تقدیم کرده است که آن را می‌کارد که بیش و فراتر از کاری است که او انجام داده است و این سهم مالک است و یا درآمدی است که بعداً می‌تواند بدون کار وجود داشته باشد و هر گونه که بخواهد آن را مصرف کند.” (همان منبع ص ۱۴)

هدیه خالص زمین اکنون به عنوان هدیه‌ای که قبلاً برای تو تعیین شده است یعنی برای آن کسی که زمین را می‌کارد مشخص شده و بدین ترتیب هدیه‌ای است که به وسیله کار به وجود می‌آید؛ همان گونه که نیروی مولد کار بر زمین اعمال می‌شود، نیروی تولیدی که دارندگان نیروی کار با کاربرد نیروی طبیعت آن را از زمین بیرون می‌آورند- اما این مساله هنگامی از زمین بیرون می‌آید که نیروی کار اعمال شود. بدین ترتیب در دستان صاحب زمین چیزی بیش از هدیه طبیعت اضافی نیست. اما به عنوان مالک زمین- بدون یک معادل- از نیروی کار دیگران، از میان توان تولید طبیعت، قادر می‌شود وسایل زندگی را بیش از نیازهای خودش تولید کند. به علت آن که آن دستمزد کار محدود می‌شود به آنچه که برای خودش اختصاص داده است، خارج از تولید کار، که تنها آن چیزی است که برای خریدن آن ضروری است. “(یعنی کارگر).” و سائل زندگی او “تولیدکننده کشاورزی دستمزد خود را تولید می‌کند و علاوه بر آن درآمدی را که برای پرداخت به تمام طبقه صنعت‌گران و سایر مقرری‌بگیران پس‌انداز می‌کند... مالک زمین هیچ چیز به جز کار کشاورز ندارد” (بدین ترتیب تنها هدیه طبیعت نیست)؛ “او از صاحب کار ۱ ۲۳۲ ۱۱ و سائل اعاشه خود را دریافت می‌کند و این که آن صاحب کار به کارگران حقوق‌بگیر دیگر مزدشان را پرداخت می‌کند. کشاورز نیاز به مالک دارد تنها به وسیله قراردادها و قوانین...” (همان منبع ص ۱۵) بنابراین در این مسیر ارزش اضافی به طور صریح قسمتی از کار کشاورز است که مالک آن را تصاحب می‌کند بدون آن که هیچ معادلی در برابر آن پردازد و مالک تولید کار او را می‌فروشد بدون آن که آن را بخرد. آن چه که در فکر تورگت است تنها آن نیست که ارزش مبادله مربوط به خود زمان کار است. بلکه افزایش تولیداتی که کار کشاورزان به مالک ارائه می‌دهد بالاتر از دستمزدی است که می‌گیرد؛ در عین حال هر افزایشی در تولیدات تنها مربوط به میزان زمانی است

که کشاورز کار می‌کند که در اختیار صاحب زمین قرار می‌گیرد و بیشتر از زمانی است که او برای بازتولید دستمزدش کار می‌کند. بنابراین ما مشاهده می‌کنیم که چگونه با وجود محدودیت‌ها در کار کشاورزی، فیزیوکرات‌ها به درستی ارزش اضافی را درک کرده‌اند؛ آن‌ها ارزش اضافی را به گونه‌ای می‌بینند که محصول کار کارگران مزدی است، در عین حال آن‌ها باور دارند این کار در شکل مشخص خود به صورت ارزش مصرف جلوه می‌کند. توضیح سرمایه‌دارانه کشاورزی - اجازه بهره‌برداری یا فروش اقساطی زمین - است. ممکن است گفته شود آن گونه که به وسیله تورگت توصیف شده "پیشرفته‌ترین متد است اما این امر مستلزم آن است که زمین قبلاً غنی باشد." (همان منبع ص ۲۱)

> با توجه به مسئله ارزش اضافی، ضروری است که از فضای گردش به فضای تولید نقل مکان کنیم. می‌توان گفت ارزش اضافی از مبادله کالا به کالا به سادگی استنتاج نشده، بلکه از مبادله‌ای که در جریان تولید اتفاق افتاده و از مبادله بین صاحبان شرایط کار و خود کارگران به وجود آمده است. همچنین مقابله این دو به عنوان صاحب کالا است و در نتیجه هیچ گونه تصویری در اینجا از تولید مستقل از مبادله نیست.

> در سیستم فیزیوکراتیک، مالکان [صاحبان زمین] ولی نعمتان هستند (پرداخت کنندگان مزد) کارگران مانوفاکتورها در تمام شاخه‌های صنعت یا کارگران مزدی هستند و یا مقرری‌بگیران. در نتیجه آن‌ها عبارت‌اند از حاکمان و حکومت‌شوندگان.

تورگت شرایط کارگر را به این صورت ترسیم می‌کند: "در هر بخش صنعتی ضروری است که کارگر دارای ابزار پیشرفته باشد او باید

مقدار کافی موادی را که برای کار لازم دارد در اختیار داشته باشد؛ ضروری است که او بتواند زندگی کند تا زمانی که کالای نهایی خود را بفروشد. ” (همان منبع ص ۳۴)

تمام این پیشرفت‌ها، شرایطی که نیروی کار باید آن را آماده کند، چیزهایی که بدین ترتیب پیش شرط پروسه کار هستند، به طور اساسی به صورت رایگان از طرف “زمین” ارائه شده است:

این زمین است که “اولین پایه کار را برای کشاورزی از قبل آماده کرده است” در زمینه میوه‌ها، ماهی، شکار و غیره و همچنین ابزاری نظیر درختان مختلف، سنگ‌ها، حیوانات اهلی، که از چند طرف به صورت پیش زمینه‌های تولید ارائه می‌شود، علاوه بر آن هر ساله می‌توان از حیوانات، “شیر، پوست، پشم و سایر مواد را به دست آورد، در عین حال با چوب‌های به دست آمده از جنگل اولین پایه‌ها برای کار کردن در صنایع به دست می‌آید.” (همان منبع ص ۳۴)

اکنون این شرایط کار، این پیشرفت‌ها در کار تبدیل به سرمایه‌ای می‌شود که برای کارگر به وسیله شخص ثالثی ارائه می‌شود. و این مبنای لحظه‌ای است که در آن کارگر صاحب هیچ چیز به جز نیروی کار خودش نیست. “هنگامی که بخش وسیعی از جامعه تنها صاحب بازوهای هستند که برایشان باقی مانده است، این مسئله ضروری است که آنها که با دستمزدشان زندگی می‌کنند، باید با داشتن چیزی در دستانشان آغاز کنند، چه آنکه موادی به دست آورند که

با استفاده از آن کار کنند و یا آنکه منتظر در یافت دستمزدشان باشند." (همان منبع

صفحات ۳۷-۳۸)

۱۲۳۳۱ تورگت "سرمایه" را همانند "ارزش انباشته شده‌ی قابل حرکت" می‌داند (همان منبع ص ۳۸). اساساً صاحبان ملک یا کشاورزان دستمزدها را مستقیماً هر روزه پرداخت می‌کنند و مواد را عرضه می‌کنند، به طور مثال: چرخ نخریسی کتان. در حالی که صنعت گسترش پیدا می‌کند برای پیشرفت وسیع و تداوم پروسه تولید ضروری است. این مساله با حرکت سرمایه ادامه می‌یابد. به هزینه تولیدات، باید تمام این پیشرفت‌ها و سودمندی معادل آن، کشف شود. "ارزش پول او هنگامی که او آن را برای خرید یک مجموعه به کار گرفته است برای او چقدر است" در کنار دستمزدهایش، "بدون شک اگر سود همان باشد، او ترجیح خواهد داد که بدون هیچ گونه کوششی با درآمد زمینی زندگی کند که با همان سرمایه به دست آورده است." (همان منبع صفحات ۳۸-۳۹).

"طبقه وظیفه‌خور صنعتی" خودش به چند زیرمجموعه تقسیم می‌شود "به سرمایه‌داران، کارگشایان، کارگران ساده" و غیره. (ص ۳۹) وظیفه‌خوران کشاورزی در همان وضعیت وظیفه‌خوران صنعتی هستند. آن‌ها باید تمام پیشرفت‌های جایگزین شده را به دست بیاورند و در کنار آن سود را به همان گونه که نشان داده شد، کسب کنند.

"تمام این‌ها باید قبل از هر چیز از درآمد تولیدات زمین بیرون کشیده شود؛ افزایش تولید در خدمت کشاورز است برای پرداخت به مالک تا اجازه دهد که

کشاورز مزرعه او را مورد استفاده قرار دهد تا مجموعه سرمایه‌اش را بر روی آن صرف کند. این قیمت اجاره است، درآمد مالک است. تولید خالص؛ برای تمام تولیدات زمین، رسیدن به مقدار آن چه جایگزین می‌شود، پیشرفت از هر نوع و سودهای اشخاصی که پیشرفت را به وجود می‌آورند، نمی‌تواند به عنوان درآمد محسوب شود، بلکه تنها به عنوان بازگشت هزینه کشاورز محسوب می‌شود؛ هنگامی که شخص به این مساله توجه می‌کند، اگر کشاورز آن‌ها را پس ندهد ممکن است که نتواند منابع را به خدمت بگیرد و زحمات او در بهره‌گیری از دیگران جبران نشود. ”(همان منبع ص ۴۰)

### نتیجه‌گیری:

“هر چند سرمایه‌ها بعضاً از منفعت ذخیره شده از درآمد طبقات کارگر شکل می‌گیرد، در حالی که این درآمدها همواره از زمین بیرون می‌آید- بیشتر آن‌ها از درآمد پرداخت می‌شود، یا به عنوان بخشی از هزینه‌ای که برای تولید درآمد است - این مشخص است که سرمایه‌ها از زمین حاصل می‌شوند درست همان گونه که درآمد از آن حاصل می‌شود؛ یا به طور نسبی آن‌ها چیزی جز جمع‌آوری بخشی از ارزش تولید شده به وسیله زمین نیستند که مالکان درآمد یا آن‌ها که آن را بین خود تقسیم می‌کنند، می‌توانند هر ساله آن را در اختیار بگیرند بدون آن که آن را برای ارضاء خواسته‌هایشان به کار برند” (همان منبع ص ۶۶).

این کاملاً درست است که اگر اجاره، تنها ارزش اضافی است، انبوه شدن ثروت فقط از اجاره به وجود می‌آید. آن چه انباشت سرمایه‌داری را از اجاره جدا می‌کند، آن است که آن‌ها از دستمزدها می‌ربایند (درآمد آن‌ها، برای مصرفشان است - متناسب با آنکه سودشان از کجا می‌آید).



همان گونه که سود، شیبه دستمزد، در ارزش محصول کشاورزی به حساب می‌آید، و تنها افزایشی است که درآمد مالک را شکل می‌دهد، به همان ترتیب - به رغم وضعیت شرافتمندانه‌ای که به آن می‌دهند - در حقیقت این سود از ارزش کشت و کار به دست می‌آید (و بدین ترتیب از وجود عامل تولید)، درست همان گونه که طرفداران ریکاردو می‌گویند.

ظهور فیزیوکرات‌ها در ارتباط با مخالفت با کولبرتیزم (COLBERTISM) بود. و به خصوص با همه‌می و هیاهویی که روی سیستم ژان لائو (JOHN LAW) به وجود آمد.

۴]. مخلوط کردن ارزش با معیشت کافی برای زندگی (PAOLLITI) [۱۲۳۴۱ مخلوط کردن ارزش با وسایل لازم برای زندگی، یا برابر دانستن ارزش با آن و یا ارتباط برقرار کردن بین این نظر و تمام مطالبی که فیزیوکرات‌ها گفته‌اند، به طور مشخص در نقل خلاصه زیر در جمله استخراج شده از نوشته‌های فردیناندو پائولیتی روشن می‌شود: نوشته او در بخشی مستقیماً در برابر (VERRI) است که در نوشته‌اش در باب اصلاح اقتصاد سیاسی (۱۷۷۱) به فیزیوکرات‌ها حمله می‌کند. paoletti of Toscana ,op.cit,t.XX,[publishedby] CusTodi, )

(parte moderna

“چنین مواد چندگانه‌ای” از آنجا که تولیدات زمین است، مطمئناً هیچ گاه در

صنعت به دست نمی‌آید و اساساً این امکان وجود ندارد. این محصولات مادی تنها شکل خاص انواع مواد تولید شده از زمین است؛ در نتیجه هیچ کدام آن‌ها به وسیله صنعت به وجود نیامده‌اند. اما این سوال ممکن است پیش بیاید که صنعت آن‌ها را شکل می‌دهد؛ اما اگر آن‌ها محصول ماده نباشند هرگز یک شکل نمی‌گیرند. بسیار خوب به این ترتیب من نمی‌خواهم با این مساله به جدال برخیزم. اما این مساله ایجاد ثروت نیست؛ بلکه برعکس این هیچ چیز جز هزینه کردن نیست... اقتصاد سیاسی پیش فرض‌هایی دارد و سرمایه‌گذاری را به عنوان مسئله واقعی در نظر می‌گیرد، مواد و تولید واقعی، که مبنایش تنها در کشاورزی است. بدین ترتیب کشاورزی به تنهایی تکثیر زیربناها و تولیداتی است که ثروت را شکل می‌دهد... صنعت مواد خام را از کشاورزی می‌خرد، برای آن که بر روی آن‌ها کار کند؛ نیروی کار او - همان گونه که ما قبلاً گفتیم - این مواد خام را تنها شکل می‌دهد اما هیچ چیز به آن‌ها اضافه نمی‌کند و آن‌ها را افزایش نمی‌دهد” (صفحات ۱۹۶-۱۹۷) “به آشپز مقداری حبوبات بدهید تا برای شما شامی آماده کند؛ او بر روی میز شما غذای خوب و خوشمزه‌ای می‌گذارد اما از همان کیفیت‌هایی که به او داده شده اما از طرف دیگر همان مواد را به باغبان بدهید تا او آن را در زمین بکاردهد؛ در انتها، هنگامی که وقت مناسب فرا برسد، او به شما چهار برابر آن مقداری را برخواهد گرداند که دریافت کرده است. این حقیقت دارد و تنها تولید است” (ص ۱۹۷). “اشیاء ارزش را از میان نیازهای بشر دریافت می‌کنند. بنابراین ارزش یا افزایش ارزش کالاها نتیجه کار صنعتی نیست، بلکه نتیجه هزینه کارگران است” (ص ۱۹۸). “مانوفاکتور جدید به سختی از هر نوع محصولات خودش را می‌سازد، اما این مساله فوراً در داخل و خارج یک کشور گسترش می‌یابد؛ و خیلی سریع رقابت با سایر صنایع و تجار باعث می‌شود که قیمت به سطح درستی سقوط کند... که آن قیمت به وسیله ارزش مواد خام و هزینه‌های حفظ و بقای نیروی کار مشخص می‌شود. (صفحات ۲۰۴-۲۰۵)

## ۵. اصول تئوری فیزوکرات‌ها در نظرات آدام اسمیت

کشاورزی قبل از هر چیز شاخه‌ای از صنعت است که نیروهای طبیعت را در سطح قابل توجهی مورد استفاده قرار می‌دهد. کاربرد آن‌ها در صنعت مانوفاکتوری تنها در یک مرحله بالاتر گسترش صنعتی، آشکار می‌شود. نقل قول زیر نشان می‌دهد که چگونه در این ارتباط آدام اسمیت به صنایع بزرگ قدیم استناد می‌کند و به همین دلیل از نظرات فیزوکرات‌ها حمایت می‌کند، و در همین رابطه ریکاردو از نقطه نظر صنایع مدرن به او پاسخ می‌دهد.

۱۱۲۳۵۱ در کتاب دوم بخش پنجم [یک تحقیق در باره طبیعت و عوامل ثروت ملت‌ها] آدام اسمیت با ارجاع به اجاره زمین چنین می‌گوید: “این کار طبیعت است که پس از کسر یا جبران همه، چیزی باقی می‌گذارد که می‌توان آن را محصول کار انسان به حساب آورد. این باقیمانده، به ندرت کمتر از یک چهارم و به طور طبیعی بیش از یک سوم تمام تولید است. در حالی که کمیت تولید کار استخدام شده در مانوفاکتور برابر تولید نیست حتی می‌تواند بعضی اوقات بازتولید زیادی داشته باشد. در طبیعت کاری انجام نمی‌شود، کارگر همه چیز انجام می‌دهد؛ و بازتولید باید همواره متناسب با تداوم عواملی باشد که آن فرصت را به وجود آورده اند” [آدام اسمیت یک تحقیق در باره طبیعت و علل ثروت ملت‌ها ... به وسیله J. R. McCulloch, جلد ۲ ادین بورگ ۱۸۲۸ ص ۱۴۷].

در این باره ریکاردو [در کتابش به نام اصول اقتصاد سیاسی و مالیات] چاپ دوم ۱۸۱۹ یادداشت صفحات ۶۱-۶۲ چنین می‌گوید:

“آیا طبیعت هیچ چیز برای انسان در مانوفاکتور انجام نمی‌دهد؟ آیا نیروهای باد و آب که ماشین ما را به حرکت در می‌آورند و به حمل و نقل کمک می‌کنند، هیچ چیز نیستند؟ فشار اتمسفر و الاستیسیته بخار که ما را برای کار شگفت‌انگیز ماشین‌ها توانا می‌کند- آن‌ها هدیه طبیعت نیستند؟ آیا هیچ چیز در موادی که برای نرم کردن و ذوب کردن فلزات به کار می‌روند که در پروسه تغییر و تحول خود اتمسفر را تجزیه کرده و همچنین در کارخانه‌جات رنگرزی و تجزیه‌های شیمیایی عمل می‌کنند، تاثیر ندارد؟ هیچ مانوفاکتوری وجود ندارد که بتوان آن را جدا از کمک طبیعت در نظر گرفت کمک‌هایی که سخاوتمندانه و بلاعوض ارائه می‌شود.”

[یک نویسنده ناشناس تاکید می‌کند] که فیزیوکرات‌ها به سود به عنوان تنها چیز برآمده از اجاره توجه دارند:

برای مثال “فیزیوکرات‌ها از” قیمت یک قطعه توری، صحبت می‌کنند که قسمتی صرفاً جایگزین چیزی می‌شود که کارگر مصرف کرده است، و بخش دیگر تنها از جیب یک صاحب کار بیرون آمده است < یعنی صاحب زمین > و به جیب دیگری رفته است. (یک تحقیق در باره اصول طبیعت جهان و ضرورت مصرف که قبلاً به وسیله مستر مالتوس‌دیگران انجام شده. لندن ۱۸۲۱ ص ۹۶) نظر آدم اسمیت و پیروان او که انباشت سرمایه مدیون خست شخصی و پس‌انداز کردن و خود محروم کردن سرمایه‌داران است ریشه‌هایی از نظریه فیزیوکرات‌ها دارد که سود (همراه با منافع) صرفاً درآمدی است برای مصرف سرمایه‌داران. آن‌ها می‌توانند بگویند که این مساله به علت آن است که آن‌ها تنها اجاره‌ی زمین را به عنوان در آمد واقعی در نظر می‌گیرند. به این ترتیب صحبت آن‌ها در باره منبع تامین انباشت مشروع است.

تورگت می‌گوید “کشاورز تنها کسی است که بیش از دستمزد کارش، تولید می‌کند” (تورگت همان منبع ص ۱۱).

در اینجا سود خالص با دستمزد کار محاسبه می‌شود.

۱۱۲۳۶۱ “کشاورز بیش از آن چه که برای جبران کار خودش لازم است تولید می‌کند” (از مزد خودش) “سرمایه مالک؛ و صنعت گر چیز اضافه‌ای برای خود و یا دیگران به وجود نمی‌آورد (همان منبع ص ۱۶) “تمام تولیدات زمین که بیشتر از میزان جایگزین شدن سرمایه پیش‌ریخته از هر نوعش می‌باشد و هم چنین سود اشخاصی که این سرمایه‌های مصرف شده را تامین کرده‌اند، نمی‌تواند به عنوان درآمد در نظر گرفته شود بلکه به عنوان بازگشت هزینه تولید است” (همان منبع ص ۴۰)

آدولفو بلانکی (ADOLPHE BLANQUI) در کتاب تاریخ اقتصاد سیاسی (BRUSSELS ۱۸۳۹) در ص ۱۳۹ در باره فیزیوکرات‌ها چنین می‌گوید: [آن‌ها این نظر را داشتند که] “نیروی کاری که در کشاورزی و برای کشت خاک به کار برده می‌شود، نباید تنها به عنوان نیروی کار در سراسر مدت زمان آن کار در نظر گرفته شود، بلکه همچنین به عنوان افزوده‌ای بر ارزش باید در نظر گرفته شود” (ارزش اضافی) “که می‌تواند به ذخیره‌ای افزوده شود که قبلاً از ثروت وجود داشته است. آن‌ها این افزوده را تولید خالص می‌نامند”. (بدین ترتیب آن‌ها ارزش افزوده را در شکل ارزش مصرف تصور می‌کنند، ارزش مصرفی که مورد استفاده قرار

می‌گیرد) “تولید خالص ضرورتاً متعلق به صاحب زمین است و در دستان او قرار می‌گیرد که درآمدی کاملاً در اختیار اوست. از این پس به عنوان تولید خالص در سایر صنایع چه چیز را می‌توانیم در نظر بگیریم؟ ... صاحبان مانوفاکتور، تجار، کارگراها تمام آن‌هایی که استخدام می‌شوند، مقرری‌بگیران کشاورزی، کسانی که نوآوری می‌کنند و ناظر هزینه‌های تمام ثروت هستند. تولیدات نیروی کار، اینها بعداً در سیستم اقتصادی ظاهر می‌شود (۱۷) تنها معادل آن چه که آن‌ها در طول کار مصرف می‌کنند، یعنی به محض آن که کارشان تمام شده است، مجموعه ثروت مطلقاً همان چیزی بوده است که قبلاً بوده، به جز آن که کارگر و یا صنعت‌گر پس‌انداز کرده است، یا آن که بگوییم از آن چه که آن‌ها حق مصرف آن را داشته‌اند پس‌انداز شده است. بنابراین نیروی کار به خاک چیزی را عرضه می‌کند که تنها کار مولد ثروت است. و کار در سایر صنایع به عنوان یک چیز سترون در نظر گرفته شده، زیرا هیچ‌گونه افزایشی در سرمایه عمومی از آن نتیجه نمی‌شود.” بنابراین فیزیوکرات‌ها تولید ارزش اضافی را به عنوان اساس تولید سرمایه‌داری می‌دانند. این پدیده‌ای است که فیزیوکرات‌ها آن را توضیح می‌دهند. پس از آن که آن‌ها سود بیگانه شده سیستم مرکانتلیستی را نفی می‌کنند، این مساله باقی می‌ماند.

(Mercier De la Rivere) (اقتصاد دان مرکانتی لیست فرانسوی ۱۷۱۹-۹۲ م) مرسیر می‌گوید “برای به دست آوردن پول ابتدا شخص باید چیزی را خریده و سپس آن را بفروشد با این امر شخص غنی‌تر از آن چه بوده است نمی‌شود؛ شخص باید به سادگی همان پولی را که داده است با همان ارزش به صورت کالا پس بگیرد.” (اساس اقتصاد سیاسی بخش ۲ ص ۳۳۸)

این امر کالا را هم برای خرید و هم برای فروش ارائه می‌دهد ۱۲۳۷ و همچنین برای تمام تبدیل شدن‌های کالا، یا در نتیجه مبادله کالاهای مختلف به ارزششان،

که عبارت است از مبادله معادله‌ها. بدین ترتیب ارزش اضافی از چه چیز بیرون می‌آید؟ آیا از سرمایه بیرون می‌آید؟ این مساله برای فیزیوکرات‌ها مطرح بود. اشتباه آن‌ها این بود که افزایش مواد لازم برای زندگی را (ارزش مصرف) که ناشی از پروسه طبیعی کشت و تمایز ذاتی کشاورزی و افزایش سرمایه مانوفاکتوری بود، با افزایش ارزش مبادله مخلوط می‌کردند. ارزش مصرف نقطه‌ی آغاز آن‌ها بود. و ارزش مصرف هر کالایی کاهش می‌یابد همان گونه که اسکولاستیک‌ها می‌گویند، در یک جهانی که مواد اعاشه از طبیعت است، افزایش آن به همان شکل تنها در کشاورزی امکان‌پذیر است. < مترجم کتاب آدام اسمیت که خودش فیزیوکراتی به نام ژرمن گارنیه (Germain Garnier) است به درستی تئوری پسانداز خودشان را چنین توضیح می‌دهد. ابتدا می‌گوید که مانوفاکتور به عنوان مرکانتلیست نگهدارنده کل تولید است، که تنها می‌تواند ارزش اضافی را از میان سود اختصاص یافته، ایجاد کند، که این امر با فروش کالاها، بالاتر از ارزششان صورت می‌گیرد، بدین ترتیب تنها یک تقسیم جدید ارزش‌های ایجاد شده به وجود می‌آید، اما هیچ افزایش جدیدی به ارزش‌های به وجود آمده اضافه نمی‌شود.

“کار صنعت‌گر و مانوفاکتورها منبع جدید هیچ ثروتی نیست تنها می‌تواند در پیشرفت مبادلات قابل استفاده باشد و تنها یک ارزش نسبی صرف، ارزشی که تکرار نمی‌شود، به دست می‌آید، آن هم در صورتی که فرصت بیشتری برای مبادلات نباشد.” (ترجمه تحقیق بر روی طبیعت علل ثروت ملل بخش ۵ پاریس ۱۸۰۲ ص ۱۵۲۶۶) یا پس‌اندازهایی که آن‌ها می‌کنند، ارزش‌هایی که آن‌ها برتر از آن چه مصرف کرده، به وجود می‌آورند، باید مصرفشان را محدود کرده باشند. “نیروی کار صنعت‌گران و مانوفاکتورها بدین ترتیب تنها قادر خواهد بود که به مقدار عام ثروت جامعه اضافه شده که به وسیله پسانداز به وجود آمده

توسط دستمزد کارگران و سرمایه‌داران ایجاد شده است که این به مفهوم ثروتمند کردن جامعه است.” (همان منبع ص ۲۶۶)

و توضیح بیشتر آن که “کارگران در کشاورزی حکومت را به وسیله تولید واقعی کارشان غنی می‌کنند: کارگران در مانوفاکتورها و تجارت برعکس، نمی‌توانند بیش از آن چه که از مصرفشان پس‌انداز می‌کنند به ثروت بیفزایند. این اظهارنظر مثبت اقتصاددانان نتیجه تمایزی است که آن‌ها پایه‌گذاری کرده‌اند و به طور کامل بی‌چون و چرا می‌باشد. در حقیقت نیروی کار صنعت‌گران و مانوفاکتورها نمی‌تواند هیچ چیز دیگری به ارزش مواد بیش از ارزش کار خودشان بیفزایند به طوری که می‌توان گفت ارزش دستمزد و سودآوری که این نیروی کار به وجود می‌آورد به نرخ واقعی جاری در کشور ۱۲۳۸۱ برای این یا آن می‌باشد برای این دستمزدها چه آن که کم یا زیاد باشند دستمزد کار است؛ آن‌ها همانند صاحبان کار دارای حق مصرف هستند تا از ثمره‌های کارشان لذت ببرند، و این لذت بردن تمام آن چیزی است که پاداش آن‌ها را تشکیل می‌دهد. این چنین سودهایی چه زیاد باشد یا کم به عنوان امری روزانه در نظر گرفته شده و تداوم مصرف سرمایه‌داری را به پیش می‌برد، چیزی که به طور طبیعی سهم او لذت بردن از درآمد در نظر گرفته شده‌ای است که سرمایه از آن درآمدها به او می‌پردازد. بنابراین از آن جا که کارگر بخشی از استراحت خود را کنار گذارده، آن استراحتی که حق او است، بر طبق نرخ جاری دستمزدها به او اختصاص یافته است: با این که پس‌انداز سرمایه‌دار بخشی از درآمد را به خود اختصاص می‌دهد زیرا که او سرمایه را آورده است، هم این یک و هم آن یک، مصرف‌کننده هستند، مصرف‌کننده سهمی که به عنوان بخشی از کار تکمیل شده، یعنی تمام ارزش به دست آمده از این کار است. مجموع کیفیت ثروت جامعه بدین ترتیب بعد از کسر کارش چیز بیشتری دارد، از آن چیزی که قبلاً داشت. در حقیقت آن‌ها بخشی از آن چیزی را پس‌انداز کردند که حق مصرف آن را داشتند و آن چه را



که آن‌ها می‌توانستند بدون تعارض، آن کالاها را با مصرف خود از دور خارج کنند. در چنین وضعیتی مجموع کمیت ثروت جامعه به وسیله ارزش کامل این پس‌اندازها افزایش می‌یابد. نتیجتاً می‌توان گفت که عوامل مانوفاکتور و تجارت تنها می‌توانند در مجموع، کمیت ثروت موجود در جامعه را با فقر خود به تنهایی افزایش دهند. (همان منبع ص ۲۶۳-۲۶۴)

گارنیر همچنین هیچ چیز کاملاً درستی از تئوری آدام اسمیت در باره انباشت ناشی از پس‌انداز که بنیان نظریه فیزیوکرات‌ها است، نمی‌گوید. (آدام اسمیت به طور خیلی موثر تحت تاثیر فیزیوکرات‌ها است، به گونه‌ای که او با انتقادش از فیزیوکرات‌ها در هیچ کجا هیچ چیز برجسته‌تری نمی‌گوید). گارنیر می‌گوید: “در انتها اگر اقتصاددان‌ها در نظر بگیرند که تولید مانوفاکتوری و صنعت تجاری فقط می‌توانند با صرفه‌جویی ثروت ملی را افزایش دهند، اسمیت همانند آنها می‌گوید که صنعت به گونه‌ای است که عملکرد جزئی دارد و سرمایه کشور را هرگز به طور وسیعی افزایش نمی‌دهد مگر آن که ثروت کشور را با پس‌انداز خود تکمیل کند.” (کتاب دوم بخش سوم) “بدین ترتیب اسمیت کاملاً موافق اقتصاددان‌ها است” و همچنین. (همان منبع ص ۲۷۰)

## ۶. فیزیوکرات‌ها به عنوان پارتیزان‌های موسسه‌های بزرگ کشاورزی کاپیتالیستی]

۱۱۲۳۶۱ در شرایط تاریخی معینی که تئوری فیزیوکرات‌ها در آن بسط و گسترش یافت و حتی در آن ظاهر شد، آدولف بلانکی، در آثاری که قبلاً منتشر کرده بود، چنین گفت:

“از تمام ارزش‌هایی که در فضای ملت‌ه‌ب سیستم گفته شده است” (قوانین) “هیچ چیز به جز فساد باقی نمانده است. همچنین به هم ریختگی و ورشکستگی محصول آن بوده است. مالکیت زمین به تنهایی در جریان بحران‌ها از میان نمی‌رود.”<sup>۲۰</sup> به این دلیل آقای پرودون در کتاب فلسفه فقر، مالکیت زمین را تنها پس از اعتبار می‌آورد.<sup>۲۱</sup> “این یکی حتی موقعیتش را به وسیله دست به دست شدن تحکیم می‌کند و به وسیله تبدیل شدن به بخش‌های بزرگ شاید برای اولین بار از دوران فئودالیسم.” (همان منبع ص ۱۳۸) به ویژه، “تغییرات بی‌شمار مالکیت که تحت تاثیر سیستم به وجود می‌آید، آغازکننده‌ی پروسه‌هایی از آماده سازی اموال .... مالکیت زمین اولین بار در شرایط مرگ کاذب رشد کرد که سیستم فئودالی آن را برای مدت زیادی حفظ کرده بود. این امر یک بیداری واقعی برای کشاورزی بود.” (زمین) اکنون از شرایط دست به دست شدن گذشته و در گردش قرار گرفته است.” (همان منبع صفحات ۱۳۷-۱۳۸).

تورگت به همان خوبی کاسنی و سایر طرفدارانش خواهان تولید کاپیتالیستی در کشاورزی است. بدین ترتیب تورگت چنین می‌گوید:

“اجاره و یا واگذاری زمین... که شیوه اخیر است” (کشاورزی‌های بزرگ که بر مبنای سیستم مدرن اجاره پایه‌گذاری شده‌اند) “پیشرفته‌تر از همه هستند اما این مساله در کشوری است که قبلاً ثروتمند بوده است” (تورگت همان منبع ص ۲۱).

کاسنی در کتاب عمومی‌ترین اقتصادهای حکومتی در کشاورزی (Maximes

## Generales Du Gouvernement Economique D , Un

Royaume Agricole (...می گوید:

“قطعاً زمین که برای رشد دانه‌ها به کار گرفته می‌شوند باید هر چه بیشتر به یکدیگر متصل شوند و در مزارع بزرگ قرار بگیرند تا بتوانند به وسیله مزرعه‌دار ثروتمند، مدیریت شوند” (یعنی سرمایه‌دارها) “بدین ترتیب هزینه تداوم و تعمیر ساختمان‌ها کاهش و بدین ترتیب قیمت‌ها پایین می‌آید و تولید خالص در کشاورزی بزرگ، تولیدات کوچک را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.” در همین زمینه “کاسنی” می‌پذیرد که افزایش توان تولیدی کار کشاورزی در آمد خالص را افزایش می‌دهد و بدین ترتیب در درجه اول به صاحبان زمین یعنی صاحبان ارزش اضافی سود می‌رساند، و این که افزایش نسبی بعدی از زمین به دست نمی‌آید بلکه از جامعه و سایر مناسباتی به دست می‌آید که مربوط به افزایش توان تولیدی نیروی کار است. ۱۱۲۴۰۱ به همین دلیل در همان جا چنین ادامه می‌دهد:

“هر پیشرفتی < یعنی پیشرفت در تولید خالص > در اقتصاد کار که با کمک حیوانات، ماشین‌ها، قدرت آب و غیره. .. به وجود بیاید به جمعیت منفعت می‌رساند،” و غیره ...

در همان زمان مرسیر دو لا ریویر (Mercier de La Riviere) (همان منبع بخش ۲ ص ۴۰۵) چنین می‌گوید که ارزش اضافی در تولید مانوفاکتوری چیزی است که به خود کارگران مانوفاکتور می‌رسد. (تورگت توضیح می‌دهد که این مساله به همان گونه که قبلاً ذکر شده شامل تولیدات می‌شود) در ادامه او چنین

توضیح می‌دهد: “احساسات خودتان را کنترل کنید، شما کورکورانه شکست‌های تولیدات صنعتی را تحسین می‌کنید. قبل از آن که شما معجزات آن را ستایش کنید، چشمانتان را باز کنید و ببینید که چگونه زندگی‌های بسیاری در فقر یا حداقل زندگی هستند، در میان این تولیدکنندگان، کسی هست که می‌فهمد که هنر تبدیل بیست سو به ارزش یک هزار اکو (Ecus) چیست و چه کسی از این افزایش عظیم در ارزش، سود می‌برد؟ شما چه می‌گویید؟ برای آن‌هایی که دست‌هایشان کار انجام می‌دهد استراحت ناشناخته است. با این تقابل‌ها باید آگاهی کسب کرد”

## ۷. تضادها در نظریه سیاسی فیزیوکرات‌ها. فیزیوکرات‌ها و انقلاب

[فرانسه]

[در این جا] تضاد در سیستم اقتصاددان‌ها به طور کلی وجود دارد. کاسنی طرفدار موناشری مطلق است.

“باید تنها یک قدرت برتر وجود داشته باشد ... سیستمی که مخالف زور در حکومت باشد تباه می‌شود. این امر صرفاً نشانی از ناسازگاری در میان اکثریت و حذف اقلیت مردم است” (در همان کتاب قبلاً ذکر شده به نام Maximes Generales).

مرسیر دو لا ریویر می‌گوید: به طور واقعی “شخص تمایل به زندگی در جامعه را دارد، او تمایل دارد که تحت یک حاکمیت قدرتمند زندگی کند” (L'ordre Naturel Et Esentiel Des Societs Politiques) (همان منبع ص

(۲۸۱).

و برای گرامی داشت تمام "دوستان مردم" (۱۹) مارکوس میرابو- میرابوی پیر، دقیقاً مکتبش این است، "هرچه می‌خواهد بشود، هر طور که می‌خواهد باشد،" که کولبریسیم را نابود کرده و تمام اشکال حکومتی را تبدیل به فعالیت‌های جامعه بورژوازی می‌کند. او اجازه می‌دهد که دولت تنها در لابه‌لای این جامعه زندگی کند، همان گونه که اپیکور بت‌هایش را در لابه‌لای جهان، جای می‌داد تجلیل از مالکیت زمین در عمل تبدیل به آن می‌شود که مالیات باید به طور وسیعی بر اجاره زمین بسته شود، [و بر آن اعمال می‌شود] توقیف واقعی مالکیت زمین توسط حکومت، درست همانند آن که به وسیله بخش رادیکال طرفداران ریکاردو بیان شده است. انقلاب فرانسه به رغم اعتراض (Roederer) و دیگران این تئوری مالیاتی را پذیرفت.

تورگت خودش یک وزیر بورژوازی رادیکال بود که راه را برای انقلاب فرانسه هموار کرد. فیزیوکرات‌ها برای جبران شرمندگی‌هایشان در جهت نظرات فتوئدالی، دست در دست با دایره المعارف‌نویس‌ها همکاری کردند. (۲۴۰).

۱۱۲۴۱۱ - تورگت وقوع انقلاب فرانسه را پیش‌بینی کرد. با فرمان فوریه ۱۷۷۶ او اصناف را منحل کرد. (فرمان سه ماه بعد پس از اظهارنظر نمایندگان لغو شد) هم زمان، او کار اجباری دهقانان را برای جاده‌سازی لغو کرد و سعی کرد که یک مالیات یا اجاره از زمین را برقرار کند. (۲۰)

۱۱۲۴۱۱ - ما دوباره به خدمات بزرگی که به وسیله فیزیوکرات‌ها انجام شده برمی‌گردیم که این خدمات عبارت بود از مساله تحلیل سرمایه. (۲۱)

در حقیقت درست در این نقطه: ارزش اضافی (بر طبق نظر آن‌ها) مدیون توان تولیدی نوع خاصی از کار است که آن کار کشاورزی است و تمام این توان تولیدی مخصوص، مدیون خود طبیعت است.

در سیستم مرکانتلیستی، ارزش اضافی تنها در ارتباط با— آن چیزی است که یک نفر برنده و دیگری بازنده است: سودی که بر روی بیگانه شدن و یا نوسان ثروت بین بخش‌های مختلف ایجاد می‌شود. همان طور که در درون یک کشور، اگر ما توجه کنیم، مجموع سرمایه از ارزش اضافی‌ای به وجود نمی‌آید که به طور واقعی ایجاد شده است. این ارزش اضافی تنها می‌تواند در رابطه‌ی بین یک ملت با ملت‌های دیگر به وجود آید و اضافه (افزایش) به وسیله یک ملت به عنوان ملتی در برابر دیگران که شکل پولی پیدا می‌کند به وجود می‌آید (بالانس تجاری)، زیرا این قطعاً پول است که به طور مستقیم شکل مستقل ارزش مبادله است. در مقابل این نظریه— در سیستم مرکانتلیستی در حقیقت ایجاد ارزش اضافی مطلق انکار می‌شود— فیزیوکرات‌ها تلاش می‌کنند تا ارزش اضافه مطلق را توضیح دهند: تولید خالص. و بدین ترتیب تولید خالص در ذهن آن‌ها با ارزش مصرف یکی است، کشاورزی برای آن‌ها تنها خالق آن است.

## ۸. عمومیت یافتن نظریات فیزیوکرات‌ها به وسیله Schmalz مرجع

### پروسی

یکی از نمایندگان تئوری فیزیوکرات‌ها— که چقدر دور از تورگت حرکت کرد—  
- یک عوام‌فریب فرصت‌طلب و رئیس انجمن خصوصی پروسی است  
Schmalz. برای مثال او چنین می‌گوید:

”اگر طبیعت به فرد پرداخت می‌کند” (اجاره دهنده زمین، صاحب زمین) “حتی اگر منافع قانونی‌اش را دو برابر کند، در چه زمینه پذیرفته‌شده‌ای کسی جرات می‌کند او را از آن محروم کند؟” (اقتصاد سیاسی... پاریس ۱۸۲۸ صفحه ۹۰)

(۲۳)

حداقل دستمزد به وسیله فیزیوکرات‌ها عبارت از مصرف (یا هزینه) نیروی کار در برابر دستمزدی است که دریافت می‌کنند... و یا آن گونه که (SCHMALZ) آن را به صورت عام بیان می‌کند:

”معدل دستمزد در یک تجارت‌خانه برابر میانگین آن چیزی است که یک مرد در این تجارت در طی زمان کارش مصرف می‌کند.” (همان منبع ص ۱۲۰) “اجاره زمین تنها اساس درآمد ملی است؛ ۱۲۴۲۱ و منافع سرمایه به کار گرفته شده و مزد تمام کارهای انجام شده تنها اجاره‌ای را تولید می‌کنند که در گردش به دستان هر شخصی می‌رسد” (همان منبع ص ۳۰۹-۳۱۰)

”بهره‌وری از زمین، توانایی آن، استعداد آن برای بازتولید سالانه اجاره، تمام اینها ثروت ملی را تشکیل می‌دهند” (همان منبع ص ۳۱۰) “اگر ما به اساسی برگردیم که اولین اصول ارزش از تمام ابرّه‌هاست، آن طور که هستند، ما مجبور می‌شویم بپذیریم که این ارزش‌ها هیچ چیز به جز موجود ساده طبیعت نیستند؛ بدین ترتیب می‌توان گفت، هر چند نیروی کار ممکن است ارزش جدیدی به این ابرّه‌ها بدهد و قیمت آن‌ها را افزایش دهد، این ارزش جدید، یا این قیمت جدید، سازنده‌ی مجموعه ارزش‌هایی است که با یکدیگر این تولیدات طبیعی را به وجود می‌آورند، زیرا شکل جدیدی که کار به آن‌ها می‌دهد تخریب می‌شود، از بین می‌رود یا به

وسیله یک کارگر به این شکل یا به شکل دیگر مصرف می‌شود” (همان منبع ص ۳۱۳).

“این نوع از کار” (کشاورزی مناسب) “تنها کاری است که چیزی را به وجود می‌آورد، و بدین ترتیب تنها کاری است که می‌تواند به نقطه معینی برسد، و به عنوان کار مولد در نظر گرفته شود. همان گونه که کارگران بر روی مواد یا در صنایع مشغول کار هستند ... آن‌ها به سادگی شکل جدیدی به اشیائی می‌دهند که طبیعت آن‌ها را تولید کرده است” (همان منبع ص ۱۵-۱۶)

## ۹. یک انتقاد اولیه از توهمات فیزیوکرات‌ها در مساله

### [کشاورزی Verri]

در برابر توهمات فیزیوکرات‌ها: (Verri (Pietro) در کتاب اقتصاد سیاسی (چاپ اول ۱۷۷۱) که به وسیله (Cudtodi, Parte moderna) چاپ شده است، چنین می‌گوید:

“تمام پدیده‌های جهان چه آن که به وسیله دست انسان ساخته شده باشد و یا از طریق قوانین فیزیکی دنیا به طور کلی خلاقیت جدید نیستند بلکه صرفاً شکلی از ماده هستند. با یکدیگر ترکیب شده و جدا می‌شوند این تنها اصولی است که فکر بشر همواره آن را پیدا کرده و تحلیل می‌کند و در تصور خود آن را باز تولید می‌کند؛ و این درست همان چیزی است که باز تولید ارزش و ثروت است؛ هنگامی که زمین، هوا و آب در مزرعه‌ها تبدیل به ذرت می‌شوند. یا وقتی که دست بشر



ترشح حشرات را تبدیل به ابریشم می‌کند، یا بعضی قطعات فلز را طوری کنار هم می‌چیند تا آن که کارکرد ساعت را از آن بیرون می‌آورد” (صفحات ۲۱-۲۲).  
علاوه بر آن:

فیزیوکرات‌ها “طبقه کارگر مانوفاکتوری را سترون می‌خوانند زیرا به نظر آنان ارزش تولیدات مانوفاکتوری برابر مواد خامی است که وسایل اعاشه‌ای که کارگران مانوفاکتور در زمان کار مصرف می‌کنند، به آن اضافه شده” (همان منبع ص ۲۵)

۱۲۴۳ از طرف دیگر وری (verri) توجه خودش را به فقر دائمی جمعیت کشاورز در تقابل با پیشرفت ثروت صنعت کاران معطوف می‌دارد و سپس چنین می‌گوید “این مساله ثابت می‌کند که صنعت گر به قیمتی که دریافت می‌کند، نه فقط مصرف انجام شده را جایگزین می‌کند، بلکه مقدار معینی بیش از آن تولید می‌کند: و این مقدار کیفیت جدید ارزشی است که در تولید سالانه به وجود آمده است.” (همان منبع ص ۲۶) “بدین ترتیب ارزش جدید ایجاد شده بخشی از قیمت تولیدات صنعتی و کشاورزی است که ارزش آن‌ها بیش از ارزش اصلی مواد و ضروریات آن است که در آن جا هزینه شده است. در کشاورزی دانه و مصرف مرد کشاورز باید کسر شود، به همان‌گونه که در مانوفاکتور، مصرف کارگر صنعتی: و هر ساله ارزش‌های جدید ایجاد می‌شود، به میزانی که پس از محاسبه می‌ماند. (همان منبع ص ۲۶-۲۷)

# بخش سوم

## آدام اسمیت

[۱. تعیین دو ارزش متفاوت توسط آدام اسمیت؛ تعیین ارزش به

وسیله کمیت کار مصرف شد

ه که در یک کالا وجود دارد و تعیین به وسیله زندگی کارگر که می‌تواند در مبادله این کالا آن را خریداری کند]

آدام اسمیت نظیر تمام اقتصاددانان ارزش سخن گفتن دارد، که فراتر از فیزیوکرات‌هاست و دستمزد متوسط را در نظر می‌گیرد و آن را قیمت طبیعی دستمزد می‌داند. "انسان باید همواره با کارش زندگی کند و در انتها دستمزدش باید برای او کافی باشد تا او را زنده نگه دارد. همچنین باید فرصت‌های بیشتری به او داده شود تا چیز بیشتری داشته باشد در غیر این صورت برای او امکان نخواهد داشت که یک خانواده داشته باشد و نسل کارگران بیش از همان نسل اول ادامه نخواهد یافت" (کتاب آدام اسمیت ثروت ملل دانشگاه آکسفورد ۱۹۲۸ جلد ۱ ص ۷۵ و ص ۱۳۰ بخش ۸)

آدام اسمیت صریحا بیان می‌کند که گسترش قدرت تولید نیروی کار به خودِ نیروی کار سودی نمی‌رساند. او در بخش هشتم به نام (تحلیل طبیعت و علل ثروت ملل، لندن ۱۸۲۸) چنین می‌گوید:

“محصول کار در برگیرنده پاداش طبیعی یا دستمزد نیروی کار است. در یک چنین وضعیت طبیعی اشیاء که مقدم بر مالکیت زمین و انباشت سرمایه است، تمام تولید نیروی کار متعلق به کارگر است. او نه صاحب زمین است و نه صاحب کاری است که با کار مشارکت داشته باشد. این وضعیت باید ادامه پیدا کند، دستمزد نیروی کار باید با تمام بهبودهایی که در نیروی تولیدی به وجود می‌آید تکمیل شود تا آن که تقسیم کار فرصت‌هایی را به وجود می‌آورد. تمام کالاها به تدریج ارزانتر می‌شوند.” < به هر میزان تمام آن کالاها نیاز به کمترین کیفیت نیروی کار برای بازتولیدشان دارند. اما آن‌ها نه فقط ارزانتر می‌شوند؛ بلکه به صورت حقیقی میل به سمت ارزانی دارند. > “ آن‌ها با کمترین کیفیت نیروی کار تولید شده‌اند: و به عنوان کالاهایی که به وسیله کمیت‌های مساوی از کار تولید شده‌اند، به طور طبیعی در شرایطی قرار دارند که با یکدیگر مبادله می‌شوند، آن‌ها فروخته می‌شوند ۱۲۴۴ همانند تولیدی که دارای کمترین مقدار کار است. [...] اما این وضعیت اصلی کالاها به طوری که کارگر از تمام تولید نیروی کارش بهره‌مند شود، نمی‌تواند فراتر از آغاز اولیه مالکیت زمین و انباشت سرمایه باشد. بلکه در بهترین حالت پیشرفت‌های قابل توجهی در نیروهای کار تولیدی به وجود می‌آورد، بدون آنکه بتواند تاثیرگذاری بیشتری بر بهبود پاداش یا دستمزد، داشته باشد. “ (جلد ۱ ص ص ۱۰۷-۱۰۹). در این جا آدم اسمیت به طور کاملاً واقعی خاطر نشان می‌کند که گسترش وسیع واقعی نیروی کار تولیدی، تنها از لحظه‌ای آغاز شد که کار مزدی به وجود آمد، و شرایط کار از یک طرف آن را در برابر مالکیت زمین قرار داد و از طرف دیگر در برابر سرمایه. بدین ترتیب توسعه نیروی کار تولیدی تنها تحت شرایطی انجام شد که خود کارگر نمی‌تواند نتایج کار خود را تصاحب کند. بدین ترتیب کاملاً بیهوده خواهد بود که تحقیق کنیم چگونه این رشد نیروهای تولیدی ممکن است دستمزدها را تحت تاثیر قرار داده یا قرار دهد، که در اینجا دستمزد معادل نیروی کار در نظر گرفته میشود، با این فرض که تولید کار (یا

ارزش تولید آن (متعلق به خود کارگر است) آدم اسمیت بسیار زیاد تحت تاثیر افکار فیزیوکرات ها است و غالباً تمام پایه هائی که در کارهای او مورد بررسی قرار میگیرند متعلق به همان فیزیوکرات ها است و بطور کامل در تضاد است با نظرات مخصوصی که به وسیله خود او ارتقاء داده شده است. این چنین است برای مثال در تئوری اجاره و غیره. برای منظور فعلی، ما می توانیم به طور کامل به این نوشته ها بی توجه باشیم نظریاتی که به وسیله خود او بیان نشده بلکه در این نظریات او صرفاً یک فیزیوکرات است. (۲۴)

در بخش اول این کارها هنگامی که ما با مساله تحلیل کالا مواجه ایم، من قبلاً هم گفته ام که (۲۵) تناقض آدم اسمیت در زمینه برخورد او با چگونگی تعیین ارزش مبادله، مشخص است. به خصوص [من نشان داده ام] که چگونه او بعضی اوقات مسائل را مخلوط می کند و در برخی موارد، تعیین ارزش کالاها به وسیله کمیت کار مورد نیاز برای تولید آنها، را با تعیین شدن کمیت زندگی کارگری که کالاها را می خواهد بخرد، جا بجا میکند، یا آن چه که مربوط به چنین چیزی است، کمیت کالاها را با کمیت معینی از کار زنده ای که میتوان خرید... در این جا او ارزش مبادله کار را به میزانی که برای ارزش کالاهاست، اندازه گیری می کند. در حقیقت او دستمزدها را اندازه گیری می کند؛ دستمزد برابر است، با کمیت معین کالاهائی که با کمیت معین کار زنده خریداری میشود یا با کمیت کاری که می تواند به وسیله یک کمیت معین از کالاها خریداری شود. ارزش کار یا نسبت نیروی کار، مبادلات، شبیه هر کالای دیگری، و به هیچ ترتیب مخصوصاً متفاوت از ارزش سایر کالاها نیست. در این جا ارزش، میزان اندازه گیری و پایه ای برای توضیح ارزش می شود- به گونه ای که ما یک سیکل نادرست داریم. هر چند از شرح بیانی که در زیر می آید دیده می شود که این حرکت نوسانی و این دودلی کاملاً مربوط به متفاوت بودن تعینات ارزش است که تحقیقات اسمیت را در باره طبیعت و اساس ارزش اضافی تحت تاثیر قرار نمی دهد؛ زیرا در حقیقت،

بدون آگاه بودن از آن، او در هر جا این مسئله را مطرح می‌کند. او به درستی تعیینات صحیح ارزش مبادله را مشخص می‌کند - که عبارت است از تعیین کمیت نیروی کار یا زمان کار مصرف شده برای آن‌ها ۱۲۴۲۱

۷۱ - ۲۸۳ a II < مثال‌های بسیاری می‌توان ارائه داد که چگونه غالباً در جریان کارهای او، وقتی که او به طور واقعی عوامل را توضیح می‌دهد، برخورد اسمیت با کیفیت کار به گونه‌ای است که تنها به عنوان ارزش و تعیین‌کننده‌ی ارزش تولید است. بعضی از اینها به وسیله ریکاردو نقل شده است. (۲۶) نظریه کامل او در باره تاثیر تقسیم کار و پیشرفت تکنولوژی بر روی قیمت کالاها بر این مبنا قرار دارد. در اینجا یک نقل قول برای نشان دادن این مساله کافی خواهد بود. در بخش XI آدام اسمیت از ارزان شدن بسیاری از کالاهای مانوفاکتورها در دوران خودش صحبت می‌کند و در مقایسه با قرن‌های گذشته چنین نتیجه می‌گیرد:

“این ارزش بزرگتر از کمیت نیروی کار است b۲۸۳۱ ۱۱ هنگامی که کالاها را به بازار بیاوریم. بدین ترتیب وقتی کالاها به بازار می‌آیند این کالاها باید خریدار شوند و یا با یک قیمتی مبادله شوند، با یک کمیت بزرگتر.” (ثروت ملل چاپ o.u.p جلد ۱ ص ۲۸۴ “ گارنیر بخش ۲ ص ۱۵۶) < VII - b۲۸۳ ۱۱

۲۴۵۱-VI در ثانی، این تضاد در نوشته آدام اسمیت و گذر او از نوعی از توضیح به نوعی دیگر ریشه در مسائلی عمیق‌تر دارد، همان گونه که ریکاردو در توضیح این تضاد یا آن را نادیده می‌گیرد و یا به درستی آن را تصدیق نمی‌کند و بدین ترتیب این تضاد حل نمی‌شود. اجازه بدهید در نظر بگیریم که تمام کارگرها تولیدکننده کالا هستند و نه فقط کالاهایشان را تولید می‌کنند بلکه آن‌ها را

می‌فروشند. ارزش این کالاها به وسیله زمان کار لازمی تعیین می‌شود که آن کالاها شامل آن هستند. اگر بدین ترتیب کالاها به ارزش خودشان فروخته شوند کارگراها با خرید یک کالا که در ۱۲ ساعت تولید شده، یعنی در زمان کار ۱۲ ساعته کار دیگری را، زمان کار مصرف شده برای به وجود آوردن کالای دیگر را، مصرف می‌کنند، می‌توان گفت ۱۲ ساعت زمان کاری است که در ارزش مصرف دیگری نمایش داده شده است. ارزش این کار برابر است با ارزش این کالا؛ این برابر است با تولید ۱۲ ساعت کار یعنی زمان کار. فروش و خرید مجدد. در یک کلام، تمام پروسه مبادله، دگردیسی است از کالا، بدون ایجاد تغییر در آن. این تغییر تنها شکل ارزش مصرفی است که در این ۱۲ ساعت کار ظاهر شده. بدین ترتیب ارزش کار برابر است با ارزش تولیدی کار. در مرحله اول برابر است با کیفیت کار مادی شده که در کالا مبادله شده است—در نتیجه آن‌ها با ارزششان مبادله شده‌اند. هر چند از جهت دیگر یک کمیت معین از زندگی کارگر برای کمیت برابری از کار مادیت یافته مبادله شده است. در مرحله اول، کمیت برابری از کار مادیت یافته به صورت کالاها مبادله شده‌اند — به گونه‌ای که آن‌ها به ارزششان مبادله شده‌اند. در ثانی کمیت معینی از کار زنده در برابر یک کمیت معین از کار مادیت یافته مبادله شده. بدین ترتیب در مرحله اول، کار زنده در یک تولید مادیت یافته، به کالایی تبدیل شده که متعلق به کارگر است و در مرحله دوم، این کالا در گردش خود با کالای دیگری مبادله شده که دارنده میزان برابری از کار است. بدین ترتیب، در حقیقت کمیت معینی از کار زنده با مقدار برابری از کار مادیت یافته مبادله شد. بدین ترتیب این فقط کالا نیست که در برابر کالا مبادله شده، در نسبتی که آن‌ها بیانگر کمیت برابری از زمان کار مادیت یافته هستند، بلکه کمیتی از کار زنده است که مبادله می‌شوند در برابر کالایی که بیانگر همان مقدار از کار مادیت یافته است.

در این نظریه، ارزش کار (کمیت کالاهایی که می‌توان با دادن کمیتی از کار یا کمیتی از کالایی که بتواند به وسیله کمیتی از کار ارائه داده شده خریداری شود) می‌تواند به عنوان میزان ارزش یک کالا، درست همانند کمیت کاری که شامل آن است ارائه شود. بدین ترتیب ارزش کار همواره بیانگر همان کمیتی از کار مادیت یافته به عنوان کار زنده مورد نیاز برای تولید این کالا است؛ به کلام دیگر تعیین کمیت ساعت کار زنده می‌تواند همواره کمیت کالایی را معین کند که بیانگر مقدار برابری از زمان کار مادیت یافته است. اما در تمام انواع تولید- و به خصوص در نوع سرمایه‌داری تولید- که در آن شرایط مادی (ایجادشرائط کار) نیروی کار متعلق به یک یا چند طبقه است، در حالی که از طرف دیگر نیروی کار تنها متعلق به طبقه دیگر، یعنی طبقه کارگر است. آن چه انجام می‌شود مخالف این است. تولید یا ارزش تولید نیروی کار متعلق به کارگر نیست. کمیت معینی از کار زنده تعیین‌کننده همان کمیت از کار مادیت یافته نیست، یا یک کمیت معین از کار مادیت یافته در یک کالا بیانگر کمیت بزرگتری از کار زنده است به نسبت به آن چه که در خود کالا وجود دارد.

اما همان گونه که آدام اسمیت به درستی نقطه آغاز خود را از کالا و مبادله کالاها آغاز می‌کند و بنابراین تولیدکنندگان در ابتدای مواجه شدن با یکدیگر تنها رد و بدل‌کننده کالاها هستند، فروشنده و خریدار کالاها، بدین ترتیب کشفیات آدام اسمیت (به نظر او چنین است) که مبادله بین سرمایه و مزد کار، ۱۱۲۴۶۱ کار مادیت یافته و کار زنده، قانون عمومی به یک باره از پاسخ باز می‌ماند، و کالاها (نیروی کار کالایی است که به همان ترتیب خریده و فروخته می‌شود) متناسب با کمیت کاری که ارائه می‌شوند، مبادله نمی‌شوند. بنابراین آدام اسمیت چنان نتیجه می‌گیرد که از لحظه‌ای که شرائط کار در برابر کار مزدی در شکل مالکیت زمین

و سرمایه قرار می‌گیرد، زمان کار دارای یک اندازه‌گیری ثابت نیست که بتواند ارزش مبادله کالاها را تنظیم کند. آدام اسمیت برعکس، بدان گونه که ریکاردو به درستی اشاره می‌کند، به نتایج مخالف آن می‌رسد که نمادهای “کمیت کار” و “ارزش کار” هستند، که اکنون یکسان نیستند، و بدین ترتیب ارزش نسبی کالاها، به وسیله زمان کاری که در آن‌ها نهفته است معین می‌شود و به وسیله ارزش کار تعیین نمی‌شود، بدین ترتیب این تنها زمانی درست است که نماد دومی مساوی اولی باشد. بعدها، وقتی که ما با مالتوس (۲۷) مواجه می‌شویم ما می‌توانیم نشان دهیم که چگونه این مساله می‌تواند غلط و مهمل باشد، حتی وقتی که کارگر تولید خودش را به خودش اختصاص دهد یعنی ارزش تولید خودش را، که این ارزش یا ارزش کارش را میزان ارزش قرار دهد، به همان مفهومی که زمان کار یا خود کار و عوامل ارزش‌آفرینی را میزان قرار می‌دهد. به هر ترتیب در چنین وضعیتی نیروی کاری که بتواند با یک کالا خریداری شود نمی‌تواند به عنوان میزان اندازه‌گیری به همان مفهومی باشد که به عنوان کاری که در آن وجود دارد در نظر گرفته شود. یکی باید شاخص برای اندازه‌گیری دیگری باشد.

به هر ترتیب آدام اسمیت احساس می‌کند استنتاج مبادله بین سرمایه و کار از قانونی که مبادله را در کالاها معین می‌کند، مشکل است، بدین ترتیب اشکال ظاهری باقی‌مانده کاملاً مخالف و متضاد اصول جلوه می‌کند و در حقیقت تضاد تا هنگامی که سرمایه مستقیماً در برابر کار قرار دارد به جای آن که در برابر نیروی کار قرار داشته باشد، نمی‌تواند حل شود. آدام اسمیت به خوبی آگاه بود که زمان کار صرف شده برای بازتولید و بقاء نیروی کار کاملاً متفاوت از کاری است (یعنی نیروی کار) که خودش می‌تواند به انجام برسد. بنا بر این او خودش در مقاله “طبیعت تجارت” (CANTILLON) چنین می‌گوید:



“همان نویسنده اضافه می‌کند، کار یک برده توانمند، اجبارا باید دو برابر مخارج او باشد؛ او فکر می‌کند که متوسط‌ترین کارگر نمی‌تواند کمتر از یک برده توانا ارزش داشته باشد” (ثروت ملل، چاپ (o.p.u) جلد ۱ ص ۷۵). (گارنیر جلد ۱ بخش ۸ ص ۱۳۷).

از طرف دیگر این مساله عجیب است که آدم اسمیت به این مساله توجه نمی‌کند که اعتراض او به قانونی که تعیین‌کننده مبادله کالاها با یکدیگر است، چقدر ضعیف است. کالاهای A و B که به نسبت زمان کاری که دارا هستند مبادله می‌شوند به هیچ وجه به وسیله نسبت‌هایی که تولیدات A یا B را تقسیم کردند بررسی نمی‌شود، یا به نسبت ارزشی که بین خودشان وجود دارد. اگر یک بخش از کالای A به صاحب زمین برسد و بخش دیگر به سرمایه‌دار و بخش سوم به کارگر، بدون توجه به اینکه سهم هر یک چقدر باشد، این مساله واقعی را تغییر نمی‌دهد که A با B بر مبنای ارزشش مبادله می‌شود. رابطه بین زمان کار موجود در کالاهای A و B متأثر از چگونگی قرار گرفتن زمان کار در A و B نیست که به اشخاص مختلف اختصاص داده شده است. “وقتی مبادله ماهوت برای پارچه کنانی در حال اجراست، تولیدکنندگان ماهوت؛ پارچه کنانی می‌گیرند که به نسبت برابر آن چیزی است که آن‌ها قبلا در ماهوت قرار داده‌اند.” (کتاب فقر فلسفه ص ۲۹) ۲۸ همچنین این مساله بعدا طرفداران ریکاردو را در برابر آدم اسمیت قرار داد (۱۲۴۷۱ بدین ترتیب (JOHN CAZENOVE) چنین گفت: “... مبادله، دادن و گرفتن از یکدیگر... شرایطی که شخص را تحت تاثیر قرار می‌دهد، همواره دیگران را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. برای مثال کاهش ارزش

تولید هر بخش از کالا رابطه‌ی آن کالا را با دیگر کالاها تغییر می‌دهد: اما این ضرورتاً سهم صاحبش را تغییر نمی‌دهد و همچنین به هیچ ترتیبی آن‌ها را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. مجدداً کاهش عمومی ارزش کالاها همه آن‌ها را به یکسان تحت تاثیر قرار می‌دهد اما مناسبات آن‌ها را با یکدیگر تغییر نمی‌دهد. ممکن است سهم آن‌ها را تحت تاثیر قرار دهد و یا ندهد” (john cazenove) (مقدمه چاپ مقاله مالتوس در باره اقتصاد سیاسی لندن ۱۸۵۳ [ص ۷]).

اما بدین ترتیب تقسیم ارزش‌های تولید بین سرمایه‌داران و کارگران بر مبنای مبادله کالاها پایه‌گذاری شده است - کالا و نیروی کار - آدام اسمیت در این مورد مبہوت است. حقیقت آن است که او ارزش کار را کشف کرده است یا آن که تاچه حد کالا (یا پول) می‌تواند خریدار نیروی کار باشد، میزان ارزش، هنگامی که او به تنوری قیمت‌ها می‌پردازد، که بیانگر تاثیر رقابت بر روی نرخ سود، و غیره است تاثیر مخربی بر بحث اسمیت دارد...؛ این مساله کار او را از هماهنگی خارج می‌کند، و حتی شماری از سوال‌های اساسی را از تحلیل او کنار می‌گذارد. به همان گونه که ما به زودی خواهیم دید این مساله بحث او را در باره ارزش اضافی به طور کلی تحت تاثیر قرار نمی‌دهد زیرا در این جا او مداوماً تعینات درستی از ارزش ارائه می‌دهد که مربوط به زمان کار موجود در کالاهای مختلف می‌باشد. اکنون برخورد او با این سوال.

اما ابتدا ما باید به یکی دیگر از مسائل توجه کنیم. آدام اسمیت چیزهای مختلف را با هم ترکیب می‌کند. ابتدا او در کتاب اول بخش پنجم چنین می‌گوید :  
“هر شخصی فقیر یا غنی است، بر مبنای میزانی که می‌تواند هزینه کند تا از ضرورت‌های زندگی لذت ببرد، استراحت کند و به تفریحات زندگی انسانی

بپردازد. اما پس از آن که تقسیم کار به صورت سراسری در آمد، بخش کوچکی از آن مردان صاحب نیروی کار هستند می‌توانند آن را را عرضه کنند. بخش بزرگتری از آن‌ها باید کار دیگران را رهبری کنند و بر مبنای آن که از چه مقدار کاری بتواند استفاده کند، یا میزان هزینه‌ای که بتواند برای خرید آن پرداخت کند، آن فرد باید فقیر یا غنی باشد؛ ارزش هر کالا، بدین ترتیب، برای شخصی که آن را در اختیار دارد و کسی که ابزار را در اختیار دارد و از آن استفاده نمی‌کند یا آن را خریده است اما آن را با کالاهای دیگری مبادله می‌کند، برابر با کمیت کاری است که او را قادر می‌سازد که آن را خریده یا به کار گیرد. بدین ترتیب کار میزان واقعی ارزش قابل مبادله تمام کالاهاست.” (ثروت ملل چاپ OUP جلد ۱ صفحات ۳۲ - ۳۳) (گارنیر جلد ۱ صفحات ۵۹ - ۶۰)

همچنین: “آن‌ها” (کالاهای) شامل ارزش کمی معینی از کار هستند که ما آن‌ها را مبادله می‌کنیم ۱۱۲۴۸۱ در برابر آن چه که در نظر گرفته می‌شود در زمانی که در بر گیرنده ارزشی برابر همان کمیت است... که به وسیله طلا یا نقره سنجیده نمی‌شود بلکه به وسیله کار سنجیده می‌شود به گونه‌ای که تمام ثروت جهان به طور اساسی خریداری شده است؛ و ارزش آن، برای آن‌ها که آن ارزش را در اختیار دارند، و آن‌هایی که می‌خواهند آن را با مقداری تولیدات جدید مبادله کنند، به طور قطع با کمیتی از کاری برابر است که بتواند آن را خریداری کرده و یا در اختیار بگیرد.” (همان منبع ص ۳۳) [گارنیر] بخش ۵ ص ۶۰-۶۱).

و در انتها؛ “ثروت بدان گونه که آقای هاپس می‌گوید عبارت است از قدرت. اما شخصی که آن را به دست می‌آورد و یا موفق می‌شود بخش بزرگی از آن را در اختیار داشته باشد، ضرورتاً موفق به کسب قدرت سیاسی نیست، چه یا نظامی

غیرنظامی باشد... قدرتی که به دست می‌آورد بلافاصله یا مستقیماً به او منتقل نمی‌شود و عبارت است از قدرت خرید و به کارگیری مقدار معینی از کار یا حاکمیت بر روی تمام تولیدات کار که از این پس در بازار موجود است. (همان منبع گارنیر ص ۶۱) میتوان مشاهده کرد که در تمام این نقل قول‌ها آدام اسمیت کار مردم دیگر را با تولید این کار مخلوط می‌کند. ارزش مبادله کالایی که هر شخصی در اختیار دارد ترکیب یافته است از - پس از مقدار کار - کالاهایی که متعلق به افراد دیگری هستند که می‌توانند آنها را بخرند، یعنی در کمیت کار دیگری که در آن کالا جای گرفته‌اند، کمیت کار دیگری که در آن تبلور یافته است. و این کمیت کار دیگران با کمیت کاری برابر است که در کالای او تبلور یافته است. به طوری که او موکداً می‌گوید:

“آن‌ها یعنی کالاها در برگزیده ارزش یک مقدار معینی از کار هستند که ما آن را به عنوان زمان کاری در نظر می‌گیریم که در برگزیده ارزش کمی برابر است.” در این جا تاکید بر روی تغییر به وجود آمده بر روی تقسیم کار است: می‌توان گفت که ثروت ترکیب یافته از تولید صاحب (خریدار) نیروی کار نیست، بلکه کمیتی از کار دیگران است که این تولید را در اختیار گرفته‌اند، کار اجتماعی که می‌تواند خریده شود، کمیتی که به وسیله کمیت کاری که در درون خودش جای گرفته معین می‌شود. در حقیقت، تنها مفهوم ارزش مبادله در این جا در نظر گرفته شده - که کار من اکنون به عنوان کار اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، و در نتیجه، تولید آن، ثروت مرا معین می‌کند که به وسیله حاکمیت بر روی مقدار برابری از کار اجتماعی است. کالای من که شامل یک مقدار معین از زمان کار ضروری است، به من این امکان را می‌دهد که بتوانم تسلطی بر سایر کالاهایی با ارزش برابر آن داشته باشم، و بدین ترتیب بر روی کمیت برابری از کار دیگران مالکیت دارم که در ارزش‌های مصرف دیگری عینیت یافته است. تاکید در اینجا

روی برابری است که در ارتباط با تقسیم بین کار و ارزش مبادله است، یعنی در حقیقت کار من با کار دیگران، به کلامی دیگر با کار اجتماعی (حقیقتی که کار من یا کاری که در کالاها من تبلور یافته است، قبلا از نظر اجتماعی معین شده است، و اساسا کاراکترش تغییر کرده است که این مساله آدام اسمیت را نجات می‌دهد) و نه آن که به طور کلی اختلافی بین کار مادیت یافته و کار زنده، و قوانین مخصوص مبادله آن باشد. در حقیقت آدام اسمیت در اینجا هیچ چیز بیشتر از این نمی‌گوید که ارزش کالاها به وسیله زمان کار تبلور یافته در آن مشخص می‌شود و این که ثروت صاحب کالا، ترکیب یافته از کمیت کار اجتماعی است که در اختیار او قرار دارد.

گرچه مساوی دانستن کار و تولید کار ۱۱۲۴۹۱ در حقیقت اولین فرصت را برای مخلوط کردن تعیین ارزش کالاها به وسیله کمیت کار موجود در آن، و تعیین ارزش آن‌ها به وسیله کمیت کار زنده‌ای که آن‌ها می‌توانند بخرند، فراهم می‌کند. به کلام دیگر تعیین ارزش آن‌ها به وسیله ارزش کار. این درهم‌آمیزی هنگامی است که آدام اسمیت چنین می‌گوید:

“این که ثروت زیاد باشد یا کم به طور قطع در ارتباط با گسترش قدرت است. یا در ارتباط با کمیت کار دیگران است و یا چیز دیگر” (که در اینجا تعیینات غلطی را به کار می‌برد) “چیزهای دیگری از تولید کار سایرین که کارگر را قادر می‌کند آن‌ها را بخرد.” (ثروت ملل چاپ oup جلد ۱ ص ۳۳) (گارنیر همان منبع ص ۶۱) ممکن است به طور صریح چنین گفته شود: این مساله متناسب با کمیت کار اجتماعی تبلور یافته در صاحب کالا یا صاحب ثروت است؛ و در حقیقت او نیز چنین می‌گوید:

“آن‌ها” (کالاها) شامل ارزش کمی معینی از کار هستند که ما آن‌ها را با زمانی که در نظر می‌گیریم مبادله می‌کنیم (که شامل) ارزش برابری از کمیت هستند.” (کلمه ارزش در اینجا زائد و بی‌معنی است) نتیجه غلطی که به دست می‌آید همانی است که قبلا در این بخش ۵ آورده شده و آن هنگامی است که برای مثال چنین می‌گوید:

“بدین ترتیب کار به خودی خود هرگز به ارزش خودش ظاهر نمی‌شود، بلکه به تنهایی استاندارد واقعی و نهایت ارزش تمام کالاهایی است که می‌تواند در همه زمان‌ها و مکان‌ها با آن تخمین زده شده و مقایسه شود.” (همان منبع ص ۳۶) [گارنیر] ص ۶۶

حقیقت کار و در نتیجه میزان زمان کار چیست - این که ارزش کالاها همواره با زمان کار عینیت یافته در آن‌ها متناسب است و ارتباطی به چگونگی ارزش کاری که ممکن است تغییر کند، ندارد - واقعیت آن است که خود ارزش نیروی کار تغییر می‌کند.

در این جا آدم اسمیت تنها مبادلات کالا را به طور عام بررسی می‌کند: طبیعت ارزش مبادله، مربوط به سهم کار و پول است. بخش‌های از مبادله‌کنندگان در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند که تنها به عنوان صاحبان کالاها هستند. آن‌ها کار دیگران را در شکل یک کالا خریداری می‌کنند، درست همانند کار خودشان که به شکل کالا درآمده است. کمیت کار اجتماعی که آن‌ها در اختیار دارند، در این شرایط با کمیت کاری برابر است که در کالا تبلور یافته است. همان کالایی که آن‌ها خریداری می‌کنند. اما هنگامی که در بخش‌های بعدی او به مسئله مبادله بین کار

مادیت یافته و کار زنده بین سرمایه‌دار و کارگر می‌پردازد، تاکید می‌کند که ارزش کالا به وسیله کمیت کاری تعیین نمی‌شود که در آن وجود دارد، بلکه به وسیله کمیت- که متفاوت با آن است- کار زنده دیگری تعیین می‌شود که او می‌تواند در اختیار بگیرد، یعنی بخرد. آدام اسمیت در حقیقت به این وسیله نمی‌گوید که کالاها خودشان به بیش از زمان کاری مبادله نمی‌شوند که در آنها به کار رفته؛ بلکه افزایش ثروت، افزایش ارزشی که در کالا تبلور یافته است و مقدار این افزایش، به میزان کمیت کار زنده‌ای بستگی دارد که کار مادیت یافته را به کار می‌گیرد. و آدام اسمیت هر چند در این زمینه مسیر درستی را می‌رود اما در این نقطه گفته‌هایش مبهم است.

## **۲. تصور عمومی آدام اسمیت از ارزش اضافه. بیش او در باره سود، اجاره و بهره به عنوان محصول تولید کار کارگر]**

۱۱۲۵۰۱ در بخش ۶ کتاب اول، آدام اسمیت از آن روابطی که در نظر گرفته است که در آن تولید کنندگان تنها به عنوان فروشندگان و صاحبان کالاها با یکدیگر برخورد می‌کنند عبور می‌کند و به روابط مبادله بین آنها که دارندگان شرایط کار هستند و آنها که تنها صاحب نیروی کار هستند، می‌رسد. او می‌گوید: “در وضعیت اولیه و خشن جامعه که پیش در آمد انباشت سرمایه و مالکیت زمین است، مالکیت میان کمیت کار ضروری برای به دست آوردن ابژه‌های مختلف، به نظر می‌رسد که تنها شرایطی که می‌تواند هر نقشی را برای مبادله آنها با یکدیگر فراهم کند، آماده است... این مساله طبیعی است که آن چه که به طور عادی در دو روز به وجود می‌آید یا در دو ساعت کاری تولید می‌شود باید دو برابر آن چیزی ارزش داشته باشد که به طور عادی در یک روز یا یک ساعت

کاری تولید می‌شود،” (همان منبع ص ۱۵۲. T. بخش ششم صفحات ۹۴ - ۹۵ گارنیر).

می‌توان گفت که زمان کار لازم برای تولید کالاهای مختلف، تعیین‌کننده نسبتی است که آن کالاها با یکدیگر مبادله می‌شوند یا آن که ارزش مبادله آن‌ها با این تناسب سنجیده می‌شود.

“در این وضعیت، تمام تولید نیروی کار متعلق به کارگر است؛ کمیت کاری که به طور عادی به کار گرفته شده تا مورد استفاده قرار گیرد یا هر کالائی را تولید کند. این تنها شرائط است که می‌تواند کمیت کاری را تنظیم کند که باید به طور عادی خریداری یا به کار گرفته شده و یا در معرض مبادله قرار گیرد. (همان منبع ص ۵۳) گارنیر ص ۹۶.

در نتیجه در چنین وضعیتی کارگر صرفاً یک فروشنده کالا است و کسی که کار فرد دیگری را در دست می‌گیرد تنها خریدار کالای دیگران است، با کالای خودش. بدین ترتیب او به وسیله کالای خودش سرپرست تنها میزانی از کالای دیگران است که متعلق به آنها است، و در این صورت هر دو، مبادله کالاهایی در برابر یکدیگر هستند و ارزش مبادله کالاها به وسیله زمان کار و یا کمیت کاری که آن‌ها در خود دارند، معین می‌شود. اما آدم اسمیت چنین ادامه می‌دهد: “به زودی دارایی در دستان اشخاص خاصی جمع می‌شود، بخشی از آن‌ها به طور طبیعی آن ثروت را در ایجاد کار برای مردم صنعت‌گر به کار می‌گیرند، مردم صنعت‌گری که به بوسیله مواد و وسایل زندگی به خدمت در می‌آیند، برای آن که به وسیله فروش کارشان و یا خرید آن چه که کار آن‌ها به ارزش مواد اضافه می‌کند، سودآوری دارند” (همان منبع ص ۵۳ گارنیر ص ۵۶).



در این جا قبل از آن که ما پیش تر برویم توقف می‌کنیم. در مرحله اول “مردم صنعت گر” از کجا می‌آیند، آن‌هایی که مالک ابزار تولید و وسایل کار نیستند - مردمی که در زمین و هوا معلقند؟ اگر ما آدام اسمیت را از عبارات ساده‌اش جدا کنیم، این مسئله هیچ چیز بیشتر از آن نیست که بگوییم: تولید سرمایه‌داری از لحظه‌ای آغاز می‌شود که کار متعلق به یک طبقه است و طبقات دیگر نیروی کار را در اختیار دارند. این جدایی نیروی کار از شرایط کار پیش شرط تولید سرمایه‌داری است. ثانياً آدام اسمیت منظورش از این که می‌گوید استخدام‌کنندگان کارگر، کارگران را به کار می‌گیرند “ برای آن که با فروش کار آن‌ها سود ببرند چیست؟ ۱۱۲۵۱۱ یا چرا کار آن‌ها ارزش کالاها را افزایش می‌دهد؟

آیا منظور او از گفتن این مسایل آن است که سود از فروش به دست می‌آید، و این که کالا بیش از ارزش خودش فروخته می‌شود - این همانی است که استوارت آن را سود حاصل از بیگانه شدن می‌نامد، که چیزی نیست به جز انتقال ثروت بین بخش‌های مختلف اجازه بدهید که خودش به این سوال جواب دهد. “در مبادله کاملاً مانوفاکتوری، چه به خاطر پول یا کار” (در این جا مجدداً یک مبنای خطای جدید است) “و یا برای کالاهاى دیگر باشد، بیشتر و فراتر از آن چه که ممکن است برای پرداختن قیمت مواد کافی باشد و همچنین پرداخت دستمزد کارگر، بعضی چیزهایی باید برای سودهای به دست آمده از کار پرداخت شود که درآمد را در این ماجراجویی به خطر می‌اندازد.” (همان منبع ص ۵۳ گارنیر همان صفحه)

ما بعداً به این به خطر انداختن برمی‌گردیم (یادداشت‌های جلد سوم ص ۱۷۳ را ملاحظه کنید) در بخش عذر تقصیر در پیشگاه سود (۲۹). این چیزها برای

سودهای به دست آمده هنگامی ارائه می‌شود که کار کاملاً مبادله شده است، آیا از طریق فروش کالا بالاتر از ارزشش به دست می‌آید؟ آیا این مساله همان بیگانگی سود استوارت نیست؟

“ارزش” آن طور که آدام اسمیت بلافاصله توضیح می‌دهد “عبارت از چیزی است که کارگر به مواد اضافه می‌کند. بدین ترتیب خودش را در آن حل می‌کند” (هنگامی که تولید سرمایه‌داری آغاز شد) “در دو بخش، یکی پرداخت دستمزدها و دیگری سودهای استخدام‌کننده بیشتر از مواد اولیه و دستمزدی است که او قبلاً پرداخته است.” (همان منبع ص ۵۳ گارنیر ص ۹۶ - ۹۷)

بدین ترتیب در این جا آدام اسمیت به صراحت چنین می‌گوید: سود که بر مبنای فروش محصولات کامل مانوفاکتوری به دست می‌آید، از خود فروش نیست، از فروش کالا بالاتر از ارزشش نیست و همچنین سود از خود بیگانه نیست. این ارزشی است که مربوط به کمیت کاری می‌شود که کارگر به مواد اضافه کرده است و به دو بخش تقسیم می‌شود. یک بخش به پرداخت دستمزد یا آن که برای دستمزدشان پرداخت می‌شود و با این تبادل کارگر به همان میزان کارکردش به شکل دستمزد دریافت می‌کند. بخش دیگر سازنده سود سرمایه‌دار است که آن بخش کمیت کاری است که او فروخته است بدون آن که مزدی برای آن پرداخت کرده باشد. بدین ترتیب اگر او کالا را به ارزش خود بفروشد به خاطر زمان کاری است که در آن نهفته است. به زبان دیگر اگر او آن را با کالاهای دیگر مبادله کند و بر مبنای قانون ارزش رفتار کند، این سود ریشه در این حقیقت دارد که سرمایه‌دار برای بخشی از کار کارگر چیزی پرداخت نکرده است، اما با این وجود آن را فروخته است. آدام اسمیت بدین ترتیب خودش ایده‌ای را نقض می‌کند که در آن تمام تولید کار متعلق به کارگر نیست. او مجبور می‌شود که آن کالا و یا

ارزش آن را با صاحب سرمایه تقسیم کند، و قانون تملکی را نقض کند که در مبادله کالاها بین یکدیگر وجود دارد. قانونی که ارزش مبادله در آن به وسیله کمیت زمان کار مادیت یافته در آن معین می‌شود. در حقیقت برعکس، او سود سرمایه‌دار را محصول این حقیقت می‌داند که سرمایه‌دار بخشی از کاری را پرداخته که به کالا اضافه شده است، و این بدان خاطر است که سود او در فروش کالا افزایش یافته است. ما خواهیم دید که چگونه آدم اسمیت فراتر از آن به صراحت، سود را متعلق به کاری می‌داند که به وسیله کارگر شکل گرفته و آن فراتر و بالاتر از کمیتی است که کارگر برای مزدش دریافت کرده است. به گونه‌ای که می‌توان گفت که آن کار را با یک معادلی جایگزین کرده است. بدین ترتیب آدم اسمیت ریشه واقعی ارزش اضافی را می‌شناسد و در همان زمان او تأکید می‌کند که سود از انباشت‌های قبلی به وجود نیامده است. ارزش آن- هر چند که ممکن است در پروسه‌ی واقعی کار مفید باشد- صرفاً در تولید مجدد ظاهر می‌شود؛ اما به طور وسیعی از کار جدیدی به دست می‌آید که کارگر به مواد اولیه در پروسه تولید اضافه کرده است به طوری که آن انباشت‌های اول همانند ابزار کار یا وسایل کار هستند.

از طرف دیگر، عبارت “در تبادل کامل مانوفاکتوری چه با پول یا کار یا سایر کالاها...” غلط است (و مربوط می‌شود به مغشوش بودنی که قبلاً تذکر داده شد). اگر مبادله کالا در برابر پول یا در برابر کالا، به وجود آورنده سود از فروش بیشتر کار به نسبت خرید آن است، از این حقیقت ناشی می‌شود که یک کمیت برابر مادیت یافته از کار با یک کمیت برابر کار زنده مبادله نمی‌شود. بدین ترتیب آدم اسمیت نباید مبادله برای پول یا برای کالاها را به همان پایه‌ای قرار دهد که مبادله کامل مانوفاکتور در برابر کار. برای این تبادل اولیه، ارزش اضافه از این حقیقت به وجود آمده است که کالاها به ارزش خودشان مبادله شده‌اند،

متناسب با زمان کاری که در آن‌ها نهفته است، در حالی که به هر ترتیب بخشی از کار پرداخت نشده است. در این جا چنین فرض شده است که سرمایه‌دار کمیت برابری را از کار گذشته با کمیت برابری از کار زنده مبادله نمی‌کند؛ که کمیتی از کار زنده که به وسیله او تصاحب می‌شود بیش از کمیت کار زنده‌ای است که او بابتش پرداخت کرده است. در غیر این صورت مزد کارگر برابر با ارزش تولید اوست. سود مبادله محصولات کامل در برابر پول یا کالاها، اگر آن‌ها به ارزش خودشان مبادله شوند، از این حقیقت ناشی می‌شود که مبادله بین مانوفاکتور و کار زنده نیاز به قوانین دیگری دارد؛ که برابرها در این جا مبادله نمی‌شوند. بدین ترتیب در این مورد نباید مسائل با یکدیگر در هم آمیخته شوند.

سود هیچ چیز به جز محصول ارزشی نیست که کارگر به مواد کار اضافه کرده است. هر چند آن چه که آن‌ها به مواد اضافه کرده‌اند چیزی به جز کمیتی از کار نیست. زمان کار کارگر بدین ترتیب به دو بخش تقسیم می‌شود: یک بخش که بابت آن دستمزد از سرمایه‌دار دریافت می‌کند؛ و بخش دیگری که او به سرمایه‌دار می‌دهد و سود سرمایه‌دار را می‌سازد. آدام اسمیت به درستی خاطر نشان می‌کند که تنها بخشی از (ارزش) کار که کارگر جدیداً به مواد اضافه می‌کند به دستمزد و سود تبدیل می‌شود، که می‌توان گفت ارزش اضافی جدیداً خلق شده به خودی خود هیچ کاری با بخشی از سرمایه‌ای ندارد که از پیش ریخته شده است (به عنوان مواد و ابزار). آدام اسمیت که بدین ترتیب سود را به کار پرداخت نشده دیگران مربوط می‌داند به یک باره می‌گوید:

“ممکن است چنین فکر شود، که سود سرمایه فقط نام دیگری از دستمزد نوع مخصوصی از کار است، کار معین و مشخص.” (همان منبع ص ۵۳ گارنیر ص ۹۷) آدام اسمیت نظریه غلط کار مدیریتی را رد می‌کند. ما به این مساله بعداً باز خواهیم

گشت و در بخش دیگر به آن خواهیم پرداخت. (۳۰) در این جا تنها مساله مهم تاکید بر آن است که آدام اسمیت موضوع را خیلی روشن شناخته است، مطلب را بیان کرده و شدیداً به تضاد میان نظریه او در باره اساس سود و این نظریه شرمگینانه تاکید می کند. پس از آن که او این اختلاف فاحش را بیان می کند چنین ادامه می دهد:

۱۱۲۵۳۱ "در این وضعیت تمام تولید نیروی کار همواره متعلق به کارگر نیست. او باید در بسیاری مواقع آن را با صاحب سرمایه که او را استخدام کرده است، تقسیم کند. این کمیت کار نیست که به طور عادی استخدام می شود تا هر نوع کالایی را تولید کرده یا به دست آورد، همچنین تنها شرایط کار (ابزار ساختمان و مواد اولیه) نمی تواند کمیتی را اداره کند که باید به طور عادی خریداری، سرپرستی یا مبادله کند. یک کمیت اضافه به طور مشخص باید تبدیل به سود سرمایه ای شود که برای دستمزد و ابزار و مواد آن کار مصرف شده است." (همان صفحات ۵۴-۵۵)

این کاملاً صحیح است. تولید سرمایه داری، کار را به صورت مادی در می آورد - در شکل پول یا کالا - همواره در کنار خرید کمیتی از کار که در درون خود دارد یک "کمیت اضافی را دارد" که عبارت است از کار زنده "برای سود سرمایه"؛ که در هر جا، به زبان دیگر مفهومی جز تصاحب برای هیچ، تصاحب بدون پرداخت در برابر آن، یعنی بخشی از کار زنده، ندارد. آدام اسمیت بیش از ریکاردو در این زمینه با شدت تاکید می کند که چگونه این تغییر با تولید سرمایه داری آغاز شد. از طرف دیگر، او از ریکاردو عقب تر است زیرا او هرگز قادر به آزاد کردن خود از این نقطه نظر نیست - گرچه او در این قسمت خودش را به وسیله تحلیل خودش رد می کند - که از درون این رابطه تغییر یافته میان کار مادیت یافته و کار زنده، تغییری در تعیین ارزش نسبی کالاها به وجود می آید که

در رابطه با یکدیگر بیان‌کننده هیچ چیز به جز کار مادیت یافته نیستند و کمیت ارائه شده از کار مادیت یافته را ارائه می‌دهند.

پس از تبلور ارزش اضافی در یک شکل، شکل سود، به عنوان بخشی از کار که کارگر آن را ارائه داده و بیش از آن بخش از کار نیست که بابت آن دستمزد گرفته است، او همان رفتار را با سایر اشکال ارزش اضافی همانند اجاره زمین دارد. یکی از شرایط عینی کار آن است که از کارگر بیگانه شده باشد، و بدین ترتیب، به مالکیت دیگری در آمده باشد، که تبدیل به سرمایه شود؛ دیگری که عبارت است از خود زمین و زمین به عنوان مالکیت زمین. بدین ترتیب پس از برخورد با صاحبان سرمایه، آدام اسمیت چنین ادامه می‌دهد:

“به زودی زمین هر کشوری به طور کلی تبدیل به مالکیت خصوصی می‌شود، و صاحبان زمین همانند سایرین عاشق درو کردن جایی هستند که هرگز نکاشته‌اند، و خواهان اجاره‌ای هستند که حتی برای تولید طبیعی به وجود آمده است... او “کارگر” باید سهمی از آن چه که کار او به دست آورده و یا تولید کرده است به صاحب زمین بپردازد. این سهم یا چیزی که شبیه به آن باشد، قیمت این سهم، شامل اجاره زمین است. “ (همان منبع ص ۵۵ گارنیر ص ۹۹ - ۱۰۰)

همانند سود به دست آمده در صنعت، اجاره زمین تنها بخشی از کاری است که به وسیله کارگر به مواد و آن چه که او ارائه می‌دهد، اضافه شده، چیزی که به صاحب زمین پرداخت شده بدون آن که چیزی برای آن (از قبل) پرداخت شده باشد؛ بدین ترتیب تنها بخشی از زمان کار اضافی است که به وسیله او شکل گرفته که بیش و فراتر از بخش زمان کاری است که او کار کرده است تا دستمزدش را دریافت کند. یا آن که یک معادلی داشته باشد برای زمان کاری که در برگیرنده

دستمزدش باشد. بدین ترتیب آدام اسمیت ارزش اضافی را به عنوان کار اضافه تصور می‌کند - کار اضافی‌ای که شکل گرفته و واقعی شده در کالایی است که بیش از کار پرداخت شده می‌ارزد، کاری که معادل خودش را به صورت دستمزد گرفته است - ۱۱۲۵۴۱ به طوری که سود در یک حوزه معین است و اجاره زمین صرفاً شاخه‌های اوست. بدین ترتیب او ارزش اضافی را به عنوان یک مقوله‌ای مربوط به خودش متمایز نمی‌کند، و آن را از اشکال خاصی جدا می‌کند که به عنوان سود و اجاره در نظر می‌گیرد. این است مبنای بیشتر اشتباهات و برداشت‌های نامناسب در تحقیقات او و حتی بیشتر در کار ریکاردو.

شکل دیگری که ارزش اضافی در آن ظاهر می‌شود، عبارت است از منافع سرمایه، به شکل پول. اما آدام اسمیت این "منافع پولی همواره" را در همان بخش چنین توضیح می‌دهد: "یک درآمد مشتق که اگر از سودی که به شکل پول، به دست می‌آید، پرداخت نشود، باید از منابع دیگر درآمد پرداخته شود" (بدین ترتیب اجاره و یا دستمزد و سپس در بخش دیگر مزد متوسط را در نظر می‌گیرد، که ریشه در ارزش اضافی ندارد اما محصول خود دستمزد است - و در این شکل، همان گونه که ما بعداً فرصت پرداخت به آن را داریم در تولید سرمایه‌داری توسعه نیافته ظاهر می‌شود - یا اینکه تنها شکل دیگری از سود است ۳۱) مگر آن که احتمال داشته باشد وام‌دهنده‌ای که آدم و لخرجی است، وام دیگری پردازد تا منافع وام اولی را بگیرد. "همان منبع ص ۵۸ گارنیر ص ۱۰۵ - ۱۰۶) بدین ترتیب بهره، بخشی از سودی است که به وسیله سرمایه استقرایی به وجود می‌آید؛ در این زمینه این تنها یک شکل ثانویه‌ای از خود سود است، یک شاخه از سود، و بنابراین تنها قسمت قسمت شدن بیشتری است که میان اشخاص مختلف تصاحب‌کننده ارزش اضافی به شکل سود، انجام می‌گیرد. یا پرداختی است از اجاره. به هر ترتیبی که مناسب باشد. یا آن که وام‌گیرنده بهره‌ی خودش یا شخص

دیگر صاحب سرمایه را می‌پردازد. در این زمینه این مساله به وجود آورنده‌ی ارزش اضافی نیست، بلکه صرفاً سهم‌های مختلفی از ثروت موجود است، نوسان ثروتی است که میان بخش‌های مختلف تقسیم می‌شود و به عنوان سودی است که بیگانه شده است. رفتن به فراتر از این مساله، هنگامی که منفعت به هر ترتیب شکلی از ارزش اضافی نیست (و هنگامی که محصول دستمزد یا شکلی از سود باشد از این مساله مستثنی است؛ آدام اسمیت به این مساله بعداً نیز توجه ندارد) پس بهره تنها شکل ثانویه ارزش اضافی است، بخش خالصی از سود یا اجاره (که تنها سهم آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد) و بدین ترتیب بهره چیزی به جز بخشی از ارزش اضافی پرداخت نشده نیست.

“سرمایه‌ای که برای بهره، وام داده می‌شود همواره به عنوان یک سرمایه به وسیله وام‌دهنده در نظر گرفته می‌شود. وام‌دهنده انتظار دارد که در زمان معینی به او بازگردانده شود، و این که در زمان مشخص وام‌گیرنده به او سود سالانه را برای استفاده از آن بازگرداند. وام‌گیرنده ممکن است آن وام را به عنوان سرمایه به کار ببرد و یا به عنوان پولی کنار بگذارد که برای مصرف فوری لازم است. اگر آن را به عنوان سرمایه به کار ببرد، از آن در تداوم تولید کارگران استفاده می‌کند که ارزش و سود را بازتولید می‌کند. در چنین وضعیتی او می‌تواند هم سرمایه را بازتولید کند و هم منافعی را بپردازد بدون آنکه سرمایه‌ای را منتقل کند یا به منابع دیگر درآمد آسیمی وارد کند. اگر وام‌گیرنده وام را به عنوان سرمایه ذخیره شده برای مصارف فوری در نظر بگیرد، او به عنوان یک ولخرج یا اصراف‌کننده اموال عمل کرده است، چیزی که برای حمایت از تداوم کار صنعت لازم است. در این وضعیت او نمی‌تواند سرمایه را بازتولید کرده و بهره را بپردازد، بدون آن که در بخشی از سرمایه یا ولخرجی‌های منابع دیگر را همانند اجاره زمین و یا اموال دیگر صرفه‌جویی کند” (جلد ۲ بخش ۲ قسمت ۵ ص ۱۲۷ تصحیح مک کلوج).



۱۱۲۵۵۱ بنابراین در این جا پول وام گرفته شده به معنی سرمایه است که در هر صورت به عنوان سرمایه به کار می‌رود، و ایجاد سود می‌کند. در چنین وضعیتی منافعی که وام‌گیرنده به وام‌دهنده می‌پردازد هیچ چیزی به جز سود نیست که تحت نام مخصوص پرداخت می‌شود. یا آن که در حقیقت او پول وام داده شده را مصرف می‌کند. بدین ترتیب او ثروت وام‌دهنده را افزایش می‌دهد و در برابر سهم خودش را کاهش می‌دهد. آن چه که جایگزین می‌شود تنها نسبت‌های مختلف ثروتی است که از دست یک آدم و لخرج به دست وام‌دهنده انتقال می‌یابد، اما هیچ گونه ارزش اضافی ایجاد نشده است. بدین ترتیب بهره در هر صورت بیانی از ارزش اضافی است، که هیچ چیز نیست به جز بخشی از سود، که خودش باز هیچ چیز نیست به جز شکل معینی از ارزش اضافی که آن هم عبارت است از کار پرداخت نشده است.

در انتها آدم اسمیت مشاهده می‌کند که به همین ترتیب تمام درآمدهای اشخاصی که با دریافت مالیات ارتزاق می‌کنند چه به صورت دستمزد باشد، در این صورت به دست آمده از دستمزدهای خودشان است؛ و یا ریشه آن‌ها در سود و اجاره است، بنابراین تنها بیان‌کننده سهم مختلف بخش‌های جامعه هستند که مصرف‌کننده سود و اجاره می‌باشند که خود آن‌ها هیچ چیز به جز اشکال مختلفی از ارزش اضافی نیست.

“تمام مالیات‌ها و تمام درآمدهایی که از آن حاصل می‌شود، تمام دستمزدها، خدمات و پرداخت‌های سالانه از هر نوع، در نهایت از سه منبع مشخص درآمد به دست می‌آیند، حال چه به فوریت پرداخت شوند و یا در میان مدت، از دستمزد

کارگر، سودهای سهام یا اجاره زمین هستند (ثروت ملل چاپ او. یو. پی. ص ۵۸ و گارنیر بخش ۵ ص ۱۰۶)

بنابراین بهره پول همراه با مالیات‌ها یا درآمدهای ناشی از مالیات‌ها- چه آن که آن‌ها از خود دستمزدها بیرون نیامده باشند- صرفاً سهمی از سود و یا اجاره هستند، که خودشان در یک چرخش دیگر از ارزش اضافی ناشی شده‌اند، که همان کار پرداخت نشده است.

این همان تئوری عام آدام اسمیت در باره ارزش اضافی است. در جای دیگری آدام اسمیت نظریه خود را به یک سوال کامل خلاصه می‌کند، که آن را مشخص تر بیان کردیم و نشان می‌دهد که تلاش می‌کند تا به هر ترتیب اثبات کند که ارزش به وسیله کارگر به تولید اضافه می‌شود (پس از کسر ارزش‌های تولید، ارزش مواد خام و ابزار کار) هیچ چیزی به جز زمان کاری که در محصول موجود است باقی نمی‌ماند زیرا کارگر خودش این ارزش را به طور کامل تصاحب نمی‌کند، بلکه آن را تقسیم می‌کند- ارزش یا تولید- با سرمایه‌دار و صاحب زمین. در وضعیتی که ارزش کالا میان تولیدکنندگان آن کالا به طور طبیعی تقسیم می‌شود هیچ چیز در طبیعت این ارزش تغییری به وجود نمی‌آورد و یا در رابطه با ارزش کالاها به نسبت یکدیگر تغییری ایجاد نمی‌شود. “هنگامی که مالکیت زمین خصوصی می‌شود، صاحب زمین خواهان سهمی از تمام تولیداتی است که کارگر می‌تواند به وجود آورد یا از روی زمین جمع‌آوری کند. اجاره آن، اولین چیزی است که از تولید نیروی کار کسر می‌شود. نیروی کاری که بر روی زمین استخدام شده است. این مساله به ندرت اتفاق می‌افتد که

شخصی که زمین را می‌کارد امکان آن را داشته باشد که محصول را درو کند. نگهداری آن به طور کلی سهمی از درآمد را برای سرپرست به همراه دارد، مزرعه‌داری که او را استخدام کرده است، و کسی که هیچ منفعی در استخدام او ندارد، مگر آن که او سهمی در تولید کارش داشته باشد، یا آن که سهم او برایش با سود جایگزین شده باشد. این سود کسر دومی را به وجود می‌آورد ۱۲۵۶۱ کسر دومی از [...] نیروی کاری که برای زمین استخدام شده. تولید تمام نیروی کار دیگران که قابل پرداخت از سهم سود است. در تمام پیشه‌واری‌ها و مانوفاکتورها بزرگترین بخش از کارگران با توجه به نیاز استاد کار تعیین می‌شود که مواد کار آن‌ها را تهیه می‌کند و دستمزد و نگهداری آن‌ها تا زمانی است که کار تکمیل شود. استادکار در محصول کار آن‌ها شریک است، یا در ارزشی که آن‌ها به مواد اضافه کرده که فراتر از چیزی است که به آن‌ها داده‌اند؛ و در این سهم سود نیز موجود است. “ (چاپ مک کلوج جلد ۱ فصل ۱ بخش ۸ صفحات ۱۰۹ - ۱۱۰)

بدین ترتیب در این جا آدام اسمیت به طور ساده اجاره و سود سرمایه را به عنوان کسری از تولید کارگر توصیف می‌کند یا ارزش تولید کارگر می‌داند که برابر است با کمیت اضافه شده به وسیله او به مواد. هر چند این کسر، به همان گونه که آدام اسمیت خودش قبلاً توضیح داده است، تنها می‌تواند ترکیبی از آن بخش کار باشد که کارگر به مواد اضافه می‌کند، بیشتر و فراتر از کمیت کاری که تنها مزدش پرداخت شده است، یا تنها معادل دستمزدش است؛ که این مساله همان ارزش اضافی است یعنی بخش پرداخت نشده کار. (بنابراین به طور ضروری، سود و اجاره یا سرمایه و مالکیت زمین هیچ گاه نمی‌توانند منبع ارزش باشند.)

### ۳. گسترش نظر آدام اسمیت از نظریه ارزش اضافی به تمام حوزه‌های کار اجتماعی]

ما شاهد پیشرفت بزرگی به وسیله آدام اسمیت در نظریات فیزیوکرات‌ها هستیم این پیشرفت در تحلیل ارزش اضافی و همچنین سرمایه به وجود آمده است. در

نظریه فیزوکرات‌ها تنها نوع معینی از کار مشخص - کار کشاورزی - وجود داشت که ارزش اضافی تولید می‌کرد. بدین ترتیب هر چه که آن‌ها بررسی می‌کردند عبارت بود از ارزش مصرف کار و نه زمان کار و یا کار اجتماعی عام که منبع ارزش است. در این نوع مخصوص از کار، طبیعی است که زمین، که در حقیقت خالق ارزش اضافی است، تشکیل‌دهنده افزایش (ارگانیک) مواد است - افزایشی که مواد تولید شده فراتر از مواد مصرف شده، دارند. آن‌ها این مساله را کاملاً در شکل محدود شده آن می‌دیدند و بدین ترتیب با ایده‌های جالب‌تر کنار زده شد. اما برای آدام اسمیت، کار اجتماعی عمومی - بدون اهمیت به آن چه که چه ارزش مصرفی در آن به کار رفته است - صرفاً کمیت ضروری کار، خالق ارزش است. ارزش اضافی چه در شکل سود باشد یا در شکل ثانویه بهره، چیزی جز بخشی از کار نیست که به وسیله صاحبان شرایط مادی کار به وجود آمده است که در آن، این شرایط با کار زنده مبادله می‌شود. برای فیزیوکرات‌ها ارزش اضافی تنها در شکل اجاره زمین ظاهر می‌شود برای آدام اسمیت اجاره، سود و بهره تنها اشکال مختلف ارزش اضافی هستند.

وقتی که من از ارزش اضافی صحبت می‌کنم، در ارتباط با مجموعه مقدار سرمایه پیش‌ریخته‌شده، به عنوان سود سرمایه، بدان علت است که سرمایه‌دار مستقیماً مبادرت به تصاحب مستقیم ارزش اضافی می‌کند، و اهمیت ندارد تحت چه مقوله‌ای او سپس مبادرت به تقسیم ارزش اضافی میان صاحب زمین یا وام‌دهنده سرمایه می‌کند. بنابراین مزرعه‌دار مستقیماً به صاحب زمین پرداخت می‌کند و صاحب مانوفاکتور خارج از ارزش اضافی که به خود اختصاص می‌دهد اجاره را به صاحب زمینی می‌پردازد که کارخانه را در آن بنا کرده است و بهره را به سرمایه‌داری می‌پردازد که سرمایه را در اختیار او قرار داده است.

۱۲۵۷۱ اکنون هنوز باید بررسی شود: ۱- آدام اسمیت ارزش اضافی را با سود مخلوط می‌کند؛ ۲- نظریه او در باره کار مولد؛ ۳- چگونه او بهره و اجاره را از منبع ارزش به دست می‌آورد و تحلیل نادرست او از "قیمت طبیعی" کالاها، به طوری که ارزش مواد خام و ابزار به صورت جداگانه در نظر گرفته نشده‌اند و بدین ترتیب جدا از قیمت و سه منبع درآمد در نظر گرفته نشده‌اند.

## [۴ اشتباه اسمیت در اتخاذ مسیر ویژه‌ای که در آن قانون ارزش در مبادله بین سرمایه و مزد کار حاکم است]

مزد یا معادلی که سرمایه‌دار برای در اختیار گرفتن نیروی کار می‌پردازد در شکل بلافصل خود، کالا نیست، بلکه کالای تغییر شکل یافته است، پول است، کالایی که در شکل مستقل خود دارای ارزش مبادله است، به عنوان مستقیم کار اجتماعی مادیت یافته است، زمان کار به طور عام است.

همانند سایر دارندگان پول، کارگر با این پول به طور طبیعی کالاهایی را به همان قیمت خریداری می‌کند. (بدون توجه به جزییات آن. برای مثال چیزی که او در شرایط و در محیط نا مساعدتری می‌خرد و غیره) او با فروشنده کالاها به عنوان دارنده پول مواجه می‌شود - به عنوان خریدار. او وارد خود گردش کالا می‌شود نه به عنوان یک کارگر، بلکه به عنوان مقدار پولی که برابر مقدار کالا قرار می‌گیرد، به عنوان مالک کالایی که به طور عادی، همواره دارای شکل قابل مبادله است. پول او بیش از یک بار تبدیل به کالا شده است که به عنوان ارزش مصرف در خدمت اوست، و در این پروسه او کالاهایی را به قیمت جاری بازار خریده است - اگر ساده بگوییم به ارزششان خریداری کرده است. در این تبادل تنها به صورت پول - کالا که بیان‌گر تغییر شکل است. اما به عنوان یک قانون کلی است

، که به هیچ وجه به معنای جابجائی حجمی از ارزش نیست. بدین ترتیب کارگر با کار مادیت یافته اش در تولید، هیچ چیز به جز میزان زمان کاری که تجسم یافته در پولی است که دریافت می کند، اضافه نکرده است. او نه فقط معادلش را دریافت کرده بلکه کار اضافی هم داده است - که به طور قطع بخشی از سود است - در حقیقت او (پروسه انجام گرفته، در جریان فروش نیروی کارش، هنگامی که ما با نتایجش برخورد می کنیم، چندان اهمیت ندارد) ارزشی بیشتر از ارزش مجموعه پولی که دستمزد او را تشکیل می دهد، ارائه داده. در مقابل، او با زمان کار بیشتری کمیتی از کار عینیت یافته در پول را خریداری کرده که به عنوان دستمزد دریافت کرده است. بدین ترتیب می توان گفت که به همان طریقی که او به طور غیرمستقیم همه کالاها را با پول خریده است (که تنها بیان مستقلی از کمیت معینی از زمان کار اجتماعی است) دریافت او با زمان کار بیشتری که آن کالاها در بر دارند، برگردانده می شود. هر چند او آن ها را به همان قیمتی خریده است که سایر خریداران و مالکان کالا در تبادل اولیه می خرند. برعکس، پولی که سرمایه دار برای کاری می پردازد، شامل مقدار کمتری از کار است، یعنی زمان کار کمتری است، در نسبت به کمیت کار یا زمان کاری که کارگر در تولید کالا به وسیله خودش جایگزین کرده است. در کنار کمیت کاری که در برگیرنده همان مقدار از پولی است که مزد را شکل می دهد، سرمایه دار کمیت بیشتری از کار را خریده است که برای آن پولی پرداخت نکرده است. اضافه ای در برابر کمیت کاری که در پول پرداخت شده جای گرفته است و به طور قطع این کمیت اضافه کار است که ارزش اضافه ایجاد شده در سرمایه را به وجود می آورد. اما همان طور که پولی ۱۱۲۵۸۱ که سرمایه دار به وسیله آن نیروی کار را می خرد (در نتیجه واقعی حتی اگر با واسطه مبادله باشد و نه با خرید مستقیم کار، بلکه با نیروی کار باشد) چیزی نیست به جز شکل تغییر یافته تمام کالاهای دیگر، که استقلال آن ها به عنوان ارزش مبادله وجود دارد. می توان چنین گفت که تمام کالاها در مبادله با کار زنده، کار بیشتری را از آن چه در خود دارند می خرند. این

مساله مشخص است که این افزایش بخشی از ارزش اضافه است. این نبوغ آدام اسمیت است که به درستی در بخش اول کتاب (بخش‌های ۶ و ۷ و ۸) این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهد، جایی که او از مبادله ساده کالاها گذر می‌کند و قانون ارزش آن را در ارتباط با مبادله بین کالاها و کار زنده کشف می‌کند که در مبادله بین سرمایه و مزد کار است، تا آنکه به سود و اجاره به طور کلی می‌رسد - به طور مختصر به ریشه ارزش اضافی می‌رسد - در همانجا احساس می‌کند که شکافی ظاهر شده است. او احساس می‌کند که به دلیلی - هر جا که علتی وجود داشته باشد و او نداند که آن چیست - در نتیجه قانون عینی موقتا بلامتکلیف مانده است: کار بیشتر با کار کمتر مبادله شده (از نقطه نظر کارگر)، کار کمتر در برابر کار بیشتر مبادله شده (از نقطه نظر سرمایه‌دار). نکته‌بینی آدام اسمیت این است که او تاکید می‌کند - و مشخص است که این مساله او را گیج کرده است - که انباشت سرمایه و ظهور مالکیت بر روی زمین - هنگامی است که شرایط کار وجود مستقلی را در برابر خود می‌پذیرد - چیز جدیدی اتفاق می‌افتد، ظاهرا (و در نتیجه واقعا) قانون ارزش به عکس خود تغییر کرده است. این قدرت تئوریکی اوست که احساس می‌کند و به تضاد آن تاکید می‌کند، درست همان گونه که ضعف تئوریکی اوست که این تضاد اعتماد او را به قانون کلی متزلزل می‌کند، حتی برای مبادله ساده کالاها؛ او درک نمی‌کند که چگونه این تضاد خود را نشان می‌دهد، از درون خود نیروی کاری که تبدیل به یک کالا می‌شود، و در شرایط این کالای ویژه ارزش مصرف آن - که بدین ترتیب هیچ چیزی برای ارزش مبادله آن وجود ندارد - به طور قطع انرژی‌ای است که ارزش مبادله تولید می‌کند. ریکاردو جلوتر از آدام اسمیت در این زمینه تضاد ظاهری - و در نتیجه تضاد واقعی - آن را مخلوط نمی‌کند. بلکه او به دنبال آدام اسمیت در این زمینه حتی تردید نمی‌کند که حضور این مساله و در نتیجه گستره ویژه‌ای که قانون ارزش در دوران سرمایه‌داری دارد، برای یک لحظه او را دچار

مشکل نمی‌کند یا حتی توجه او را جلب نمی‌کند. ما بعداً خواهیم دید که چگونه یک حرکت نبوغ‌آمیز از جانب آدام اسمیت تبدیل به حرکت ارتجاعی توسط مالتوس می‌شود به طوری که در نقطه مقابل نظر ریکاردو قرار دارد. (۳۲) به طور طبیعی در همان زمان این تحلیل عمیق آدام اسمیت که او را تبدیل به شخص مردد و نامطمئن کرده بود، زیر پای او را خالی کرد و جلو او را - برعکس ریکاردو - از رسیدن به ترکیب و مجموعه تئوریک نظریه مستقل بنیان‌های عام سیستم بورژوازی گرفت.

۱۱۲۵۹۱ مسایل نقل شده فوق از آدام اسمیت که در آن کالا بیش از کاری که در آن موجود است خرید میکند، یا آن که کار ارزش بیشتری را برابر کالا می‌پردازد، از آن چه که آن کالا دارای کار است، به وسیله (HODGSKin) هود اسکین چنین فرموله شده است:

“قیمت ضروری یا طبیعی\* {...} به این مفهوم است که تمام کمیت کار طبیعی که نیاز است تا کارگر بتواند هر کالایی را تولید کند ... کاری که اساسی است، که اکنون و در هر جا تنها با پول خریده می‌شود که در تبادل با طبیعت است ... هر جا که کمیت کار برای تولید هر کالایی مورد نیاز است، کارگر باید همواره در وضعیت جدید جامعه، کار بیشتری را ارائه دهد تا بتواند آن کالا را به دست آورده و تملک کند، چیزی را که نیاز دارد تا از طبیعت بخرد. بنابراین افزایش قیمت طبیعی\* برای کارگر، افزایش قیمت اجتماعی است ... ما باید همواره به اختلاف میان قیمت طبیعی و قیمت اجتماعی توجه کنیم (HODGSKIN)\*\*”



(THOMAS.) کتاب اقتصاد سیاسی عمومی لندن ۱۸۲۷ ص ۲۱۹ - ۲۲۰) در این مطلب هودس کین هم آن چه که صحیح است را بازتولید می‌کند و هم آن چه که مخلوط شده و در هم ریخته است در نظر آدام اسمیت

## [ ۵ . توضیح اسمیت در باره ارزش اضافی به وسیله سود

### اصول عامیانه در تئوری اسمیت

ما قبلا دیدیم که چگونه آدام اسمیت ارزش اضافی را به طور عام توضیح داد به گونه‌ای که اجاره زمین و سود تنها اشکال مختلفی از آن و اجزای آن هستند. آن چنان که او بیان می‌کند بخشی از سرمایه که تشکیل یافته از مواد خام و ابزار تولید است، هیچ کار مستقیمی در ارتباط با ایجاد ارزش اضافی انجام نمی‌دهد. ارزش اضافی منحصرناشی از اضافه شدن کمیت کاری است که کارگر بیشتر و فراتر از بخش کار خودش، که در برابر دستمزد است، ارائه می‌دهد. بدین ترتیب این تنها بخشی از سرمایه پیش‌ریخته شده‌ای است که از دستمزد به وجود می‌آید و ارزش اضافی را مستقیما ایجاد می‌کند و این تنها بخشی از سرمایه است که نه فقط خود را بازتولید می‌کند بلکه افزایشی هم به وجود می‌آورد. از طرف دیگر در مساله سود، ارزش اضافی در مجموعه میزان سرمایه پرداخت شده، محاسبه می‌شود و علاوه بر این انواع دیگر ترکیبات جدید از بالانس سود، در بخش‌های متنوع تولید سرمایه را جبران می‌کند.

به علت آن که آدام اسمیت در اساس یک تحلیل از ارزش اضافی ارائه می‌دهد اما آن را به طور صریح در شکل مقوله معینی بیان نمی‌کند که آن را از اشکال خاصش جدا کند؛ در نتیجه او ارزش اضافی را به طور مستقیم با شکل پیشرفته‌تر آن، که سود است، مخلوط می‌کند. این خطای آدام اسمیت به وسیله ریکاردو و

همه پیروانش تکرار می‌شود. بنابراین افزایش (به خصوص در نزد ریکاردو، کلا به طور برجسته‌تری آشکار می‌شود به این دلیل که او قوانین اساسی ارزش را در وحدت نظم یافته بیشتری کشف می‌کند) یک سری از تناقضات، تضادهای حل نشده و به هم ریختگی که طرفداران ریکاردو (همان گونه که ما بعداً در بخش سود آن را خواهیم دید) تلاش می‌کنند تا با عباراتی به شیوه اسکولاستیک آن را حل کنند. (۳۳) تجربه‌گرایی ابتدائی به اشتباهات متافیزیکی یعنی اسکولاستیسم می‌غلطد، و مشکلات زیادی را برای توضیح پدیده تجربی غیرقابل انکار، به وسیله شکل ساده که مستقیماً از قوانین عمومی انتزاع شده، متحمل می‌شود. یا برای نشان دادن این که آن‌ها مطابق قانون هستند به بحث‌های گمراه کننده دست می‌زنند. در این نقطه جایی که ما از آدام اسمیت بحث می‌کنیم مثالی ارائه خواهیم کرد، زیرا در هم آمیختگی به فوریت ایجاد می‌شود و نه حتی هنگامی که او به طور ویژه به سود و اجاره می‌پردازد - اشکال مخصوصی از ارزش اضافی - بلکه جایی که او در باره آن‌ها تنها به عنوان شکلی از ارزش اضافی به طور عام فکر می‌کند، همان گونه که آن‌ها را نتیجه هدیه شده از طرف کار به وسیله کارگران بر روی مواد اولیه می‌داند.

۱۱۲۶۰۱ پس از آن که آدام اسمیت در کتاب اول بخش ششم می‌گوید که "ارزشی که کارگر به مواد اضافه می‌کند، خودش را به دو بخش تقسیم می‌کند، بخشی که مزد او را می‌پردازد و بخش دیگر سود کارفرمایی را تامین می‌کند که تمام سرمایه مادی و دستمزدها را از قبل پرداخته است،" او ادامه می‌دهد: "او" (سرمایه گذار) "هیچ منفعی برای استخدام آن‌ها ندارد مگر آن که انتظار داشته باشد که از فروش کار آن‌ها چیزی بیش از آن چه که جایگزین سرمایه‌اش برای آن‌ها می‌شود، به دست آورد؛ و او هیچ منفعی برای به کارگیری سرمایه‌ای بزرگتر به جای سرمایه

کوچکتر ندارد، مگر آن که سود او مقدار سهم او را افزایش داده تا درآمدش گسترش یابد. “ (همان منبع ص ۵۳)

ما در ابتدا گفتیم: ارزش اضافی مازادی است که سرمایه‌گذار فراتر از میزان ارزشی دریافت می‌کند که برای جایگزینی سرمایه او مورد نیاز است. که به وسیله آدام اسمیت به آن بخش از کاری تقلیل می‌یابد که کارگر انجام می‌دهد تا فراتر از دستمزد پرداختی باشد. - و بدین ترتیب این افزایش صرفاً از بخشی از سرمایه به دست می‌آید که برای دستمزد پرداخت شده است. در عین حال او بلافاصله این افزایش را به شکل سود در نظر می‌گیرد - و بدین ترتیب او چنین فکر می‌کند که این افزایش فراتر از مجموع ارزش سرمایه به کار رفته است، “فراتر از تمام سرمایه اعم از مواد اولیه و دستمزدی است که او پرداخته است.” (این یک اشتباه نظری است که ابزار تولید در اینجا از محاسبه کنار گذارده می‌شوند) بنابراین او ارزش اضافه را مستقیماً در شکل سود می‌بیند. و از این جا است که مشکلات به زودی ظاهر می‌شود. آدام اسمیت می‌گوید “ سرمایه‌داری هیچ منفعتی در استخدام آنها ندارد، مگر آنکه انتظار داشته باشد از فروش کار آنها، چیزی بیشتر از آنچه که برای جایگزینی سرمایه‌اش پرداخته، دریافت کند. “

با در نظر گرفتن مناسبات کاپیتالیستی این کاملاً صحیح است. سرمایه‌دار برای آن تولید نمی‌کند که نیازهایش را با تولید برآورده کند؛ او مطلقاً به خاطر مصرف مستقیم خود تولید نمی‌کند. او بدان خاطر تولید می‌کند تا ارزش اضافی بدست آورد. اما این فرض مسلم - که تولید سرمایه‌داری آن را در نظر می‌گیرد و نه چیزی بیش از آن، تولید سرمایه‌داری جهت ارزش اضافی - به وسیله آدام اسمیت برای توضیح ارزش اضافی به کار نرفته است. همان گونه که برخی از شاگردان

نادان او نتیجتاً انجام دادند؛ باید گفته شود که او وجود ارزش اضافی را به وسیله منافع سرمایه‌داران توضیح نداد و یا به وسیله تمایل سرمایه‌دار به دریافت ارزش اضافی صورت نمی‌گیرد، بلکه برعکس او قبلاً ارزش اضافی را از ارزشی بیرون آورده بود که کارگر به مواد اولیه اضافه می‌کند و چیزی بیشتر از آنی است که کارگران در مبادله برای دریافت دستمزد ارائه کرده‌اند. اما سپس او به یک باره چنین می‌گوید: سرمایه‌دار هیچ منفعی برای استخدام سرمایه بیشتر ندارد، مگر آن که سهمی داشته باشد که بیش از سرمایه پیش‌ریخته شده باشد. در این جا سود به وسیله طبیعت ارزش اضافی توضیح داده نمی‌شود بلکه به وسیله منفعت سرمایه‌دار توضیح داده می‌شود چیزی که نادانی محض است.

آدام اسمیت احساس نمی‌کند که بدین ترتیب مستقیماً ارزش اضافی را با سود و سود را با ارزش اضافی در هم ریخته است، او قانون اساسی ارزش اضافی را واژگون می‌کند قانونی که به درستی ایجاد شده است. ۱۱۲۶۱۱ اگر ارزش اضافی تنها بخشی از ارزش است (یا کمیتی از کار است) که به وسیله کارگر بدان اضافه شده و در وضعیتی است که بیشتر از بخشی است که او به مواد اولیه اضافه کرده است تا جایگزین دستمزدش باشد، چرا باید این بخش دوم در نتیجه مستقیم ارزش سرمایه پیش‌ریخته شده، رشد کند و بزرگتر از بخش دیگر باشد؟ تضاد به وجود آمده در مثالی که آدام اسمیت خودش بلافاصله به دنبال این مسأله می‌آورد حتی مشخص‌تر است تا این نظریه وارد کند که سود عبارت از مزدی برای کار سرپرستی است.

به همین دلیل او چنین می‌گوید:

“آن‌ها” (منظور سودهای سرمایه هستند) “در مجموع متفاوت‌اند” (از دستمزدها) “و به وسیله اصول کاملاً متفاوتی تنظیم شده‌اند و هیچ سهمی از کمیت، سختی، یا نوآوری بازرسی و یا مدیریت در کار در نظر گرفته شده، ندارند. آن‌ها با یکدیگر ارزش سرمایه به کار گرفته شده را تنظیم می‌کنند و در گسترش دارایی سهمی کم یا زیاد دارند. اجازه بدهید در نظر بگیریم که برای مثال در جایی خاص، جایی که سود سالانه معمولی سرمایه به کار گرفته شده ۱۰ درصد است، دو مانوفاکتور متفاوت وجود دارد، در هر یک از آن‌ها ۲۰ کارگر استخدام شده‌اند از قرار ۱۵ پوند در هر سال یا آن که سیصد پوند در سال در هر کارخانه. اجازه بدهید در نظر بگیریم که مواد اصلی سالانه شکل گرفته در یکی تنها هفتصد پوند می‌آورد، در عین حال مواد ظریف تر در دیگری هفت هزار پوند می‌آورد. سرمایه سالانه به کار گرفته شده در یکی در این زمینه تنها مبلغ یک هزار پوند است؛ در حقیقت سرمایه به کار گرفته شده در دیگری بالغ بر ۷ هزار و ۳۰۰ پوند با نرخ ۱۰ درصد بدین ترتیب در یک کارخانه باید انتظار داشت که سالانه سود حدود فقط یک صد پوند باشد؛ در حالی که در دیگری انتظار می‌رود در حدود ۷۳۰ پوند باشد اما هر چند سودهای آن‌ها متفاوت است کار بازرسی و مدیریت ممکن است در هر یک از آن‌ها یکسان و یا تقریباً همان باشد.” (همان منبع صفحات ۵۳ - ۵۴)

(گازنیر همان منبع)

از ارزش اضافی در شکل عام خود ما مستقیم به یک نرخ عمومی سود می‌رسیم که هیچ خط مستقیمی برای عملکرد آن نیست. اما اجازه بدهید از آن بگذریم! در هر دو کارخانه بیست کارگر استخدام شده‌اند؛ در هر دو کارخانه مزد آن‌ها برابر است با سیصد پوند. بدین ترتیب اثبات این که احتمالاً نوع برتری از کار استخدام شده در یکی در مقایسه با دیگری باشد، وجود ندارد، بدین ترتیب یک ساعت کار و همچنین یک ساعت ارزش اضافی در یکی برابر است با چند ساعت کار

اضافی در دیگری. برعکس همان معدل کار در هر دو به عنوان برابری شکل دستمزد آن‌ها فرض گرفته شده است. بدین ترتیب چگونه کار اضافی که کارگران اضافه کرده‌اند، می‌تواند فراتر از قیمت مزدشان باشد، که هفت برابر بیش از آن کارخانه دیگر می‌ارزد؟ یا آن که چگونه باید کارگران در یک کارخانه کار کنند، زیرا که موادی که آن‌ها بر روی آن کار می‌کنند هفت برابر گران‌تر از دیگری است، که هفت برابر بیشتر کار اضافی را در مقایسه با کارخانه دیگری آماده کنند، در حالی که در هر دو کارخانه کارگران همان دستمزد را دریافت می‌کنند، و بدین ترتیب همان زمان را برای بازتولید دستمزدشان دارند ۱۱۶۲۱ ؟ هفت برابر بزرگتر بودن سود در یک کارخانه در مقایسه با دیگری - یا به طور عام قانون سود، که سهم عظیم سرمایه پیش ریخته شده است - بنا بر این بدیهی است که تضادهای قانون ارزش اضافی یا سود (بدان گونه که آدام اسمیت هر دو را به طور یکسان ارائه می‌کند) صرفاً ترکیب یافته از کار اضافی پرداخت نشده کارگر است. آدام اسمیت این مساله را با فکر نکردن به آن‌ها به سادگی کنار می‌گذارد، بدون کمترین بدگمانی به تضادی که ظاهر شده است. تمام پیروانش - از آنجا که هیچ کدام آنها ارزش اضافی را به طور کلی در نظر نمی‌گیرند، به عنوان چیزی متفاوت از اشکال معین - به دنبال او می‌روند و مشتاقانه او را دنبال می‌کنند. همانطور که قبلاً گفته شد این مسئله در مورد ریکاردو خیلی برجسته‌تر است.

آدام اسمیت ارزش اضافی را نه تنها در سود بلکه همچنین در اجاره و زمین حل می‌کند - دو نوع ویژه‌ای از ارزش اضافی، که تحرک آنها به وسیله قوانین کاملاً متفاوتی معین می‌شود - از این جا است که مجبور نیست همان برخورد با شکل عام انتزاعی را به صورت یکسان با اشکال ویژه دیگر داشته باشد. تمام اقتصاددانان بورژوازی پس از اسمیت، همانند او، فاقد درک تئوریکي مورد نیاز برای تشخیص اشکال مختلف مناسبات اقتصادی باقیمانده در شکل کلان خود و منافع در تجربه

عینی در دسترس هستند. بنابراین آنها برای ارائه تصور صحیحی از پول ناتوان‌اند، زیرا آنچه که مورد سوال است تنها تغییرات مختلف در شکل ارزش مبادله است در حالی که بخش اعظم ارزش بدون تغییر باقی می‌ماند.

## ۶. اشتباهات نظری آدام اسمیت در باره سود، اجاره زمین و دستمزد به عنوان منابع ارزش]

لودر دال در کتاب تحقیق در ماهیت و منشاء ثروت‌های عمومی (پاریس ۱۸۰۸ ترجمه شده توسط LAGENTIE از LAVAISSE) به آدام اسمیت به خاطر بیانش از ارزش اضافی اعتراض می‌کند - او می‌گوید به خاطر ارائه نظریه‌ای که قبلاً به وسیله LOCKE ارائه شد - بر طبق این نظریه سرمایه منبع اصلی ثروت نیست، هم چنان که آدام اسمیت می‌گوید، بلکه فقط یک منبع فرعی است و در این رابطه چنین می‌گوید:

“ بیش از یک قرن پیش آقای لاک به زیبایی تقریباً همان نظریه را ارائه داد “  
(همانند آدام اسمیت ...) “ او می‌گوید که پول عبارت از چیزی بی‌ثمر است و چیزی تولید نمی‌کند به جز آن که درآمد را جابه‌جا می‌کند و سودی که از کار یک مرد به دست می‌آید به جیب مرد دیگری منتقل می‌کند. “ (لودر دال ص ۱۱۶)

“ بدین ترتیب اگر این مسأله یک ایده صحیح و درستی از سود سرمایه بود، باید به دنبال آن مشخص می‌شد که سود سرمایه باید یک مشتق باشد و یک منبع اساسی درآمد نباشد؛ و سرمایه بدین ترتیب به عنوان منبع ثروت در نظر گرفته نمی‌شود،

سود آن تنها از جیب کارگر به مالک سرمایه منتقل می‌شود. “ (صفحات ۱۵۷ - ۱۵۸). (همان منبع صفحات ۱۱۶ - ۱۱۷)\*

(لودر دال جیمز مایتلند یک تحقیق در باره طبیعت و اساس ثروت عمومی ...  
ادین بورگ و لندن، ۱۸۰۴ صفحات ۱۵۷ - ۱۵۸)

در این صورت ارزش سرمایه دوباره در تولید ظاهر می‌شود و نمی‌توان آن را یک “منبع ثروت” به حساب آورد. در این جا سرمایه چیزی است که تنها کار را جمع‌آوری می‌کند، و به عنوان کمیت معینی از کار مادیت یافته است که ارزش خودش را به آن تولید اضافه کرده است.

سرمایه مولد ارزش است تنها به عنوان یک رابطه، به گونه‌ای که یک نیروی وادارکننده کار مزدی است، که آن را مجبور می‌کند تا کار اضافی را به وجود آورد، یا آن که نیروی کار تولیدی را ترغیب می‌کند تا ارزش اضافی نسبی را به وجود آورد. در هر دو حالت سرمایه تنها تولیدکننده ارزش است ۱۲۶۳۱ و به عنوان صاحب شرایط مادی نیروی کار است، هنگامی که این نیروی کار از کارگر بیگانه شود؛ تنها به عنوان یکی از اشکال خود کار مزدی، به عنوان شرایط کار مزدی است. اما برداشت عادی اقتصاددانان به عنوان ذخیره‌کننده کار موجود در پول یا کالاها و یا سرمایه به کار می‌رود - همانند تمام شرایط کار، حتی نیروی رایگان طبیعت - آنها عملکردهای تولیدی در پروسه کار هستند، که در تولید ارزش مصرف به کار می‌روند، اما هیچ گاه منبع ارزش نیستند. زیرا ارزش جدیدی نمی‌آفرینند، این تنها ارزش مبادله است که به تولید چیزی می‌افزاید. می‌توان گفت



این ارزش مبادله است که تنها به خودی خود ترکیبی است از زمان کار مادیت یافته به گونه‌ای که کار منبع ارزش آن است.

لودر دال حق داشت که بگوید که با همه احترامی که برای آدام اسمیت قایل است پس از توضیح طبیعت ارزش اضافی و ارزش، به غلط سرمایه و زمین به عنوان منابع مستقلی از ارزش مبادله مطرح شدند.

آن‌ها منابع درآمد برای صاحبانشان هستند به گونه‌ای که آن‌ها سرآغاز کمیت معینی از کار اضافی هستند که کارگر باید فراتر و بیشتر از زمان کار مورد نیاز برای تامین دستمزدش انجام دهد. برای مثال آدام اسمیت چنین می‌گوید: “دستمزد، سود و اجاره سه منبع اصلی تمام درآمدها هستند، به همان گونه تمام ارزش‌های قابل مبادله. “ (ثروت ملل چاپ OUP ص ۵۷ گارنیر بخش ۶) درست همان گونه که می‌توان گفت، آن‌ها سه منبع اصلی تمام درآمد هستند، به همان ترتیب غلط است که بگوییم آن‌ها سه منبع اصلی تمام ارزش مبادله هستند. ارزش کالاها به طور وسیعی به وسیله زمان کاری تعیین می‌شود که در آن‌ها وجود دارد. درست پس از آن که سود و اجاره به عنوان مبالغی از ارزش کسر می‌شوند و یا از کاری که به وسیله کارگر به ماده خام اضافه شده است، به وجود می‌آیند. چگونه آدام اسمیت می‌تواند آن‌ها را منبع اصلی ارزش مبادله بنامد؟ (آن‌ها تنها می‌توانند به این مفهوم باشند که در حال کسب منابع اصلی باشند و میتوان گفت که کارگر را وادار کرده‌اند که کار اضافی انجام دهد) بدین ترتیب آن‌ها سرفصل (شرایط) تصاحب بخشی از ارزش هستند که کار مادیت یافته در کالا است، و آن‌ها منبع درآمد برای صاحبانشان هستند. اما تقسیم و تصاحب ارزش، مطمئناً بر مبنای منابع ارزشی که آن را تصاحب می‌کند قرار ندارد. اگر این تصاحب انجام نشود،

و کارگر تمام تولید کار خود را به عنوان دستمزد دریافت کند، ارزش کالای تولید شده، درست همان است که قبلاً بوده است، گرچه، در این صورت چیزی میان صاحب زمین و سرمایه گذار تقسیم نمی شود.

حقیقت آن است که مالکیت زمین و سرمایه منابع درآمد برای صاحبانشان هستند و همان چیزی است که به آن‌ها قدرت می دهد تا بخشی از ارزش ایجاد شده به وسیله کار را به خود اختصاص دهند ولی آن‌ها را به منبع ارزشی تبدیل نمی کند که به خودشان اختصاص می دهند. اما این مساله همان قدر غلط است که گفته شود دستمزد منبع اصلی ارزش مبادله است، در حالی که دستمزدها، یا تداوم فروش نیروی کار، منبع درآمد برای کارگر است. این کار است و نه دستمزد کارگر که ارزش به وجود می آورد. دستمزدها تنها هم اکنون ارزش موجود هستند. یا اگر ما تمام تولید را در نظر بگیریم، بخشی از ارزش ایجاد شده به وسیله کارگر است که او خودش تصاحب می کند؛ اما این تصاحب ایجاد ارزش نمی کند. دستمزد او تنها می تواند افزایش یافته یا سقوط کند بدون آن که ارزش کالای تولید شده به وسیله او تحت تاثیر قرار گیرد. ۱۱۲۶۳۱

۱۱۲۶۵۱ < نقل قول زیر باید به آن چه قبلاً گفته شد اضافه شود با توجه به این که آدام اسمیت مقوله‌هایی را ارائه می دهد که ارزش کالا را به منابع این ارزش اختصاص می دهد: پس از آن که او آن نظریه را رد می کند که بر طبق آن سود تنها نام دیگری برای دستمزدهای سرمایه‌داران است، یا آن که دستمزدهای سرپرستان است، چنین نتیجه می گیرد:

“ بدین ترتیب در مساله قیمت کالاها، سود سرمایه از اجزاء متفاوتی ترکیب یافته

است که از دستمزد (کار) جدا هستند و به وسیله اصول کاملاً مختلفی تنظیم می‌شوند. “ (همان منبع ص ۵۴ گارنیر بخش ۶ ص ۹۹)

آدام اسمیت به درستی نشان می‌دهد که ارزش افزوده شده به وسیله کارگر به مواد اولیه، بین کارگران و سرمایه‌دار به شکل دستمزد و سود، تقسیم شده است؛ بدین ترتیب کار عبارت است از تنها منبع ارزش، و قیمت دستمزد و سود خارج از این منبع ارزش مشخص می‌شود. اما این قیمت‌ها خودشان منبع ارزش نیستند. > ۱۱۲۶۵۱

**۷. نظریه دو گانه اسمیت در باره ارتباط میان ارزش و درآمد.**

**سیکل معیوب نظریه اسمیت در باره “ قیمت طبیعی “ به عنوان میزان دستمزد، سود و اجاره]**

۱۱۲۶۳۱ در این جا ما خواهیم دید که چگونه به طور کامل و غیرمعمول آدام اسمیت از در نظر گرفتن اجاره به عنوان یکی از عوامل تشکیل دهنده قیمت کالاها غافل می‌شود. برای تحقیق این مسئله، این سوال به طور کلی اهمیت زیادی ندارد زیرا او با اجاره همان گونه برخورد می‌کند که با سود، به عنوان بخش مشخصی از ارزش اضافه، و کسری از کار اضافه شده به وسیله کارگر به مواد خام. و در نتیجه ۱۱۲۶۴۱، در حقیقت به عنوان یک کسری از سود، به گونه‌ای که مجموع ارزش اضافی پرداخت نشده مستقیماً به وسیله سرمایه‌دار در مناسباتش با نیروی کار تصاحب می‌شود؛ حال این که این مساله تحت چه مقوله‌هایی صورت می‌گیرد اهمیت ندارد و ممکن است که سرمایه‌دار بعداً این ارزش اضافی را با صاحبان شرایط تولید تقسیم کند - همانند صاحبان زمین یا پرداخت کنندگان وام سرمایه. به دلیل سادگی، ما تنها از دستمزد و سود به عنوان دو مقوله‌ای صحبت می‌کنیم که به وجود آورنده‌ی ارزش جدید تقسیم شده هستند.

اجازه بدهید در نظر بگیریم که زمان کار ۱۲ ساعته در یک کالا مادیت یافته است (بدون در نظر گرفتن میزان ارزش مصرف شده از مواد خام و ابزار کار مصرف شده در آن) ما می‌توانیم ارزش آن را به عنوان تنها شکل نمایش آن یعنی در صورت "پولی" نشان دهیم. بدین ترتیب اجازه بدهید که در نظر بگیریم ۱۲ ساعت کار از زمان کاری، همانند آن باشد که خود را در صورت پنج شیلینگ نشان دهد. بنابراین ارزش کالایی آن پنج شیلینگ است. با قیمت طبیعی کالاها، آدام اسمیت هیچ چیز را به جز ارزش نمایانده شده آن‌ها به وسیله پول، تخمین نمی‌زند. (قیمت بازار کالا به طور قطع، پایین‌تر و یا بالاتر از ارزش آن است. در حقیقت همان‌طور که من بعداً نشان خواهم داد، حتی میانگین قیمت کالاها همواره از ارزششان متفاوت است. (۳۴) گر چه آدام اسمیت در این مبحث از قیمت طبیعی صحبت نمی‌کند. علاوه بر آن از بازار قیمت و نوسان قیمت میانگین کالاها که می‌تواند به صورت اساسی جدا از درک طبیعت ارزش باشد، بحثی به میان نمی‌آورد).

اگر ارزش اضافی ذخیره شده در کالا ۲۰ درصد مجموع ارزش باشد، یا چیزی در همین حدود، ۲۵ درصد کار ضروری در آن وجود داشته باشد، در این صورت این ارزش پنج شیلینگ، قیمت طبیعی کالا، می‌تواند به چهار شیلینگ دستمزد و یک شیلینگ ارزش اضافی تقسیم شود (که در این جا ما آن را سود می‌نامیم. البته به پیروی از آدام اسمیت). این صحیح است که بگوییم، میزان ارزش کالا مستقلاً به وسیله دستمزد و سود تعیین می‌شود، یا قیمت طبیعی آن، می‌تواند به چهار شیلینگ دستمزد (قیمت نیروی کار) و یک شیلینگ سود (قیمت سود) تقسیم شود. اما این غلط است که بگوییم که ارزش کالا از اضافه شدن آن‌ها با هم ناشی می‌شود یا آن که مجموع قیمت دستمزد و قیمت سود است که به طور مشخص به گونه‌ای مستقل، ارزش کالا را معین می‌کنند. اگر این امر مبنای تعیین قیمت باشد مطلقاً هیچ دلیلی وجود ندارد برای آن که چرا مجموع ارزش کالا نباید هشت شیلینگ

باشد یا ده شیلینگ و غیره باشد، که بر طبق آن در نظر بگیریم که دستمزد پنج شیلینگ است و سود سه شیلینگ، و همچنین تا آخر.

هنگامی که آدام اسمیت نرخ طبیعی دستمزد را بررسی می کند و یا قیمت طبیعی دستمزد را مورد ارزیابی قرار می دهد راهنمای تحقیقات او چیست؟ قیمت طبیعی وسایل زندگی برای بازتولید نیروی کار ضروری است اما به چه وسیله قیمت طبیعی این وسایل زندگی مشخص می شود؟ در این حالت آدام اسمیت آن را به طور کلی تعیین می کند. او به مشخص کردن صحیح ارزش برمی گردد یعنی زمان کار مورد نیاز برای تولید این وسایل تغذیه. اما وقتی که او این بحث صحیح را کنار می گذارد به یک دور باطل گرفتار می شود. به چه وسیله قیمت طبیعی وسایل زندگی تعیین می شود، که تعیین کننده قیمت طبیعی دستمزد است؟ به وسیله قیمت طبیعی دستمزد، سود، اجاره، که تشکیل دهنده قیمت طبیعی این ابزار اعاشه هستند و مرکب از تمام کالاها هستند. و همچنین همواره. سخن بی معنی در باره قانون عرضه و تقاضا نمی تواند ما را به خروج از این دور باطل کمک کند. برای "قیمت طبیعی" یا قیمت معادل ارزش کالا که به صورت موجود در نظر گرفته شده است. معادل برابری عرضه و تقاضاست، هنگامی است که قیمت کالا بالاتر و یا پایین تر از ارزش آن در نتیجه نوسان در عرضه و تقاضا قرار نگیرد؛ به زبان دیگر هنگامی که هزینه قیمت ۳۵ کالا (یا ارزش کالای عرضه شده به وسیله فروشنده) عبارت است از قیمتی که تقاضا می پردازد.

۱۱۲۶۵۱ اما هم چنان که ما قبلاً گفتیم: در تحقیق قیمت طبیعی دستمزد، آدام اسمیت در حقیقت عقب گرد می کند - و در انتها در یک مسیر مشخص - در تعین صحیح از ارزش کالا قرار می گیرد. از طرف دیگر در بخشی که به نرخ طبیعی یا قیمت

طبیعی سود می‌رسد او گرفتار سقوط می‌شود، به طوری که مساله اصلی این است، در یک تکرار بیهوده و حرف‌های بی‌معنی قرار می‌گیرد. در حقیقت در ابتدا این ارزش کالا بود که او آن را به عنوان تعیین کننده دستمزد و سود و اجاره در نظر میگرفت. سپس او به گردش‌های دیگر پرداخت (که آن‌ها به طور نزدیکی مربوط می‌شدند به مشاهدات تجربی و ایده‌های روزانه). و اکنون قیمت طبیعی کالاها چنین در نظر گرفته می‌شود که به وسیله اضافه شدن با یکدیگر مبنای محاسبه و کشف قیمت طبیعی دستمزد، سود و اجاره هستند. این یکی از کارهای خلاقانه ریکاردو بود که به این در هم‌ریختگی پایان داد. ما به این نقطه در آینده به طور مختصر هنگامی که با ریکاردو برخورد می‌کنیم، خواهیم پرداخت ۳۶.

در این جا تنها نکته دیگری وجود دارد که باید اشاره شود: قیمت فرخته شدن کالاها، که مبنای پرداخت سود و دستمزد است، به صورت عملی برای صنعتگر به شکل تعیین قیمت بازار برای کالاها که در زمان کمتر یا بیشتر تولید شده‌اند، خود را نشان می‌دهد، به رغم تمام نوسان‌ها در دستمزد. بدین ترتیب ضروری است تا توجه کنیم به حرکت ویژه فکری در کتاب آدام اسمیت: ابتدا ارزش کالا معین می‌شود و در مسیر درستی مشخص می‌شود - سپس به درستی مشخص می‌شود که او از شکل عام اصلی ارزش اضافی خارج می‌شود و از اشکال مخصوص آن نیز جدا می‌شود، بنابراین دستمزد و سود از ارزش بیرون می‌آیند. اما سپس او به وجه مخالف می‌افتد و تلاش می‌کند که در جهت مقابل ارزش کالاها را پایین بیاورد (به این ترتیب او دستمزد و سود را پایین می‌آورد) با مخلوط کردن قیمت طبیعی دستمزد، سود و اجاره، با یکدیگر. این وضعیت آخری است که او در هیچ کجا به درستی تاثیر نوسانات دستمزد سود و غیره را بر روی قیمت کالاها توضیح نمی‌دهد - بدین ترتیب او فاقد یک مبنای مشخص است تا آن که بتواند موضوع را توضیح دهد (۶- ۲۶۵)

\*\*\*

VIII-۱۱۳۶۵ نظر آدام اسمیت، در باره ارزش و بخش‌های مختلف آن، مشاهده نظریات نادرست او، به رغم درست بودن اساس نظریه او، در زیر نشان داده می‌شود: “ اجاره ... وارد مجموعه قیمت کالاها می‌شود که به شیوه متفاوت از دستمزد و سود است. بالا و پائین بودن دستمزد و سود، موجب بالا و پائین بودن قیمت می‌شود و بالا و پایین بودن اجاره نتیجه آن است. “ (ثروت ملل بخش ۱۱ چاپ OUP ص ۱۶۵) ۳۷ (V-۱۱۱-۳۶۴)

## ۸. اشتباه اسمیت در حل مجموعه ارزش تولید اجتماعی در درآمد.

### تضادهای در نظریه او در باره درآمد خالص و ناخالص]

VII-۱۱۲۶۵ ما به نقطه دیگر می‌رویم، که با تحلیل قیمت یا ارزش کالا در ارتباط است (بدین ترتیب که هر دو در این جا به صورت یکسان در نظر گرفته می‌شوند). اجازه بدهید در نظر بگیریم که آدام اسمیت به درستی محاسبه میکند - می‌توان گفت، در مورد ارزش کالای ارائه شده، او به درستی آن را در بخش‌های ترکیب یافته ارائه می‌دهد که این ارزش در میان عوامل مختلف تولید پخش شده است - اما بر عکس آن سعی نمی‌کند که ارزش را از قیمت این بخش‌های ترکیب یافته، استنتاج کند. بنابراین ما باید این مساله را کنار گذاشته و هم چنین راه یک طرفه‌ای را که دستمزدها و سود تنها در اشکال تقسیم شده ارائه می‌شوند، کنار بگذاریم، و بدین ترتیب هر دوی آنها به عنوان درآمد در همان حوزه‌ای قرار دارند که صاحبان آنها می‌توانند مصرف کنند. جدا از همه اینها آدام اسمیت خودش سوالی را اضافه می‌کند، و این مساله مجدداً نشان می‌دهد که او بر ریکاردو برتری دارد - نه آن که او راه حل درستی برای سوال‌های فزاینده ارائه می‌دهد، بلکه او به طور کلی آن را بیان می‌کند. ۱۱۲۶۶ آن چه آدام اسمیت می‌گوید عبارت است از:

“ این سه قسمت “ (دستمزد، سود و اجاره) “ به نظر می‌رسد که هر کدام بلافاصله یا در نهایت به وجود آورنده کل قیمت غله هستند. “

(از تمام کالاهای، آدام اسمیت در این جا غله را در نظر می‌گیرد، زیرا در بخشی از کالاهای اجاره به عنوان بخش تشکیل‌دهنده قیمت تاثیر ندارد). “ممکن است به نظر آید، که ضروری است یک قسمت چهارم برای جایگزینی سرمایه مزرعه‌دار، یا برای جبران فرسودگی و از بین رفتن احشام دهقان در نظر گرفته شود و یا سایر ابزار دهقان. اما باید در نظر گرفته شود که قیمت ابزار صاحب کار، نظیر اسب کارگر، به خودی خود سازندگان همان سه بخش قیمت هستند: اجاره زمینی که او روی آن کار کرده، کاری که بازپروری شده و مجدداً استفاده شده و سود مزرعه‌داری که هم اجاره زمین و هم دستمزد کارگر را پرداخته است. “

<در این جا سود به عنوان شکل اولیه‌ای که اجاره را شامل می‌شود در نظر گرفته می‌شود > “گرچه قیمت غله ممکن است صرف پرداخت قیمت زنده ماندن اسب، تمام قیمتی که خودش را بازسازی کند چه به طور بلافاصله و یا به صورت نهایی، در همان سه بخش اجاره، کار و سود، هم بشود“ (ثروت ملل چاپ O.U.p ص ۵۶ گارنیر بخش ۶) (در این جا مطلب کاملاً غیرمعتولی است که ناگهان او از نیروی کار به جای دستمزد صحبت میکند در حالی که از مالکیت زمین یا سرمایه برای اجاره و سود صحبت نمی‌کند)

اما این مساله به طور آشکاری ضروری به نظر می‌رسد که مزرعه‌دار همراه با قیمت اسب و خیش، قیمت غلات را در نظر بگیرد، تولیدکننده اسب یا سازنده خیش



که مزرعه‌دار آن‌ها را از او خریده است. باید در قیمت اسب و خیش، قیمت ابزار تولید را در نظر بگیرید (در مورد مزرعه دار، شاید اسب دیگری را بخواهد) و همچنین مواد خامی نظیر مواد غذایی و آهن، در حقیقت وسایل ضروری که تولیدکننده اسب و سازنده خیش برای آن دستمزد و سود می‌پردازند (و اجاره) تنها تشکیل‌دهنده کار جدیدی باشند که به این حوزه تولید اضافه می‌شوند تا مقدار ارزش در سرمایه ثابتشان ظاهر شود؟ بنابراین آدام اسمیت می‌پذیرد که در ارتباط با مزرعه‌دار قیمت غله در برگیرنده چیزهایی همانند دستمزد، سود و اجاره‌ای که به وسیله او به خودش یا به دیگران پرداخت می‌شود، و همچنین جزء چهارمی که متفاوت با آنهاست - ارزش سرمایه ثابتی که او به کار برده است، همانند اسب‌ها ابزار کشاورزی و غیره - این باید همچنین برای تولیدکننده اسب و سازنده ابزار کشاورزی در نظر گرفته شود؛ و این که این مساله برای آدام اسمیت مفید نیست که ما را از ستونی به ستون دیگر ببرد. به طور اتفاقی نمونه مزرعه‌دار دارای خصوصیات ویژه ناخوشایندی است که برای بردن ما از یک ستون به ستون دیگر انتخاب شده است، برای مثال در این زمینه نمونه‌های سرمایه ثابت در برگیرنده چیزهایی هستند که به طور کلی نیازی به خریدن آن‌ها از شخص دیگری نیست همانند بذر؛ و این که آیا این مساله بخش تشکیل‌دهنده ارزشی نیست که خودش را در دستمزد، سود و اجاره برای هر شخصی، حل کرده است؟

اما برای بحث حاضر اجازه بدهید که بررسی کرده و ببینیم که کجا آدام اسمیت بر این مسئله پافشاری می‌کند که ارزش هر کالایی تشکیل یافته از یک یا تمام منابع درآمد است؛ منابع درآمدی که عبارت‌اند از دستمزد، سود و اجاره و بدین ترتیب می‌توان برای مصرف آن چیزی را در نظر گرفت که مصرف شده یا به هر ترتیب به کار برده شود، برای مصرف شخصی (و نه برای مصرف صنعتی). ابتدا ۱۱۲۶۷۱ یک نقطه مقدماتی دیگری است. در این وضعیت برای مثال جمع کردن

انواع توت‌ها و چیزی شبیه آن می‌تواند چنین در نظر گرفته شود که ارزش آن ترکیب کاملی از دستمزد است که در این جا با نقشی همراه است که مقداری ابزار در آن استفاده می‌کنند، نظیر سبد و غیره که ابزار مورد نیاز کارگر هستند. اما جایی که ما با تولید سرمایه‌داری سر و کار داریم مثال‌هایی از این نوع کاملاً بی‌ربط است.

آغاز این مساله بیش از یک بار در نظریه‌ای که در کتاب اول بخش ششم می‌آید تکرار می‌شود؛ در کتاب دوم بخش دوم (گارنیر صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳) چنین می‌گوید: “ باید نشان داده شود.. که قیمت بخش بزرگی از کالاها با سه بخش تعیین می‌شود یک بخش به وسیله دستمزدی که به کارگر پرداخت می‌شود بخش دیگر سود سرمایه است و سومین بخش اجاره زمین است (کتاب ثروت ملل چاپ OUP ص ۳۱۳)

بر طبق این نظر تمام ارزش هر کالایی خودش را در درآمد می‌یابد، و بدین ترتیب سهم یکی یا دیگری طبه ای است که به وسیله این درآمد زندگی می‌کنند، به گونه‌ای که بنیانی است برای مصرف. به عنوان مثال، اکنون از آن جا که مجموعه تولید کشور، هر سال تنها ترکیب یافته از مجموع ارزش‌های کالاها تولید شده است و بدین ترتیب ارزش هر یک واحد از این کالاها به وسیله درآمد معین می‌شود، بدین ترتیب باید مقدار آن، تولید سالانه‌ی نیروی کار، سود ناویژه، به صورت سالانه در این شکل قابل مصرف باشد. و بلافاصله پس از این مساله آدام اسمیت خودش این نکته را بیان می‌کند:

“ بدین ترتیب این مطلبی است که مشاهده شده است، با توجه به هر کالای خاص، که به طور جداگانه در نظر گرفته شود، باید با نظر به تمام کالاهایی که تشکیل

دهنده تولید سالانه زمین و نیروی کار هر کشوری هستند، کاملاً به حساب آیند. قیمت کامل یا ارزش مبادله تولید سالانه، باید خودش را در همان سه قسمت بیابد، و در میان بخش‌های مختلف کشور تقسیم شود، چه آن که دستمزد کار باشد، سود سرمایه یا اجاره زمین باشد. “ (همان منبع ص ۳۱۳، گارنیر ص ۲۱۳)

این مساله در حقیقت نتیجه ضروری این بحث است. آن چه حقیقت کالاهای انفرادی است، حقیقت ضروری مجموعه‌ای از کالاهاست. اما آدم اسمیت می‌گوید که مساله چنین نیست:

“ اما گر چه تمام ارزش سالانه تولید زمین و کار در هر کشوری در این شرایط در میان همه تقسیم می‌شود و تشکیل‌دهنده درآمد به طور کلی است، که در میان ساکنین مختلف تقسیم می‌شود؛ اما، همانند اجاره مالکیت خصوصی که ما آن را بین اجاره ویژه و اجاره نایژه تقسیم می‌کنیم، می‌توانیم همان طور با درآمد همه ساکنان کشور بزرگ رفتار کنیم. “ (همان منبع ص ۳۱۳ گارنیر ص ۲۱۳)

(اما صبر کنید در بالا او مستقیماً مخالف این مساله بود: در زمینه مزرعه شخصی ما می‌توانیم چهار قسمت را از یکدیگر جدا کنیم به طوری که به عنوان مثال ارزش گندم خودش را صرفاً جایگزین سرمایه ثابت به کار رفته می‌کند. این امر برای مزرعه‌دار فردی صحیح است. اما وقتی که ما فراتر از آن برویم آن چه که سرمایه ثابت برای او محسوب می‌شود خودش را در نقطه اولیه نشان می‌دهد، در دست اشخاص دیگری قبل از آن که تبدیل به سرمایه در این زمینه شود، در صورت دستمزد، سود و سایر چیزها... و در یک کلام به صورت درآمد. بدین ترتیب اگر این حقیقت درست باشد که کالاها، در دست افراد تولیدکننده، شامل بخشی از ارزش هستند که به وجودآورنده درآمد نیست، پس در نتیجه طبیعی خواهد بود که برای “ تمام ساکنین کشور بزرگ “ هم درآمد ایجاد نمی‌کند زیرا آن چه در دست یک شخص به عنوان سرمایه ثابت وجود دارد، ارزش خودش را از این

حقیقت به دست آورده است که انتقالی از دست شخص دیگر بوده است و به عنوان تجمع قیمت دستمزدها، سودها و اجاره است. اکنون او چیزی را می‌گوید که کاملاً مخالف آن است).

آدام اسمیت چنین ادامه می‌دهد:

۱۱۲۶۸۱ “اجاره ناخالص منطقه خصوصی شامل چیزی می‌شود که به وسیله مزرعه‌دار پرداخت شده؛ اجاره خالص چیزی است که به صورت آزاد برای صاحب زمین باقی می‌ماند پس از آن که هزینه‌های سرپرستی، بازیافت، و تمام عوامل ضروری دیگر کسر می‌شود؛ و یا آن چه که بدون صدمه زدن به منطقه او، بتواند مکان را مستعد کند که سهم او برای مصرف فوری ذخیره شود و یا روی میز او صرف شود” و غیره. ... “ثروت واقعی او متناسب با اجاره ناخالص نیست بلکه متناسب با اجاره خالص است. “ (همان منبع ص ۳۱۳ - ۳۱۴)

(در مرحله اول اسمیت مطالب نامناسبی را می‌آورد. آن چه که مزرعه‌دار به عنوان اجاره به صاحب زمین می‌پردازد، درست همانند آن چه که او به عنوان دستمزد به کارگران می‌پردازد، محاسبه می‌شود، درست همانند سود اوست، بخشی از ارزش یا قیمت کالا است که خودش را در درآمد نشان می‌دهد. سوال آن است که به هر حال کالا شامل بخش‌های دیگری از ارزش خود است. او این مساله را در این جا می‌پذیرد هم چنان که او باید این مساله را در زمینه مزرعه‌دار بپذیرد، اما او نمی‌تواند رد کند که غله آخری (یعنی قیمت یا ارزش مبادله این غله) صرفاً قابل حل در درآمد است. ثانیاً، با توجه به گذشته، ثروت واقعی یک مزرعه‌دار خصوصی که می‌توان آن را به عنوان یک مزرعه‌دار در نظر گرفت، می‌تواند وابسته به سود او باشد. اما از طرف دیگر، به عنوان صاحب کالاها او می‌تواند تمام

مزرعه را بفروشد یا اگر زمین به او متعلق نباشد، او می‌تواند تمام سرمایه ثابتی را که بر روی آن قرار دارد همانند آبشخور گله، ابزار کشاورزی و غیره به فروش برساند. ارزشی که او می‌تواند آن را به صورت عینی در آورد؛ ثروتی که در مالکیت او است و می‌تواند آن را مصرف کند، و به وسیله ارزش مشروط شده است: این در حقیقت میزان سرمایه ثابتی است که در اختیار او قرار دارد. گرچه او تنها می‌تواند آن را مجدداً به مزرعه‌دار دیگری بفروشد، که در دستانش چیزی به عنوان مایملک، به عنوان سرمایه ثابت، ندارد. بدین ترتیب هنوز ما همان جایی هستیم که بوده‌ایم.

“درآمد ناخالص همه ساکنین کشور بزرگ، شامل تمام تولید سالانه زمین و کار آنها می‌شود. “ (ما قبلاً گفتیم که این مجموعه - که ارزش آن است - خود را در سود اجاره و دستمزد بیان می‌کند، و هیچ چیز به جز اشکال مختلف درآمد نیست.) “درآمد خالص، آن چیزی است که برای آنها به صورت آزاد باقی می‌ماند، پس از کسر هزینه‌های باقیمانده، ابتدا، در مورد سرمایه ثابت و سپس در مورد سرمایه در گردش: “ (بدین ترتیب او اکنون ابزار کار و مواد خام را از آن کسر می‌کند): “یا آنچه که بدون دست‌اندازی به سرمایه‌شان باشد؛ آنها می‌توانند آن را در سرمایه ذخیره‌شده‌شان برای مصارف فوری جایگزین کنند. “ (به طوری که اکنون ما یاد گرفته‌ایم که ارزش مبادله یا قیمت مجموع بهای کالاها، درست همانند مورد سرمایه‌دار فردی، همچنین برای تمام کشور، تشکیل شده از چهار بخش است که برای هر کس در آمد به وجود نمی‌آورد و نمی‌تواند به دستمزد، سود یا اجاره تقسیم شود.) “تمام هزینه حفظ سرمایه ثابت مصرف شده باید به صورت آشکاری از سرمایه ناخالص جامعه بیرون کشیده شود. نه مواد لازم برای پشتیبانی ماشین‌های به کار رفته و وسائل تجاری، ساختمان‌های قابل استفاده و غیره؛ و نه تولید کار ضروری برای آماده کردن مواد به شکل قابل مصرف، نمی‌تواند هر قسمت از آن

را بسازد. قیمت کار ممکن است در حقیقت بخشی از آن را تامین کند: همان گونه که کارگر استخدام شده، ممکن است تمام ارزش دستمزدش ۱۱۲۶۹۱ را که در سهمش ذخیره شده، برای مصرف فوری در نظر بگیرد. اما در انواع دیگر کار، چه در قیمت و تولید به سرمایه منتقل می‌شود: قیمت دستمزد کارگر، تولید مردم دیگر، وسائل زیست و معیشت آنها، استراحت و تفریح و چیزهایی که به وسیله آن کارگر افزوده می‌شود. «ثروت ملل چاپ OUP ص ۳۱۴. گارنیر ص ۲۱۴-

(۲۱۵)

در اینجا آدام اسمیت بار دیگر از سوالی که باید جواب دهد رو پنهان می‌کند - سوال مربوط به بخش چهارم مجموعه قیمت کالاها مربوط است، بخشی که شامل دستمزد سود و اجاره نشده است. ابتدا چیزهایی است که کاملاً غلط است: سازندگان ماشین، درست همانند سایر سرمایه‌داران صنعتی، کارگری که مواد خام را به ماشین آماده تبدیل می‌کند و غیره، و به شکل قابل مصرف در می‌آورند. در حقیقت ترکیبی از مواد ضروری و کار اضافی را تشکیل می‌دهد، و بدین ترتیب نه فقط بخشی از دستمزد کارگر را تشکیل می‌دهند، بلکه همچنین سود سرمایه نیز در آن هست. اما ارزش مواد و ارزش ابزار که به وسیله کارگر به شکل آماده مرتب می‌شوند، به هیچ قسمتی تعلق ندارد. این تولیدات که به خاطر طبیعتشان نه به خاطر مصرف شخصی بلکه برای مصرف صنعتی در نظر گرفته شده‌اند، وارد بخش ذخیره شده برای مصارف فوری نمی‌شوند و به طور کلی کاری با آنها انجام نمی‌شود. برای مثال دانه (سهمی از غله که برای کاشتن مصرف می‌شود)، درحالی که به طور طبیعی می‌تواند وارد بخش مصرف شود؛ اما به خاطر عملکرد اقتصادی، باید وارد بخش تولید شود. اما علاوه بر آن، کاملاً غلط است که بگوئیم با توجه به آنکه تولید برای مصرف افراد در نظر گرفته شده پس هم قیمت کامل و هم تولید آنها باید به مصرف برسند. برای مثال کتان وقتی که برای بادبان کشتی یا سایر مقاصد تولیدی به کار نمی‌رود، تمام آن به مصرف می‌رسد اما قیمت یک بخش از آن جایگزین نخ کتان می‌شود، بخش دیگر بافندگی و غیره و تنها

یک بخش از قیمت کتان به درآمد از هر نوعش تغییر شکل می‌دهد. اکنون آدم به ما می‌گوید که مواد ضروری برای ماشین، ساختمان‌های قابل استفاده و غیره “هیچ بخشی از درآمد ویژه را تشکیل نمی‌دهند.” هر چیز بیش از ماشین‌ها و چیزهای دیگری که از آن‌ها به وجود می‌آیند؛ بدین ترتیب احتمالا می‌توانند بخشی از درآمد ناخالص را تشکیل دهند. کمی پس از آن او مطلبی را برعکس می‌گوید (گارنیر بخش ۲ از کتاب ۲ ص ۲۲۰)

“ماشین‌ها و ابزار تجارت و غیره، که تشکیل دهنده سرمایه ثابت شده هستند چه آن که مربوط به فرد یا به جامعه باشند هیچ بخش از درآمد ویژه یا ناویژه را تشکیل نمی‌دهند؛ به طوری که پول...” (همان منبع ص ۳۱۷)

چرخش‌ها و دور زدن‌های آدم اسمیت، تناقض‌ها و سرگردانی‌های او از نقطه مشخص، ثابت می‌کند که او خودش را از چاله‌ای به چاله دیگر می‌اندازد. آیا او دستمزد سود و اجاره را تشکیل دهندگان قسمت‌های مجزای ارزش مبادله می‌داند، و یا این که ارزش مبادله از مجموع قیمت تولید به وجود می‌آید.

[۱] - حتا طرفداران نظریه مالی در مورد این سود چنین تصور می‌کردند که درون یک کشور بوجود نمی‌آید بلکه تنها در مبادله با کشورهای دیگر است که در این مورد به همان تفکر مرکانتیلیستی باقی می‌ماندند. [که در نظر می‌گرفت که] این ارزش شکل پول را دارد. (طلا و جواهر) و ارزش اضافه به این ترتیب در شکل بالانس تجارت ظاهر می‌شود، که خود را در شکل پولی نشان می‌دهد.

[۲] - ضروری ترین و واجب ترین - (توضیح ادیتور)

[۳] - بگذار برود ، بگذار عمل کند، (بگذار مردم هر طور که انتخاب می کنند عمل کنند)؛ در حقیقت می خواهد که حکومت مداخله ای در زندگی اجتماعی کشور نکند. (ادیتور)



## بخش چهارم

### تئوری های ارزش اضافی (قسمت چهارم)

#### تئوری های کار مولد و کار غیر مولد

ما اکنون به نقطه بحث‌انگیز در نوشته‌های آدام اسمیت می‌رسیم که باید به آن توجه کنیم: تضاد بین کار مولد و کار غیر مولد.

۱۳۰۰۱ در نظر آدام اسمیت در باره آنچه او کار مولد می‌نامد و آن را از کار غیرمولد جدا می‌کند، ما دو گزینه در کنار هم می‌بینیم به طوری که در هر مسئله‌ای تا کنونی آن را مشاهده می‌کنیم. ما به هم‌ریختگی در این مساله موجود را در دو تعین می‌بینیم در باره آنچه که او آن را کار تولیدی می‌نامد و برای آغاز این بررسی ما در ابتدا تعین صحیح را مورد بررسی قرار می‌دهیم. [ ۱- کار مولد از نقطه‌نظر تولید سرمایه‌داری: کاری که ارزش اضافی تولید می‌کند]

کار مولد، در مفهوم خود برای تولید سرمایه‌داری، عبارت است از کار مزدی که در برابر بخش‌های مختلف سرمایه مبادله شده است (بخشی از سرمایه که صرف دستمزد شده)، تولیداتی که نه فقط این بخش از سرمایه را (یا ارزش نیروی کار را)، بلکه علاوه بر آن ارزش اضافی را برای سرمایه‌دار تولید می‌کند. بدین ترتیب این تنها کالا یا پول است که تبدیل به سرمایه می‌شود، و به عنوان سرمایه تولید شده است. تنها آن که دستمزدی مولد است که سرمایه تولید کند. (این درست

همانند آن است که بگوئیم که باز تولیدی است در سطح بالاتر از آن ارزشی که برای آن صرف شده است، یا آن که این تولیدات در گردش خود، کار بیشتری را از آن چه در شکل دستمزد دریافت کرده، ارائه می‌دهد. در نتیجه، تنها آن نیروی کاری مولد است که ارزشی بزرگتر از خودش تولید می‌کند.

وجود صرف طبقه سرمایه‌دار و همچنین سرمایه، وابسته به مولد بودن کار است: هر چند نه به طور مطلق، بلکه با مولد بودن نسبی آن. برای مثال: اگر یک روز کاری تنها برای زنده نگه داشتن کارگر کافی باشد، در این صورت او نیروی کار خودش را بازتولید می‌کند، ۱۱۳۰۱۱ بحث در باره مفهوم مطلق کار کارگر که مولد باشد بدین خاطر است که آن کار بازتولید می‌شود؛ می‌توان گفت، زیرا که آن کار مداوما جایگزین ارزش‌هایی می‌شود (برابر است با ارزش نیروی کار خودش) که مصرف شده است. اما از نظر سرمایه‌داری آن کار مولد نیست، زیرا آن کار ارزش اضافی تولید نمی‌کند. (در حقیقت هیچ‌گونه ارزش جدیدی تولید نمی‌کند بلکه فقط ارزش قدیمی را جایگزین می‌کند؛ آن کاری را که مصرف کرده است - ارزش را - در یک شکل، به طوری که همان را به شکل دیگری بازتولید کرده است. با این تعبیر می‌توان گفت که کارگری مولد است که تولیدش برابر است با مصرفش، و این که کارگری غیر مولد است که مصرفش بیشتر از بازتولیدش باشد.)

از نظر سرمایه‌داری مولد بودن بر مبنای مولد بودن نسبی است - که کارگر نه فقط ارزش قدیمی را جایگزین کند بلکه ارزش جدیدی را هم به وجود آورد؛ به طوری که کارگر بتواند زمان کار بیشتری را در تولیدش عینت ببخشد، بیش از آن زمانی که او را به عنوان کارگر نگه می‌دارد. این نوع تولید کارمزدی است که مبنای وجود سرمایه است.

< در نظر بگیریم که هیچ سرمایه‌ای وجود ندارد، اما کارگر کار اضافی‌اش را به خودش اختصاص داده است - اضافه ارزشی که او ایجاد کرده است بیش از

ارزشی است که مصرف کرده است. بدین ترتیب می توان گفت که تنها این کار است که به طور واقعی مولد است و ارزش جدید ایجاد کرده است

## ۲] - نظریات فیزیوکرات‌ها و مرکانتلیست‌ها در باره کار مولد]

نظریه‌ی کار مولد به طور طبیعی پس از نظریات آدام اسمیت در باره ریشه ارزش اضافی شروع شده است، این مسئله از طبیعت سرمایه بیرون می آید. از آنجا که او این نظریه را به دنبال تحقیقاتی که به وسیله فیزیوکرات‌ها انجام شده بود و حتی به وسیله مرکانتلیست‌ها به دست آورده است؛ او تنها این نظریه را از برداشت‌های غلط و مسیرهای اشتباه آن‌ها به خاطر ضعف تفکرشان، به دست آورده بود. هر چند اشتباه در تفکری که تنها کار کشاورزی را مولد می‌داند مخصوص فیزیوکرات‌هاست اما آن‌ها پیشرو این نظریه صحیح هستند که از نقطه نظر سرمایه‌داری تنها کار ی مولد است که ارزش اضافی را به وجود می‌آورد؛ و در حقیقت ارزش اضافی برای خودش ایجاد نمی‌کند، بلکه برای صاحب شرایط یا وسایل تولید ایجاد می‌کند؛ کار است که یک تولید خالص را به وجود می‌آورد، ولی برای صاحب زمین است. زیرا که ارزش اضافی و یا زمان کار اضافی در تولید اضافی یا تولید خالص مادیت می‌یابد. (اما در این جا مجدداً فیزیوکرات‌ها تصور غلطی از این مسئله دارند؛ درست به همان اندازه که هست، برای مثال، گندمی بیش از آن چه که کارگران و مزرعه‌داران، می‌خورند؛ و همچنین در امر لباس، تولید بیش از آنی است که لباس صاحبان مانوفاکتور، کارگر و استاد کار - برای پوشیدن خودشان نیاز دارند) ارزش اضافی خودش به صورت غلطی درج شده است، زیرا آن‌ها تفکر نادرستی از ارزش داشتند و آن را به ارزش مصرف نیروی کار تقلیل می‌دادند و به زمان کار، کار اجتماعی، کار همانند، توجهی نداشتند. با این وجود آن‌ها تنها در باره‌ی کار مزدی تعین صحیحی داشتند به طوری که آن را خالق ارزش بیشتری از بهای تولیدی‌اش می‌دانستند. آدام اسمیت این تعینات را از تصورات غلط بیرون آورد. تصورات غلطی که فیزیوکرات‌ها به آن وابسته بودند. اگر ما از فیزیوکرات‌ها به مرکانتلیست‌ها برگردیم حوزه دیگری از تئوری

را خواهیم یافت که شامل همان نظریات کار مولد است، هر چند آن‌ها از آن آگاه نیستند. پایه تئوری آن‌ها همان ایده‌ای است که کار تنها مولد شاخه‌های تولیدی است که تولیدشان، هنگامی که عرضه می‌شود پولی بیش از آن چه که آن‌ها پرداخت کرده‌اند، برمی‌گرداند (یا بیش از آن چه که برای آن کالا در مبادله بصادر شده است)؛ که بدین ترتیب کشوری را قادر می‌سازد تا به درجه بالاتری در تولیدات طلا و نقره‌ی جدیدا کشف شده دست یابد. آن‌ها می‌دیدند که در این کشورها رشد سریعی از ثروت وجود دارد و طبقه متوسط نیز توسعه می‌یابد. چه چیز در حقیقت منبع این گسترش به دست آمده به وسیله طلا بود؟ دستمزد به نسبت قیمت کالاها افزایش نیافته بود؛ حتی دستمزد کاهش یافته بود و به این خاطر، نسبت کار اضافی افزایش یافته بود و نرخ سود بیشتر شده بود - این به خاطر آن نبود که کارگر مولدتر شده بود بلکه به آن خاطر بود که قدر مطلق مزد (می‌توان گفت کمیت اشیاء موجودی که کارگر دریافت می‌کرد) به زور کاهش یافته بود. در این کشورها، کار در حقیقت برای کسانی که کارگر را استخدام کرده بودند مولدتر بود. این حقیقت با هجوم به فلزات گرانبها همراه بود؛ و این چنین بود که آن‌ها تنها به صورت مبهمی از آن آگاه بودند، و همین امر باعث شد که مرکانتلیست‌ها را به سمت این نظر بکشاند که کار استخدام شده در شاخه‌هایی از تولید، به تنهایی مولد است. ۱۳۰۲۱ "افزایش قابل ملاحظه [جمعیت] که در تمام کشورهای اروپایی اتفاق افتاده است، در طی سال‌های ۵۰ یا ۶۰ قرن گذشته شاید دلیل اصلی‌ای باشد که منجر به افزایش تولیدات معادن آمریکا شده است. یک افزایش بسیار زیاد در فلزات گرانبها" (البته در نتیجه سقوط ارزش واقعی آن‌ها) "افزایش قیمت کالاها در یک نسبت بزرگتر از قیمت کار؛ این امر باعث فشار آوردن به شرایط کارگر می‌شود، و هم زمان با آن افزایشی در درآمد استخدام‌کنندگان. بدین ترتیب سرمایه‌دار وادار می‌شود که گردش سرمایه خود را بیشتر کرده و به حداکثر توان خود برساند و هر چه بیشتر بتواند وسائل را در اختیار بگیرد؛ - و این مساله قابل مشاهده است که این امر به طور قطع بیشترین

مساعدت را در جهت افزایش جمعیت دارد... مستر مالتوس مشاهداتش چنین است که، کشف معادن آمریکا در زمانی که افزایش قیمت سکه ۳ تا ۴ برابر شد، تقریباً قیمت کار را دو برابر نکرد... قیمت کالاها برای مصرف کننده (برای مثال سکه) فوراً افزایش نیافت، چیزی که در اثر هجوم پول به وجود آمده بود؛ اما در حالی که نرخ سود در استخدام کارگران کشاورزی کاهش می‌یافت، نرخ سود مانوفاکتور ها افزایش می‌یافت، سرمایه به تدریج از مرحله‌ای قبلی به مرحله دیگر کشیده می‌شد: بدین ترتیب کل سرمایه تمایلی به افزایش سود از مرحله پیشین داشت، و افزایش سودها همواره با سقوط دستمزد متناسب بود (جان بارتون مشاهدات محیطی که تحت تاثیر شرایط طبقه کارگر جامعه است، لندن ۱۸۱۷ صفحات ۲۹ به بعد). \* بدین ترتیب اولاً بر طبق گفته "بارتون"، در نیمه دوم قرن ۱۸ رقابتی میان آن پدیده‌ها وجود داشت. از سه دهه پایانی قرن شانزدهم و قرن هفدهم، سیستم مرکانتلیزم گسترش یافت. ثانیاً از آنجا که تنها کالاهای صادراتی با طلا و نقره اندازه‌گیری می‌شد و بر مبنای ارزش کاهش یابنده آن بود، در همین حال مصرف کنندگان کالاها را با طلا و نقره اندازه می‌گرفتند که ارزش پیشین آن‌ها را در نظر می‌گرفتند (تا هنگامی که رقابت در میان سرمایه‌داران به این اندازه‌گیری با دو استاندارد مختلف پایان داد)، کار در شاخه‌های قدیمی تولید مستقیماً به صورت مولد ظاهر شده بود، بدین ترتیب ارزش اضافه تولید می‌کرد، در حالی که فشار بر روی دستمزدها، سطح پیشین آن‌ها را کاهش داده بود.

[۳- دوگانگی در برداشت اسمیت از کار مفید. اولین توضیح او: نظریه کار مفید به عنوان کار مبادله شده در برابر سرمایه]

نظر دومی که تصویری غلط از کار مولد است که اسمیت آنرا اشاعه می‌دهد، با نظر درستی که ابتدا گفته است در هم می‌آمیزد، و در یک متن به سرعت جان‌نشین یکدیگر می‌شوند. برای نشان دادن اولین تصور، ضروری است که نقل قول را در بخش‌های جداگانه بیاوریم. "یک نوع کار وجود دارد که به ارزش کالا اضافه می‌کند به طوری که به آن چیزی می‌دهد: کار دیگری وجود دارد که چنان تاثیری

ندارد. کار اولی آن گونه که ارزش تولید می‌کند، ممکن است مولد نامیده شود؛ کار بعدی کار غیر مولد. بنابراین کار یک کارگر مانوفاکتور به طور عام، به ارزش موادی که بر روی آن کار می‌شود، چیزی اضافه می‌کند این عمل به خاطر قدرت خودش است و از سود مهارتش است. کار یک نوکر سطح پایین، برعکس، هیچ چیز به ارزش اضافه نمی‌کند. بدین ترتیب کارگر مانوفاکتور دستمزدش با مهارتش افزایش می‌یابد او در حقیقت ارزشش هزینه‌ای ندارد، ارزش دستمزد آنها به طور عام مجدداً ذخیره می‌شود، همراه با سود، در بالا بردن ارزش موادی که کار او به آن چیزی اضافه کرده است. اما توانایی یک خدمتگزار سطح پایین هیچگاه چیزی ذخیره نمی‌کند. یک مرد ثروتمند را با استخدام چند کارگر مانوفاکتور افزایش می‌دهد ..... او با به خدمت گرفتن چند خدمتکار سطح پایین فقر خود را افزایش می‌دهد “[آدام اسمیت تحلیلی در باره علت اصلی ثروت ملت‌ها] بخش دوم قسمت سوم جلد دوم مک کلوج، صفحات ۹۳، ۹۴ - (در این عبارت - و در ادامه آن چه که قبلاً نقل شد تضاد معینی به چشم می‌خورد که در کنار یکدیگر شانه به شانه هستند - آنچه که اصل و به صورت برجسته از کار مولد درک می‌شود این است که، آن کاری است که ارزش اضافی تولید می‌کند - “سود صاحب کار - اضافه شدن به بازتولید ارزش “ آن “ (کارگران او) “ تداوم بازتولید خود“. همچنین صنعت‌گران نمی‌توانند “با استخدام کردن کارگران متنوع مانوفاکتور “ ثروت را افزایش دهند (مردان و زنان کارگر) مگر اینکه بعداً، با اضافه کردن به ارزشی که توانایی بازتولید آنها را افزایش دهد، که ارزش اضافی تولید کند. ثانیاً هر چند در این مطلب آدام اسمیت منظورش از کار مولد، کاری است که به طور عام “ ارزش ایجاد کند “ ۱۳۰۳۱ اما این امر را برای یک لحظه به حساب نمی‌آورد، به طوری که ما می‌توانیم نقل قول دیگری از او بیاوریم که اولین تصورات او بعضاً تکرار شده، و بعضاً شدیدتر فرموله شده است، و به خصوص پیشرفته‌تر است. “ اگر کمیت غذا و لباس، به هر ترتیب ... که به وسیله کار

غیرمولد مصرف می‌شود، در میان دستان تولیدکنندگان مولد تقسیم شود، آن‌ها بازتولید خواهند شد، و همراه با آن سود به دست می‌آید، ارزش کاملی از مصرف خودشان“ (همان منبع ص ۱۰۹؛ بخش ۲، قسمت ۳). در اینجا کارگر مفید به طور کاملاً صریح کسی است که نه تنها برای سرمایه‌دار ارزش کاملی از ابزار اعاشه تولید می‌کند که شامل دستمزد نیز می‌شود، بلکه آن را “با سود” برای او باز تولید می‌کند. تنها کاری که تولید سرمایه می‌کند کار مفید است. کالاها یا پول تبدیل به سرمایه می‌شوند همچنین مبادله مستقیم در برابر نیروی کار صورت می‌گیرد و تنها به صورتی مبادله می‌شود که به وسیله کار بیشتر جایگزین شود، کاری بیشتر از آنکه برای خودشان لازم است. ارزش مصرف نیروی کار برای سرمایه‌دار به عنوان یک سرمایه‌دار ارزش مصرف واقعی نیست، که مفید بودن این کار مشخص ویژه باشد - که این کار ریسندگی، بافندگی و یا غیره است. سرمایه‌دار نگرانی کمی دارد که ارزش مصرف تولید این کار چگونه است، به طوری که برای سرمایه‌دار تولید یک کالا است (حتی قبل از آنکه برای اولین بار به صورت قابل مبادله درآید)، نه یک کالای مصرفی. آنچه که منافع او را در کالا تامین می‌کند این است که آن کالا ارزش مصرفی بیشتر از آنچه که برایش پرداخت شده، به همراه داشته باشد؛ و بدین ترتیب ارزش مصرف کار برای او، آن است که کمیت بزرگتری را از زمان کار به او برگردانده است، بیشتر از آنچه که او در شکل دستمزد پرداخته است. البته همراه با این، کارگران مفید تمام آنهایی حضور دارند که سهمی به هر ترتیب در تولید کالاها دارند، از کارگزاران واقعی تا مدیران و مهندسان (در صورتی که آنها جدا از سرمایه‌دار باشند) و حتی همان گونه که یک مقام انگلیسی اخیراً گزارش داده است در کارخانه‌ها “به طور صریح” در کنار کسانی که به عنوان کارگران مزدی استخدام می‌شوند تمام اشخاصی که در کارخانه استخدام شده‌اند و یا در دفتر کاری که وابسته به آنهاست، محاسبه می‌شوند، به جز خود صاحبان مانوفاکتور. (به جمله‌بندی گزارش قبل از جمع‌بندی بخشی از این مطالب بی‌سر و ته توجه کنید) در اینجا کار مولد از نقطه نظر تولید کاپیتالیستی مشخص شده است و آدام اسمیت در اینجا به اصل موضوع رسیده

است، به فکر فرو می‌رود. این مساله یکی از بزرگ‌ترین کشفیات علمی است (همان‌گونه که مالتوس به درستی مشاهده کرد، این بررسی اختلاف بین کار مولد و غیرمولد است که در سراسر بنیان‌های تمام اقتصاد سیاسی بورژوازی ادامه دارد) همان چیزی که او به صورت کار مولد مشخص می‌کند، که کاری است که مستقیماً قابل مبادله با سرمایه است: بدین ترتیب آدام اسمیت مشخص می‌کند که با مبادله، با در نظر گرفتن شرایط تولید کار، و ارزش به طور عام، خواه به وسیله پول یا کالا، اولین تبدیل به سرمایه صورت می‌گیرد. (و کار به کار مزدی در مفهوم علمی‌اش تبدیل می‌شود) همچنین این مساله پایه معینی است برای آنچه که کار غیر مفید (مولد) خوانده می‌شود زیرا قابل تبدیل به سرمایه نیست بلکه مستقیماً با درآمد سر و کار دارد به طوری که با سود و دستمزد پرداخت می‌شود (که در کنار آن دسته‌های متفاوتی وجود دارند که هر یک سهم خود را می‌برند و به عنوان شرکای سود سرمایه‌دار هستند، همانند بهره و اجاره). در حالی که تمام بخش‌های کار به خودشان پرداخت می‌کنند (همانند کار کشاورزی دهقان سرف) و به صورت یک بخش مستقیماً در برابر سرمایه مبادله می‌شود (همانند کار کارگران مانوفاکتور در شهرهای آسیا)، که هیچ سرمایه و هیچ دستمزد کاری در افکار اقتصاد سیاسی بورژوازی برای آن در نظر گرفته نمی‌شود. این تعینات مربوط به وضعیت مادی مشخص کار نمی‌شود (و همچنین مربوط به طبیعت تولید یا کاراکتر ویژه کار، به عنوان کار مشخص، نیست) بلکه مربوط به شکل جامعه‌ی معین می‌شود، در حقیقت مربوط به مناسبات تولید مشخص می‌شود، یعنی آن‌گونه که کار واقعیت می‌یابد. برای مثال بر طبق این تعینات یک هنرپیشه یا یک بازیگر اگر کارش در خدمت سرمایه‌دار باشد، مفید (مولد) است (یک کارآفرین) زیرا او بیش از آن چه که برای کارش به شکل دستمزد دریافت کرده، باز می‌گرداند؛ در حالی که یک خیاط کارمزدی که به منزل سرمایه‌دار می‌رود و شلوار او را تعمیر می‌کند، تنها برای او ارزش مصرف دارد، و در حقیقت کار غیرمفید است. کار اولی با سرمایه مبادله می‌شود، کا بعدی با درآمد. کار اولی ارزش اضافی تولید می‌کند؛ و در دومی درآمد مصرف می‌شود. کار مفید و غیرمفید در اینجا همواره از



نقطه نظر دارنده پول مورد بررسی قرار می‌گیرد، از نقطه نظر سرمایه‌دار مورد بررسی قرار می‌گیرد، نه از دیدگاه صاحب نیروی کار (کارگر)؛ بدین ترتیب مطالب نامربوطی که به وسیله (GANILH) گانیل و دیگران نوشته شده، بیانگر آن است که آنها درک کمی از موضوع داشته‌اند. سوالی که آن‌ها در مورد کارگر یا خدمت کار یا عملکرد یک تن فروش، نوکر و غیره دارند، این است که هر کدام چه بازدهی دارند. ۱۳۰۳۱ ۱۳۰۴۱ یک نویسنده کارگر مفید است نه از آن جهت که او ایده‌ای را تولید می‌کند، بلکه از آن جهت که ناشری را ثروتمند می‌کند که کار او را منتشر می‌کند، یا آن که او مزدبگیر سرمایه‌دار است .. ارزش مصرف یک کالا در حالی که کار مفید کارگر در درون آن بقرار دارد، ممکن است کاملاً بیهوده باشد. ماده‌ای که به صورت ویژه‌ای جلوه کند به هیچ وجه مربوط به طبیعت آن نیست بلکه برعکس تنها بیانگر مناسبات تولید اجتماعی معینی است. آن ماده تعینی است از کاری که آن را به وجود آورده نه از اجزایی که در نتیجه آن به وجود آمده بلکه از شکل اجتماعی معینی است که به وجود آمده است. از طرف دیگر اگر در نظر بگیریم که سرمایه تمام تولید را در اختیار گرفته باشد - و بدان ترتیب یک کالا (به گونه‌ای که جدا از صرف ارزش مصرفش باشد) به هیچ عنوان به وسیله هیچ کارگری به وجود نیامده است که خودش صاحب شرایط تولید برای تولید آن کالا باشد، - در این صورت تنها سرمایه‌دار تولیدکننده کالاهاست (تنها کالا بدون وجود نیروی کار) - بدین ترتیب درآمد باید در برابر کالاها مبادله شود، کالاهایی که تنها تولید شده و فروخته شده و فروخته است، یا در برابر کار، که درست همانند آن کالاهایی است که خریداری شده تا مصرف شود؛ و تنها به خاطر وضعیت ویژه کار است، یعنی ارزش مصرف آن - به خاطر خدماتی است که با توجه به وضعیت ویژه آن، این خدمات را به کسانی ارائه می‌دهد که از آن استفاده می‌کنند یا آن را می‌خرند یا مصرف می‌کنند. تولیدکننده این خدمات، کالا ارائه می‌دهد. کالاهایی که دارای ارزش

مصرف معینی هستند (واقعی یا تصویری) و دارای ارزش مبادله معینی هستند. برای خریدار، این خدمات صرفاً ارزش مصرف دارد، ابژه هائی که ۱۳۰۵۱ در آمدش را صرف آن می‌کند. کارگران غیر مفید سهم خودشان را از درآمد دریافت نمی‌کنند (از دستمزد و سود)، آنها سهمشان را از شرکای تولیدکننده‌شان به رایگان دریافت می‌کنند: آنها باید سهم خودشان را از آنها بخرند؛ آنها نمی‌توانند کاری با تولید خودشان انجام دهند. به هر ترتیب این مساله مشخص است، بزرگترین بخش درآمد (دستمزد و سود) صرف کالاهای تولید شده به وسیله سرمایه می‌شود، بخش کوچکی از آن صرف خدمات کارهای غیرمولد، و برعکس می‌شود. مواد معینی که از کار شکل می‌گیرند، و بدین ترتیب از تولید به دست آمده‌اند، به خودی خود چیزی به جز تمایزی میان کار مولد و غیرمولد نیستند. برای مثال، آشپز و پیشخدمت در یک هتل عادی دارای کارمولد هستند، زیرا کار آنها برای صاحب هتل تبدیل به سرمایه می‌شود. همان اشخاص دارای کار غیرمولد هستند، زیرا که خدمتکاران سطح پائینی هستند و همان گونه که من گفتم از خدمات آنها سرمایه بیرون نمی‌آید، اما در آمد برای آنها مصرف می‌شود. در حقیقت این چنین اشخاصی برای من به عنوان مصرف‌کننده، در هتل کار غیرمولد انجام می‌دهند. “آن قسمت از تولید سالانه زمین و کار در هر کشوری که جایگزین سرمایه شده است، هرگز بلافاصله برای چیزهای دیگر به کار نمی‌افتد بلکه تنها دستمزد کار مولد را می‌پردازد. این بدان خاطر است که به سرعت قسمت‌های تشکیل‌دهنده درآمد نظیر سود یا اجاره جدا می‌شوند، و ممکن است که به طرق مختلفی صرف کار مفید و غیر مفید شود. هر قسمت از آن دارایی که به عنوان سرمایه یک فرد به خدمت گرفته می‌شود، همواره دارنده سرمایه انتظار دارد که آن بخش از سرمایه را با سود جایگزین کند. بدین ترتیب صاحب سرمایه آن را به کار می‌گیرد تا تنها از آن در کارمولد استفاده کند؛ و پس از آن که آن را در عملکرد سرمایه به کار انداخت، در آمدی برای آن حاصل می‌شود. هر جا که او قسمتی از کار غیر مفید را به کار می‌گیرد، در هر شکل که باشد، از همان لحظه‌ی به کارگیری از سرمایه‌اش کسر می‌شود و از سرمایه‌اش برای مصارف

فوری کنار گذاشته می‌شود. “همان منبع ص ۹۸) برای توسعه‌ی سرمایه‌ای که به تمام بخش‌های تولید مسلط شده است، و بدین ترتیب به صنایع خانگی و اشکال خرد آن - به طور مختصر، صنعتی که برای مصرف شخصی است و نه تولید کالایی - که در حال اضمحلال است، مشخص است که نیروی کار غیرمولدی که خدمت آن‌ها مستقیماً در برابر درآمد مبادله می‌شود در بسیاری قسمت‌ها تنها به خدمات شخصی می‌پردازد و تنها بخش کمی از آنها تولید ارزش مصرف مفید می‌کند. (نظیر آشپزها، خیاط‌های تعمیر کار و خیاط‌های خانگی) در نتیجه تنها بخش غیرقابل توجهی از این کارگران غیرمولد نقش مستقیمی در تولید موادی دارند که برای اولین بار در شیوه تولید سرمایه‌داری گسترش یافته است. آنها در آن تولید مشارکت دارند زیرا که خدمات آنها در برابر درآمد مبادله می‌شود. آن چنان که آدام اسمیت خاطر نشان می‌کند این امر مانع ارزشمند بودن خدمات این کارگران غیرمولد نیست. ارزش کار آنها معین و قابل تعیین است، به همان ترتیبی که ارزش کار کارگران مولد (یا مشابه آن): بدین ترتیب ارزش تولید هماهنگ با کار آنها و یا تولید آنهاست. سایر عوامل در این رابطه عملکرد خودشان را دارند هر چند به آن مربوط نیستند. ۱۳۰۶۱ نیروی کار کارگر مولد برای خود کارگر، کالا است. همچنین است برای کارگر غیرمولد. اما کار مولد برای خریدار نیروی کار کالا تولید می‌کند و کار غیرمولد برای او صرفاً ارزش مصرف دارد و یک کالا نیست؛ یا یک ارزش مصرف واقعی است یا یک ارزش مصرف ذهنی. این مسئله کاملاً مشخص است که کار غیرمولد آن کاری است که کالایی را برای خریدارش تولید نمی‌کند بلکه در حقیقت کالایی هائی را از او می‌گیرد. “بخشی از کارهای مورد نیاز در جامعه، شبیه خدمتکاران ساده است که هیچ ارزشی تولید نمی‌کنند... برای مثال شاه و تمام افسرها چه آنها که حقوقی هستند یا نظامی که تحت این نام خدمت می‌کنند، تمام نظامیان و دریانوردان، کارهای غیرمفید انجام می‌دهند. آنها خدمتگزاران عمومی هستند و به وسیله بخشی از تولید سالانه صنایع توسط مردم دیگر، تغذیه می‌شوند... در همین ردیف باید به حساب آورده شوند

... مردان کلیسا، حقوق دانان، پزشکان، و بروکرات‌ها از هر نوع؛ بازیگران، لوطی‌ها موزیسین‌ها آواز خوانان اپرا، رقاصان اپرا، و غیره“ (همان منبع صفحات ۹۴ - ۹۵) همانطور که گفته شد به خودی خود تمایز بین کار مولد و کار غیر مولد چیزی نیست که بتوان با نوع ویژه‌ای از کار مخصوص یا با ارزش مصرف ویژه‌ای آن را معین کرد... به طوری که این کار خاص دارای وضعیت معین اجتماعی باشد. از یک طرف کار با سرمایه قابل مبادله است، از طرف دیگر با درآمد. در یک جهت کار به سرمایه تبدیل می‌شود و خالق سود برای سرمایه‌دار است؛ از جهت دیگر قابل مصرف است، یکی از عواملی است که درآمد به وسیله‌ی آن مصرف می‌شود. برای مثال کارگری که به وسیله یک پیانو ساز استخدام شده، یک کارگر مولد است. کار او نه فقط جایگزین دستمزدی می‌شود که مصرف شده، بلکه در تولید پیانو به عنوان کالایی تبلور یافته است که پیانوساز آن را می‌فروشد و یک ارزش اضافی فراتر از ارزش دستمزد، حاصل شده است. اما در نظر بگیری که برعکس من تمام مواد مورد نیاز برای یک پیانو را خریده باشم (یا برای تمام موادی که کارگر ممکن است خودش آنها را داشته باشد)، و اینکه به جای خریدن یک پیانو از یک مغازه، آن را در خانه‌ی خودم بسازم. کارگری که پیانو می‌سازد اکنون کار غیر مولد انجام داده است زیرا کار او مستقیماً در برابر درآمد من مبادله شده است. [۴- توضیح دوم آدام اسمیت: نظریه کار مولد به عنوان کاری که در یک کالا عینیت یافته است.] گرچه این امر مشخص است که در آن زمینه‌هایی که سرمایه تمام تولید را تحت سیطره درآورده است - می‌توان گفت، تمام کالاها برای بازار تولید می‌شوند و نه برای مصرف فوری، و بهره‌وری کار به همان میزان گسترش یافته است - همچنین اختلاف عینی میان کار مولد و کار غیر مولد بیشتر و بیشتر شده است به گونه‌ای که اولی به استثنای موارد جزئی به صورت وسیعی کالا تولید می‌کند و دومی به استثنای موارد کمی تنها خدمات شخصی ارائه می‌دهد. بنابراین بخش اولی تولیدکنندگان بلافاصله هستند، ثروت مادی تشکیل یافته از کالاها، تمام کالاها را تولید می‌کنند، به جز آنهایی که شامل خود نیروی

کار هستند. این یکی از حوزه‌هایی است که آدام اسمیت را به پیش کشیدن نکات دیگری از اختلافات می‌کشاند، با اضافه کردن به اولی و در اصل معین کردن اختلاف ویژه بین کار مولد و کار غیرمولد. بنابراین در زیر شاهد مبانی مختلفی از ایده‌هایی خواهیم بود که او می‌گوید: “کار خدمتکار خانگی” (همان گونه که از کارگر مانوفاکتور متمایز است) “به ارزش هیچ چیز اضافه نمی‌کند... تغذیه خدمتکار خانگی هیچگاه جایگزین نمی‌شود. ثروت یک مرد با استخدام چند کارگر مانوفاکتور افزایش می‌یابد؛ اما با نگهداری چند خدمتکار خانگی فقرش افزایش می‌یابد. گرچه کار دومی ارزش خودش را دارد و پاداشش به خوبی و همانند کار پیشین است. اما کار کارگر مانوفاکتور خودش را در کالای مخصوصی عینیت می‌بخشد یا آنکه به صورت کالای قابل فروش، کمیت معینی از کار انبوه و ذخیره شده تبدیل به استخدام نیروی کار شده و اگر ضروری باشد به فرصت دیگری تبدیل می‌شود. این کار، یا آنچه که همانند آن است، قیمت آن کار، که اگر ضروری باشد می‌تواند پس از آن، تبدیل به کمیتی از کار شود که برابر با آن چیزی باشد که اساساً تولید شده است. کار خدمتکار خانگی، ۱۱۳۰۷۱ برعکس، نمی‌تواند خودش را در هیچ کالای مخصوص یا کالای قابل فروشی عینیت بخشد. خدمت آن‌ها به طور عام از بین بردن دائمی کار خودشان است، و به ندرت نشانه یا ارزشی را پشت سر خود باقی می‌گذارند. زیرا که یک کمیت برابر با خدمت می‌تواند پس از آن تهیه شود. کار مقداری محترمانه‌تر در جامعه وجود دارد که شبیه خدمتگزاران خانگی، کار مولد نیستند و خودشان را در هیچ کالای دائمی محقق نمی‌کنند و همچنین کالای قابل فروش تولید نمی‌کنند. (همان منبع صفحات ۹۳۰-۹۴ PASSIM) برای مشخص کردن کار غیرمولد ما در اینجا تعینات زیر را داریم، که هم زمان مشخص است با تفکرات آدام اسمیت مرتبط است: کار غیرمولد “ارزش تولید نمی‌کند”، “به ارزش هیچ چیز اضافه نمی‌کند”، “نگهداری” (از کارگر غیرمولد) “هیچگاه جایگزینی ندارد”، “این کار نمی‌تواند خودش را به هیچ کالای ویژه یا قابل فروشی تبدیل کند”. برعکس، “خدمات او

به صورت عام ناپود کردن دائمی مصرفشان است، و به ندرت هیچ گونه نشان یا ارزشی پشت سرشان باقی می‌گذارند که برابر با کمیت خدماتی باشد که تولید شده است. “ و در انتها، کار آنها نمی‌تواند خودش را در هیچ ماده دائمی یا کالای قابل فروش محقق کند. “ در اینجا “ارزش مولد” یا “ارزش غیرمولد” معنی متفاوتی می‌یابد که با آنچه که این کلمات به صورت اساسی برای آن به کار رفته‌اند، اختلاف دارند. ارجاع این مساله به تولید ارزش اضافی نیست، که به خودی خود دلالت بر بازتولید معادلی برای ارزش مصرف شده دارد. بر طبق این گفته کار یک کارگر هنگامی مفید خوانده می‌شود که او ارزش مصرف شده را به همان میزان مصرف جایگزین کند، با اضافه کردن به هر ماده‌ای، به وسیله کارش، کمیتی از ارزش را که برابر باشد با آنچه که به عنوان دستمزد در یافت کرده است. در اینجا تعیین شدن به وسیله شکل اجتماعی، متعین شدن مفید بودن و غیر مفید بودن کارگر، که به وسیله ارتباطشان با تولید سرمایه‌داری مشخص می‌شود، به کنار گذاشته شده است. از بخش ۹ کتاب چهارم (جایی که آدام اسمیت تئوری‌های فیزیوکرات‌ها را نقد می‌کند)، می‌توان مشاهده کرد که او این انحراف را به عنوان نتیجه بخشی از مخالفتش با فیزیوکرات‌ها و بعضاً تحت تاثیر آنها شروع کرده است. اگر یک کارگر صرفاً هر ساله معادل دستمزدش را جایگزین کرده باشد، بدین ترتیب او برای سرمایه‌دار کار مفید انجام نداده است. او در حقیقت دستمزدش را جایگزین کرده یعنی قیمت کارش را خریده است. مبادله مطلقاً همانند آن است که سرمایه‌دار کالایی را خریده باشد که این کارگر تولید کرده است. او برای کاری پرداخت کرده که دربرگیرنده سرمایه ثابت و دستمزد بوده است. او همان کمیتی را تصرف کرده که کار در شکل کالا ارائه داده، همان گونه که قبلاً در شکل پول بوده است. پول او بدین ترتیب تبدیل به سرمایه نشده است. در این مساله او همان گونه است که اگر کارگر خودش صاحب شرایط تولید بود. او باید هر ساله ارزش شرایط (ابزار و لوازم کار) تولید را از ارزش تولید سالانه اش کسر کند، به طوری که آنها را جایگزین یکدیگر کند. آنچه که او خریده است یا می‌تواند سالانه بخرد می‌تواند سهم ارزش تولیدش باشد که برابر

است با کار جدیداً اضافه شده به سرمایه ثابتش در طی سال. بدین ترتیب در چنین حالتی تولید سرمایه داری نیست. اولین دلیل که چرا آدام اسمیت این نوع از کار را مولد می‌نامد، این است که فیزیوکرات‌ها آن را “سترون”\* و “غیر مولد” می‌نامیدند. \* آدام اسمیت در بخشی که به این مسئله ارجاع می‌دهد، چنین می‌گوید: “ابتدا این طبقه” (که منظورمان طبقات صنعتی است و در کشاورزی نیستند)، “شناخته شده هستند [به وسیله فیزیوکرات‌ها]، “مصرف سالانه خودشان را باز تولید میکنند، و در ادامه، در انتها، درآمد و سرمایه موجود را که بجای مانده و در اختیارشان بوده است... کشاورزان و کارگران حاشیه‌ای، در حقیقت بیش از اموالی که صرف استخدام و تداوم کار آنها شده است بر جای می‌گذارند، و به طور سالانه تولید خالص را بازتولید می‌کنند، اجاره آزاد به زمین... کارگرمزرعه و کارگران کشاورزی مطمئناً بیشتر از تجار، صنعتگران، و کارگران مانوفاکتور تولید میکنند. افزایش تولید یک طبقه به طبقه دیگر یا به غیر تولیدکننده‌ها داده نمی‌شود” (ثروت ملل چاپ O.U.P، جلد دوم صفحات ۲۹۴ – ۲۹۵) (گارنیر بخش ۳ ص ۵۳۰). بدین ترتیب در اینجا آدام اسمیت به نقطه نظر فیزیوکرات‌ها باز می‌گردد ۱۱۳۰۸۱. “کار مفید” واقعی، که ارزش اضافی ایجاد می‌کند و بدین ترتیب (تولید خالص) ایجاد می‌کند، کار کشاورزی است. او نظریه خودش را در مورد ارزش اضافی کنار می‌گذارد و می‌پذیرد که نظر فیزیوکرات‌ها صحیح است. هم‌زمان با این مسئله او تأکید می‌کند، هر چند در مقابل فیزیوکرات‌هاست، که کار مانوفاکتوری (و آن طور که خودش می‌گوید به همراه کار تجاری) همچنین مفید هستند، حتی اگر در بالاترین حد جهان نباشند. بدین ترتیب او سود را مربوط به شکل اجتماعی می‌داند، تعیناتی که یک “کارگر تولیدی” دارد. این تعینات عبارت از نقطه نظر تولید سرمایه‌داری است؛ و بیان آنها در مخالفت با فیزیوکرات‌هاست، که طبقه صنعتی، غیر کشاورزی، دستمزد خودش را بازتولید می‌کند، که آن هم بطور کلی ارزشی برابر با ارزش مصرفش تولید می‌کند، و بدین ترتیب “در انتها به تولید سرمایه یا درآمدی می‌رسد که آن را

استخدام کرده است.“ بدین ترتیب تحت نفوذ و ضدیت با فیزوکرات‌ها، دومین تعینات او از آنچه کار مولد می‌نامد، بیان می‌شود: “ثانیا “آدام اسمیت می‌گوید:“ به نظر می‌رسد در این محاسبه، توجه به صنعتگر، کارگر مانوفاکتور و تجار نامناسب بوده است، و به همان گونه است که با کار خدمتکاران بر خورد میشود. کار خدمتکار خانگی باقی نمی‌ماند و بر مبنایی نیست که باقی بماند و آنها را استخدام کند. تداوم و استخدام آنها همراه با هم در گرو مهارتشان است و کاری که آنها انجام می‌دهند به طور طبیعی هزینه را بازپرداخت نمی‌کند. کار آنها در خدمات است که به عموماً کار آنها در لحظه از بین می‌رود و نمی‌تواند خودش را عمدتاً در هیچ نوع کالای قابل فروشی متعین کند که بتواند جایگزین ارزش دستمزد و نگهداریش شود. بر عکس کار صنعتگر، و مانوفاکتوری و تاجر به طور طبیعی، خودش را در کالاهای قابل فروش محقق می‌کند. این متفاوت از آن چیزی است که من کار مولد و غیر مولد را بررسی کردم. من در آنجا صنعتگران، کار مانوفاکتوری، و تجار را در درون کارهای مولد قرار دادم و خدمتگزار سطح پایین را در میان کار سترون یا غیر مفید قرار دادم “ (همان منبع ص ۲۹۵) (گارنیر ص ۵۳۱). همچنان که سرمایه تمام بخش تولید را تحت سیطره در می‌آورد، به همان ترتیب، درآمد به طور کلی در برابر کار مبادله می‌شود، هر چند مستقیماً در برابر کاری که کالا تولید می‌کند قرار ندارد، اما در برابر خدمات صرف قرار دارد. سرمایه بعضاً در برابر کالاها مبادله می‌شود که آن کالاها به عنوان ارزش مصرف هستند و بعضاً در برابر خدمات ارائه می‌شوند که آنها نیز به عنوان ارزش مصرف به کار گرفته می‌شوند. یک کالا – همان گونه که از خود نیروی کار متمایز شده – یک شیء مادی است که در برابر انسان قرار دارد، چیزی است که فایده معینی برای او دارد، به طوری که کمیت معینی از کار در آن متعین شده یا مادیت یافته است. بدین ترتیب ما به تعینی می‌رسیم که قبلاً در اساس خود شامل موارد زیر است I: کار مولد عبارت از آن کاری است که کالا تولید می‌کند؛ و در حقیقت چنین کارگری بیش از تولیدش کالا مصرف نمی‌کند، بیش از آنکه کارش بیارزد



مصرف نمی‌کند. کار او خودش را در “مقداری کالای قابل فروش” عینیت می‌بخشد، “در هر کالای قابل فروشی که بتواند جایگزین ارزش دستمزد او و تداوم زندگی‌اش شود” – (بدین ترتیب کارگرانی که این کالاها را تولید می‌کنند مد نظر است). کارگر مولد با تولید کالاهایی مداوما سرمایه متغیر را بازتولید می‌کند، سرمایه‌ای که او مداوما در شکل دستمزد مصرف می‌کند. او مداوما سرمایه‌ای را تولید می‌کند که به او پرداخت می‌شود “همانی که او را استخدام کرده و تغذیه می‌کند.” در مرحله اول آدم اسمیت به طور طبیعی در مورد کاری که خود را در صورت یک کالای قابل فروش عینیت می‌بخشد، تمام کارهای فکری را به آن اضافه می‌کند که مستقیماً در تولید مادی مصرف می‌شود. نه فقط کارگری مد نظر اوست که مستقیماً با دستانش یا با ماشین کار می‌کند، بلکه ناظر، مهندس، مدیر، منشی و دیگران – در یک کلمه، کار تمام اشخاصی که در یک حوزه معین تولید مواد برای تولید کالای معینی، مورد نیاز است. هر کس که کارش به آن اضافه می‌شود (همکاری می‌کند) برای تولید کالا مورد نیاز است. در حقیقت آنها کار ارزشمند خود را به سرمایه اضافه می‌کنند و ارزش تولید را به همان مقدار افزایش می‌دهند. (این مسئله در مورد کار بانکداران و غیره چگونه است؟ ۵۷) ۱۳۰۹۱ ثانیاً آدم اسمیت می‌گوید به طور کلی، “عموماً این مورد در کار کارگر غیرمولد مطرح نیست. اگر چه سرمایه تولید مادی را تسخیر کرده است و صنایع خانگی از میان رفته است، و صنایع کوچک و صنعتگران کوچک که ارزش مصرف را مستقیماً برای مصرف‌کننده در منزل خودشان می‌سازند – با این حال آدم اسمیت به خوبی می‌داند که یک خیاطی که من به خانها می‌آورم تا پیراهن‌های من را بدوزد. یا کارگری را که وسایل زندگی را تعمیر می‌کند، یا خدمتکاری که خانه را رفت و روب کرده و تمیز می‌کند و غیره یا آشپزی که با گوشت غذا و سایر چیزهای خوشمزه را درست می‌کند، کار خودشان را در یک چیزی متبلور می‌کنند. و در حقیقت ارزش آن اشیاء را افزایش می‌دهند، دقیقاً به همان طریقی که خیاط در کارخانه انجام می‌دهد. مهندسی که ماشین را تعمیر

می‌کند، کارگری که ماشین را تمیز می‌کند یا آشپزی که در هتل به عنوان کارگر مزدبگیر یک سرمایه‌دار کار انجام می‌دهد، همه به همان ترتیب هستند. این ارزش‌های مصرف همچنین چه به لحاظ پتانسیل، کالایی بودن؛ پیراهن‌هایی که ممکن است که به مغازه فروشنده فرستاده شود، منزل دوباره فروخته شود، لوازم منزل ممکن است به حراج گذاشته شود و غیره. بنابراین این اشخاص دارای توانایی هستند که کالا تولید کنند و ارزشی به اشیائی بیافزایند که روی آنها کار می‌کنند. اما این مقوله بسیار کوچکی است که در مورد کارگران غیرمولد به وجود می‌آید و انبوه خدمتکاران، اکشیش‌ها و کارمندان دولت، سربازان و موزیسین‌ها و غیره چنین افزایشی را صورت نمی‌دهند. اما گرچه کم یا زیاد شماری از این “کارگران غیرمولد” ممکن است به هر میزانی وجود داشته باشند، - و این مساله به وسیله محدودیت‌هایی که در “حوزه خدماتی، که به طور عام حضورشان دائمی است” و غیره پذیرفته شود- چیزی که هیچگاه نوع مخصوصی از کار نیست و همچنین شکل خارجی کارشان ضرورتاً آن را به صورت “مولد” یا “غیرمولد” نشان نمی‌دهد. همان کار می‌تواند هنگامی مولد باشد که من آن را به عنوان سرمایه‌دار بخرم، به عنوان تولیدکننده که بتوانم ارزش بیشتری ایجاد کنم، و همچنین هنگامی غیرمولد است که من آن را به عنوان مصرف‌کننده بخرم، که درآمد را صرف آن کنم، به طوری که ارزش مصرف آن را مصرف کنم و اهمیت ندارد که این ارزش مصرف از میان می‌رود و این از بین رفتن ممکن است به وسیله فعالیت خود نیروی کار باشد یا آن که خودش را در یک شیء دیگری مادیت بخشیده یا متعین کند. آشپز در هتل کالایی را برای شخصی تولید می‌کند که به عنوان سرمایه‌دار کار او را خریداری می‌کند - یعنی صاحب هتل؛ مصرف‌کننده گوشت گوسفند خرد شده، باید برای کار او مبلغی را پردازد و این کار برای مالک هتل جایگزین می‌شود (جدا از سود) و جدا از پرداخت دائمی او برای کار آشپز. از طرف دیگر اگر من کار یک آشپز را برای پختن گوشت و غیره بخرم، برای من، استفاده از آن کار به مفهوم عام آن نیست، بلکه برای لذت بردن از آن است، برای مصرف آن

به عنوان نوع مخصوص مشخص کار، در اینجا کار غیر مولد است، به رغم این حقیقت که این کار خودش را در یک تولید مادی عینیت بخشیده و درست توانسته است به خوبی (در نتیجه آن) به یک کالای قابل فروش تبدیل شود، به همانگونه که برای صاحب هتل کار کرده است.. اختلاف مهم (اختلاف مفهومی) همچنان باقی مانده است: آشپز برای من (شخص خصوصی) چیزی جایگزین نکرده است. در حقیقت سرمایه‌ای که من برای او پرداخته‌ام، جایگزین نشده است. زیرا من کار او را به عنوان ارزشی خریداری نکرده‌ام که خالق عوامل تولید است، بلکه صرفاً برای خاطر ارزش مصرفش خریداری کرده‌ام. کار او، برای من مبلغی کمتر از آن چه برای آن پرداخته‌ام، جایگزین کرده است، این همان دستمزد اوست، درست همانند آن است که مثلاً شامی که من می‌توانم در هتل بخورم به خودی خود مرا قادر می‌کند که بتوانم همان شام را مجدداً بار دیگر خریده و آن را بخورم. این تمایز همچنین بین کالاها نیز وجود دارد. کالایی که سرمایه‌دار آن را خریده تا سرمایه ثابتش را جایگزین کند (برای مثال مواد پنبه اگر او چاپگر پارچه باشد) ارزش خودش را در پارچه چاپ شده جایگزین می‌کند. اما از طرف دیگر اگر سرمایه‌دار آن را خریده باشد تا خود پنبه را مصرف کند، پس کالا مبلغ سرمایه‌گذاری شده را جایگزین نکرده است. میتوان گفت بزرگترین قسمت جامعه، طبقه کارگر است که باید به طور مداوم این نوع از کار را برای خودش انجام دهد؛ اما تنها قادر است هنگامی آن را انجام دهد که کار "مولد" انجام دهد. او تنها هنگامی می‌تواند گوشت را برای خودش بپزد که دستمزدی را تولید کرده باشد که بتواند از آن برای خرید گوشت استفاده کند؛ و این تنها هنگامی اتفاق می‌افتد که بتواند وسایل و ابزار زندگی را داشته باشد و در مسکن مناسبی زندگی کند، او تنها می‌تواند پوتین‌های خود را واکس بزند، و آن هنگامی است که ارزش لوازم آن را تولید کرده باشد، اجاره خانه و قیمت پوتین‌هایش را پرداخت کرده باشد. بدین ترتیب در مورد طبقه کارگران مولد، کاری که آنها برای خودشان انجام می‌دهند به عنوان "کار غیرمولد" است. این کار غیرمولد، هرگز آنها را قادر نمی‌سازد ۱۳۱۰۱ که بتوانند همان کار غیرمولد را بار دیگر تکرار کنند مگر آنکه

آنها قبلا کار مولد انجام داده باشند. ثالثا از طرف دیگر: یک موسس تئاتر، کسرت، فاحشه‌خانه، و غیره اختیار موقتی نیروی کار بازیگر، موزیسین، تن فروش و غیره را می‌خرد - در حقیقت در یک مسیر دایره‌وار تنها منافع اقتصادی ظاهری را نشان می‌دهد؛ در نتیجه پروسه همان است - او به اصطلاح "کار غیر مفید" را خریده است "خدماتی که فوراً جای انجام دادن کاری، محو می‌شود" و به هیچ عنوان خودش را در در هیچ چیز "پایدار همانند کالای واقعی و قابل فروش" محقق نمی‌کند ("به خصوص در مصرف آن") ("جدا از خودش). فروش آن به عموم برای او سود و دستمزد را به همراه دارد. این خدمات که او خریداری می‌کند، او را قادر می‌سازد که آنها را دوباره بخرد؛ بدین ترتیب می‌توان گفت، آنها خودشان هزینه مصرف شده را برای آنکه به آنها پرداخت شود باز تولید می‌کنند. این مسئله در مورد منشی‌ای نیز وجود دارد که وکیل استخدام می‌کند - به جز آن حقیقت که این خدمات به عنوان امری متداول خودشان را در "مسائل خاص"، بسیار بزرگ به صورت یک سلسله اسناد و قرار دادهای مفصل نشان می‌دهند. این حقیقت دارد که این خدمات به سرمایه‌گذار و کارفرما، خارج از درآمد عمومی پرداخت می‌شود. اما این حقیقت نیز وجود دارد که خدماتی به همه تولیدات ارائه می‌دهند به گونه‌ای که آنها وارد مصرف فردی می‌شوند. این حقیقت هم نیز وجود دارد که کشور نمی‌تواند این خدمات را به میزان زیادی صادر کند؛ اما می‌تواند کسانی را که این خدمات را انجام می‌دهند صادر کند. بدین ترتیب است که اقلام صادراتی فرانسه شامل هنرمندان، رقاص، آشپز و غیره است. و آلمان متخصصان آموزش را صادر می‌کند و همچنین وسائل آنها نیز صادر می‌شود، به طوری که کفش و کتاب‌های رقص، بازگشت درآمدی برای کشور دارد. بدین ترتیب اگر از یک طرف بخشی از اصطلاح کار غیرمولد ۴ خودش را در ارزش مصرف متعین می‌کند که ممکن است همانند کالا باشد (کالای قابل فروش) از طرف دیگر بخشی از خدمات در وضعیتی قرار دارند که در شکل ابژکتیو نیستند - به صورتی که هیچ چیز مادی ندارند که جدای از اجرای آن خدمات باشد. و وارد

کالاها به عنوان بخشی از ارزششان نمی‌شوند که بتواند با سرمایه خریداری شود (به وسیله خریداران بلاواسطه نیروی کار) تا بتواند دستمزدی را جایگزین کرده و سودی را برای او به ارمغان بیاورد. به طور مختصر، تولید این خدمات می‌تواند بخشا، تحت عنوان سرمایه طبقه‌بندی شود که به عنوان بخشی از کاری باشد که خودش را در اشیاء مفیدی دسته‌بندی کند که مستقیما به وسیله درآمد خریداری شده است؛ و در تحت تولید سرمایه‌داری طبقه‌بندی نمی‌شود. چهارم. تمام جهان "کالاها" می‌تواند به دو بخش بزرگ تقسیم شود. اولی نیروی کار و دومی کالاها که متمایز از خود نیروی کار است. همان گونه که چنین خدماتی خریداری می‌شود و همان گونه که این خدمات نیروی کار را در بر می‌گیرد، آن نیروی کار را تداوم بخشیده یا تغییر می‌دهد، و غیره، در یک کلمه آن را به شکل خاصی در می‌آورد یا اینکه تنها آن را تداوم می‌بخشد. بنابراین برای مثال خدمات آموزش و پرورش به هر ترتیب "ضرورت صنعتی شدن است" یا مفید است؛ خدمات پزشکی سبب تداوم سلامتی و محافظت از منابع تمام ارزش‌ها می‌شود همانند خود نیروی کار - اینها خدماتی است که سبب بازگشت "کالای قابل فروش، و غیره" می‌شود که به معنی خود نیروی کار است که به هزینه تولید یا بازتولید این خدمات وارد می‌شوند. آدام اسمیت می‌داند که چگونه "آموزش و پرورش" ابتدائی وارد ارزش تولید انبوه کارگران می‌شود. و به هر ترتیب خدمات پزشکی مربوط به هزینه‌های فرعی تولید هستند \* . (هزینه‌های اتفاقی که صرفا هزینه هستند، هزینه‌های غیر مولدی که هم برای کار مادیت یافته و هم برای کار زنده بوجود می‌آید) آنها می‌توانند به عنوان هزینه بازیافت نیروی کار محاسبه شوند. اجاره بدهید که در نظر بگیریم دستمزد و سود هم زمان به مجموع ارزش کاهش می‌یابند. به هر دلیل (برای مثال، زیرا که مردم تبیل شده باشند)، و در همان زمان ارزش مصرف (به علت آنکه کار به تولید کمتری تبدیل شده باشد که بارآوری زمین کاهش یافته باشد و غیره)، در یک کلمه، بخشی از تولید که ارزشش برابر با درآمد است، کاهش یافته است، زیرا کار جدید کمتر به کار سال گذشته اضافه شده است، و زیرا کار اضافه شده تولید کمتری ایجاد کرده است. اگر در چنین شرایطی

سرمایه‌دار و کارگر بخواهند همان مقدار از ارزش را که در اشیاء مادی قبلاً بوده است، مصرف کنند، آنها باید خدمات کمتری را در مورد پزشکی، آموزش و پرورش، و غیره دریافت کنند. و اگر آنها مجبور باشند که همان سرمایه‌گذاری را برای هر دو خدمت انجام دهند، مجبور می‌شوند که مصرفشان را از کالاهای دیگر کاهش دهند. بدین ترتیب مشخص است که کار دکتر و معلم مستقیماً مبنایی را در برابر آن چه دریافت کرده‌اند، ایجاد نمی‌کنند، بلکه کار آنها وارد ارزش تولید مبنایی می‌شود که ایجادکننده تمام ارزش‌هاست - یعنی تولید هزینه‌های نیروی کار. ۱۱۳۱۱۱ آدام اسمیت چنین ادامه می‌دهد: "سوما: به نظر می‌رسد که ورای هر تصویری صحیح نیست که بگوییم که کار صنعتگر و مانوفاکتور و تجار درآمد واقعی جامعه را افزایش نمی‌دهد. برای مثال باید در نظر بگیریم که، همان گونه که به نظر می‌رسد در این سیستم در نظر گرفته شده است، ارزش مصرف شده روزانه، ماهانه و سالانه این طبقه دقیقاً با تولید روزانه، ماهانه و سالانه آنها برابر است؛ این مساله به خاطر آن نیست که کار آنها هیچ چیز به درآمد واقعی اضافه نمی‌کند، به ارزش واقعی سالانه تولید زمین و نیروی کار جامعه. برای مثال یک صنعتگر که در ابتدا شش ماه پس از برداشت محصول کاری به ارزش ۱۰ پوند انجام داده است، در عین حال او باید، در همان زمان ۱۰ پوند ذرت را مصرف کند و سایر مواد ضروری دیگر. در عین حال به طور واقعی ارزش ۱۰ پوند را به تولید سالانه زمین و نیروی کار جامعه خودش بیافزاید. به همین ترتیب او نیمی از درآمد سالانه‌اش را به ارزش ۱۰ پوند از ذرت و سایر لوازم ضروری مصرف کرده است. او ارزش برابری از کار را تولید کرده است که او را قادر می‌سازد که با آن کالایی را بخرد یا دیگران آن را بخرند. ارزش، بدین ترتیب عبارت از چیزی است که در طی این ۶ ماه مصرف و تولید شده است. درآمدی برابر با نیمی از سال، که برابر نیست با ۱۰ پوند بلکه ۲۰ پوند است. در حقیقت ممکن است در هر لحظه زمانی بیش از ۱۰ پوند از ارزش کار او وجود نداشته باشد. اما اگر ۱۰ پوند ارزش ذرت و سایر لوازم زندگی که به وسیله صنعتگر مصرف شده است، به وسیله یک سرباز مصرف شده باشد یا به وسیله یک خدمتکار سطح پایین مصرف شده باشد،

ارزش آن بخش از تولید سالانه که در انتهای شش ماه موجود است، ۱۰ پوند کمتر از آنچه خواهد بود که واقعا در نتیجه کار صنعتگر به وجود آمده است. هر چند ارزش آنچه که صنعتگر تولید کرده است در هیچ لحظه‌ای از زمان نمی‌تواند بزرگتر از ارزشی باشد که او مصرف کرده است، همچنین در هر لحظه از زمان ارزش کالاهای واقعا موجود در بازار در نتیجه آنچه که او تولید کرده است، بزرگتر از چیزی باشد که اگر به صورت دیگر بود “ (ثروت ملل چاپ O.U.P جلد دوم صفحات ۲۹۵ - ۲۹۶) (گارنیر همان منبع بخش سوم صفحات ۵۳۱ - ۵۳۳). آیا مجموع ارزش کالاها در هر زمان در بازار بزرگتر از آن چیزی نیست که اگر “کار غیرمولد” در آن وجود نداشت؟ آیا در هر لحظه از زمان در بازار در کنار حبوبات و گوشت و غیره، فاحشه‌ها، قانون‌دان‌ها، صاحبان کنسرت و تئاتر و کشیش‌ها، سربازان، سیاستمداران و غیره وجود ندارند؟ این پسران و دختران جوان ذرت و سایر ضروریات زندگی را به خاطر هیچ دریافت نمی‌کنند. آنها در مقابل با خدماتشان یا چیزی به ما ارائه می‌دهند یا آزار می‌رسانند، که آن خدمات دارای ارزش مصرف هستند و تولید آنها دارای ارزش مبادله است و به عنوان مواد مصرفی به حساب می‌آیند، به طوری که در هر لحظه زمانی هم‌زمان با مواد قابل مصرف بودن به شکل کالا نیز وجود دارد، کمیتی از مواد قابل مصرف در شکل خدمات. بدین ترتیب در هر لحظه زمانی، مجموعه کمیت مواد قابل مصرف بزرگتر از آن چیزی است که وجود دارد، بدون به حساب آوردن خدمات مصرفی. ثانيا ارزش هر چند بزرگتر باشد؛ برابر با ارزش کالاهایی است که برای خدمت ارائه می‌شوند و برابر است با ارزش خود خدمات. بدین ترتیب در اینجا همانند هر مبادله کالا به کالا، ارزش برابر با ارزش برابر مبادله می‌شود، همان ارزش دو برابر می‌شود، یک بار در برابر خریدار و یک بار در برابر فروشنده. <آدام اسمیت با ارجاع به فیزیوکرات‌ها چنین می‌گوید :

“هنگامی که کاربران این سیستم ادعا میکند که مصرف صنعتگران، صاحبان منوفاکتور و تجار، برابر است با ارزش آنچه که آنها تولید کرده‌اند، آنها احتمالا

منظورشان چیزی بیشتر از درآمد آنها، یا سرمایه‌ای که به مصرف آنها اختصاص داده شده، نیست“ (این ارزش آن چیزی است که آنها تولید کردند) (همان منبع ص ۲۹۶) (گارنیر ص ۵۳۳)

در اینجا فیزیوکرات‌ها، در ارتباط با کارگر و مزدبگیر درست می‌گویند، اجاره تنها میزان مخصوصی از سود را تشکیل می‌دهد. <۱۳۱۲۱> نوشته‌های آدام اسمیت در همین زمینه – به گونه‌ای است که انتقاد او از فیزیوکرات‌هاست – کتاب چهارم بخش نهم (ادیت گارنیر فصل سوم):

“تولید سالانه زمین و کار در هر جامعه‌ای می‌تواند تنها به دو طریق ارزش‌افزایی کند: اول به وسیله بهبود در تولید نیروهایی از کارمولد که به طور واقعی در درون آن تداوم یافته است؛ و یا ثانياً به وسیله افزایش در کمیت آن کار. بهبود در نیروهای تولیدی کارمولد بستگی دارد به، اولاً بهبود در توانایی کارگر؛ بالا بردن کاربرد ماشین، در آن جا که به کار اشتغال دارند... افزایش در کمیت کارمولد واقعی که در هر جامعه‌ای به استخدام درآمده است، این افزایش باید به افزایش سرمایه‌ای وابسته باشد که آن نیروی کار را به استخدام درآورده است؛ و افزایش سرمایه، مجدداً باید به طور دقیق با میزان پس‌انداز درآمد برابر باشد و همچنین اشخاص مخصوصی که مدیریت کرده و سرپرستی می‌کنند استخدام شدگان سرمایه را، یا اشخاص دیگری را که به آنها وام می‌دهند“ (همان منبع ص ۲۹۵) (گارنیر صفحات ۵۳۴-۵۳۵)

در اینجا ما یک سیکل دوگانه باطل را داریم- ابتدا: تولید سالانه به وسیله تولید کار بیشتر افزوده شده است. تمام ابزار برای افزودن این توانایی تولید (به گونه‌ای است که این افزودنی مدیون حوادث طبیعی نیست حوادثی همانند مساعد بودن آب و هوا و غیره) نیاز به یک افزایش سرمایه دارد. اما برای افزایش سرمایه، تولید سالانه کار باید افزایش یابد. این سیکل اول است. ثانياً: تولید سالانه می‌تواند به وسیله افزایشی در کمیت کار استخدام شده، افزایش



یابد. کمیت کار استخدام شده می‌تواند تنها هنگامی افزایش یابد که سرمایه‌ای که می‌خواهد آن کار را استخدام کند در ابتدا افزایش یافته باشد. سیکل دوم. آدام اسمیت به خودش کمک می‌کند که از این دور باطل با کلمه “پس‌اندازها”، چیزی که به نظر او در حقیقت تبدیل درآمد به سرمایه است، خارج شود.

در نظر گرفتن تمام سود به عنوان “درآمد” برای سرمایه‌دار به این صورت غلط است. قانون تولید سرمایه‌داری برعکس نیاز دارد که یک بخش از ارزش اضافی، از کار پرداخت نشده، که به وسیله کارگر شکل گرفته، تبدیل به سرمایه شود.

هنگامی که فرد سرمایه‌دار به عنوان یک سرمایه‌دار عمل می‌کند – همچنین به عنوان عملکرد سرمایه – او خودش ممکن است در باره این پس‌انداز فکر کند؛ اما این امر برای او به عنوان ضرورت صندوق پس‌انداز است. افزایش کمیت کار تنها وابسته به شمار کارگران نیست، بلکه همچنین مربوط به طولانی شدن روز کار نیز می‌شود. کمیت کار بدین ترتیب می‌تواند افزایش یابد بدون آنکه بخشی از سرمایه که تبدیل به مزد می‌شود افزایش پیدا کند.. همزمان با این فرض هیچ نیازی به افزایش ماشین‌آلات و غیره نیست (گرچه آنها سریعتر فرسوده می‌شوند؛ اما این امر اختلافی ایجاد نمی‌کند). تنها چیزی که افزایش می‌یابد بخش مواد خام است که به دانه و غیره مربوط می‌شود و این حقیقت باقی می‌ماند که با انتخاب یک کشور واحد (تجارت خارجی را کنار بگذاریم)، ارزش اضافی باید در ابتدا در کشاورزی به وجود آید قبل از آنکه این امکان وجود داشته باشد که صنایع مواد خام را از کشاورزی دریافت کنند. بخشی از این مواد خام، نظیر زغال سنگ، آهن، چوب، ماهی و غیره (همچنین چیزهای دیگری برای مثال مانند کود)، در یک کلمه تمام مواد مورد استفاده دیگری از کود حیوانات، می‌تواند صرفاً سبب افزایش بارآوری نیروی کار شود (اما شمار کارگران به همان میزان باقی می‌ماند).

بدین ترتیب هیچ نیازی به افزایش آن نیست. از طرف دیگر قبلاً نشان داده شده است که افزایش توان تولیدی به طور اساسی همواره با تمرکز سرمایه در نظر گرفته شده است، نه با مجموع سرمایه. ۵۸ هر چند پس از آن هر پروسه‌ای تکمیل‌کننده

دیگری می‌شود. < > دلیل آنکه چرا فیزیوکرات‌ها موعظه می‌کردند “ بگذار بشود، بگذار بگذرد” به طور مختصر رقابت آزاد را تشویق می‌کردند، به درستی در جملات زیر از آدام اسمیت آمده است:

“ تجارت که بین این دو بخش مختلف از مردم انجام می‌شود “ (کشور و شهر) “ در نهایت ترکیبی از کمیت معینی از تولید خامی است که در برابر کمیت معینی از تولید مانوفاکتوری مبادله می‌شود. گران تر بودن بعدی و بنابراین ارزانتر بودن قبلی؛ و به هر ترتیب در هر کشوری قیمت تولید مانوفاکتور ها افزایش می‌یابد و قیمت مواد اولیه حاصل شده از زمین کاهش می‌یابد و بدین ترتیب تمایل به کشاورزی کمتر می‌شود.”

اما همه‌ی قید و بندها و محدودیت‌ها بر روی مانوفاکتورها و تجارت خارجی، باعث گران تر شدن کالاهای مانوفاکتوری و غیره می‌شود و به همین ترتیب، سایر مسائل. (اسمیت [همان منبع ص ۳۰۸] [گارنیر منبع پیشین صفحات ۵۵۴-۵۵۶]).

۱۳۱۳ دومین نظریه اسمیت در باره کار “مولد و غیر مولد” – یا نظریه‌ای که با سایر نظریات در تقابل است – متناسب با این نظریه چنین می‌شود که: اولی کاریست که تولید کالا می‌کند و دومی کاریست که “هیچ کالایی” تولید نمی‌کند. او انکار نمی‌کند که یک نوع از کار، برابر با دیگری، یک کالا است. ملاحظه کنید به این قسمت\*:

“

کار دومی ... ارزش خود را دارد و اجرت مناسب خود را دریافت می‌کند، درست همانند کار پیشین“ (این از نقطه نظر اقتصادی است؛ هیچ مساله اخلاقی یا چیز دیگری در آنجایی وجود ندارد که این نوع یا آن نوع کار انجام می‌شود.) کالای مفروض مشخص می‌کند که کاری را در بردارد که آن کار خودش را مادی کرده، در تولیدش واقعی کرده است. خود کار در وجود بلافاصله‌اش، به صورت زنده، نمی‌تواند مستقیماً به صورت کالا در نظر گرفته شود، بلکه تنها

نیروی کار است که خودش را به صورت موقتی نمایان می‌کند. درست همان گونه که تنها بدین ترتیب می‌توان کارمزدی را به معنای واقعی توضیح داد، همان گونه‌ای که می‌تواند نمایانگر “کار غیرمولد” باشد، که آدام اسمیت همواره تاکید می‌کند که ارزش‌های تولید نیاز به تولید “کار غیرمولد” دارند. بدین ترتیب کالا باید به عنوان چیزی متفاوت از خود کار در نظر گرفته شود. پس با این ترتیب جهان کالاها به دو مقوله مهم تقسیم می‌شود:

یک طرف نیروی کار.

طرف دیگر خود کالاها.

مادیت یافتن، و غیره، کار، در اینجا به عنوان آنچه که در تصور اسکاتلندی آدام اسمیت می‌گنجد، در نظر گرفته نشده است. هنگامی که ما از کالا به عنوان کار مادیت یافته صحبت می‌کنیم - با تصور ارزش مبادله‌ی آن - خود این مساله تنها یک تصور است، که می‌توان گفت، شکل صرفا اجتماعی وجود کالا است که هیچ چیز با جسم واقعی‌اش انجام نمی‌دهد؛ این کالا به عنوان کمیت معینی از کار جامعه یا از پول در نظر گرفته شده است. ممکن است که کار مشخصی باشد که نتیجه‌اش هیچ نشان و اثری بر جای نگذارد. در کالاهای مانوفاکتوری این نشانه‌ها در شکل بیرونی ارائه شدن مواد خام است. همچنین در کشاورزی و غیره شکل ارائه شده‌ی کالاها، برای مثال گندم یا گاو نر و غیره است که محصول کار بشر هستند و در حقیقت کاری است که از نسلی به نسل دیگر تحویل شده و اضافه شده، چیزی که در تولید خود را نشان نمیدهد. در شکل دیگری از کار صنعتی هدف از کار به طور کلی تغییر شکل اشیاء نیست بلکه تنها موقعیت آن است. برای مثال، وقتی یک کالایی از چین به انگلستان وارد می‌شود و غیره هیچ نشانی از نیروی کار به کار رفته در آن نمی‌توان یافت که در خود آن شیء باشد (به جز برای آنها که در ذهنشان این امر وجود دارد که این کالا تولید انگلیس نیست). بدین ترتیب مادیت یافتن کار در کالا نباید بدین طریق درک شود. (در اینجا سردرگمی از آن حقیقتی بروز می‌کند که مناسبات اجتماعی به شکل اشیاء ظاهر می‌شود.)

این حقیقت باقی می ماند که کالا به عنوان یک چیز اولیه ظاهر می شود که کار را عینی کرده است و در این صورت، اگر به شکل یک شیء ظاهر نشود، تنها می تواند به شکل خود نیروی کار ظاهر شود؛ اما هیچگاه مستقیماً به صورت خود کار زنده ظاهر نمی شود (به جز تنها به صورت غیرمستقیم که در عمل آن چنان به نظر می رسد، اما اهمیت آن در متعین کردن نرخ های مختلف دستمزد است). بدین ترتیب کار مولد همان چیزی است که به صورت کار مولد کالا ظاهر می شود یا آنکه مستقیماً تولید شده، حرکت کرده، توسعه یافته، تداوم یافته یا خود نیروی کار را بازتولید کرده است. آدام اسمیت دومی را از مقوله کار مفید کنار می گذارد؛ به طور دلخواه، اما با یک گزینه درست – اگر آن را هم اضافه کند این مساله سبب می شود که سیل اشکالات در باره کار مولد، به وجود آید.

بدین ترتیب همان گونه که ما خود نیروی کار را خارج از محاسبه قرار می دهیم، کار مفید کاری است که کالا تولید می کند، مولد مواد است و تولید آن کمیت معینی از کار یا زمان کار است. این تولید مادی در برگیرنده تمام تولیدات متنوعی نظیر هنر، علم، کتاب ها، نشر، وضعیت اجتماعی و غیره است “به هر ترتیبی که” آنها به اشیاء شکل دهند. هم چنین علاوه بر آن تولید کار باید یک کالایی باشد که از نظر حسی موجود باشد “چیزی که کالای قابل فروش باشد”، کالایی در شکل اولیه، که هنوز باید به سمت شکل رازآمیز خود حرکت کند. (یک صاحب مانوفاکتور ممکن است خودش ماشینی را کنتراست کند، اگر که نتواند یکی دیگر را بسازد، نه برای آنکه آن را بفروشد بلکه برای آنکه آن را برای ارزش مصرفی اش مورد استفاده قرار دهد. بدین ترتیب او سپس آن را به عنوان بخشی از سرمایه ثابتش مصرف کرده و هم چنین آن را به صورت قطعه قطعه در شکل تولیدی که به کمک آن ایجاد شده، می فروشد).

۱۳۱۴۱ کار مشخص خدمتکاران، ممکن است برابر باشد با شکلی از (توانایی) کالاها و حتی ممکن است ارزش های مصرفی قابل توجهی به عنوان مواد عینی داشته باشد. اما آنها کار مفید نیستند، زیرا در حقیقت آنها کالاها را تولید نمی کنند بلکه “ارزش های مصرف” بلافاصله به وجود می آورند. همان گونه که

برای نیروهای کاری که برای خریداران شان یا خود استخدام کنندگان شان مولد هستند - به عنوان مثال کار هنرپیشه برای موسس تئاتر - حقیقت آن است که خریداران آنها نمی‌توانند آن را به عموم مردم در شکل کالاها بفروشند، بلکه تنها در شکل خود عملی که نشان‌دهنده کار غیرمولد آنهاست، می‌فروشند. جدا از چنین مسایلی، کار مولد آن چیزی است که کالا تولید می‌کند و کار غیرمولد آن چیزی است که خدمات شخصی ایجاد می‌کند. کار اولی بیانگر شیء قابل فروش است؛ کار دومی باید مصرف شود در همان حالی که شکل گرفته است. کار اولی در برگیرنده تمام ثروت مادی و فکری است (به جز برای آن کاری که خودش نیروی کار تولید می‌کند) - گوشت همانند کتاب است - آن یک در شکل اشیاء وجود دارد؛ دومی تمام کارهایی را دربرمی‌گیرد که هر ذهنی را یا نیازهای واقعی افراد را ارضاء می‌کند - یا حتی چیزی است که افراد را مجبور می‌کند در برابر خواسته‌های خود بایستند. کالا اساسی‌ترین شکل ثروت بورژوازی است.

توضیح "کار مولد" به عنوان کاری که "کالاها" را تولید می‌کند همانند بنیان آن نظریه ای است که کار مفید را به عنوان کاری میدانند که سرمایه تولید می‌کند. مخالفان آدام اسمیت توجهی به آنچه اول گفته شد ندارند، که تعریف مناسبی است، و به جای آن بر روی دومی متمرکز می‌شوند، تضادهای غیرقابل اجتناب را خاطر نشان می‌کنند و به طور ناپیوسته‌ای آن را ادامه می‌دهند. و حملات آنها کار را برایشان ساده‌تر می‌کند زیرا که پافشاری آنها بر محتوای مادی کار، و به خصوص نیاز مخصوصی به آنکه کار باید خودش را کم و بیش با تولید دائمی هماهنگ کند. ما شاهدیم که چگونه این امر به بحث و جدل دامن می‌زند. اما اولین نکته آن است. آدام اسمیت می‌گوید که بزرگترین دستاورد سیستم فیزیوکرات‌ها آن است که ثروت ملل را به عنوان ترکیبی از ثروت می‌دانند.

“ نه تنها در ثروت پولی غیرقابل مصرف، بلکه در کالاهاى قابل مصرف توليد سالانه به وسيله کار اجتماعى ” ([ثروت ملل چاپ O.U.P ص ۹۹]، [گارنیر] بخش سوم، یکم چهارم و نهم ص ۵۳۸)

در اینجا ما یک عقبنشینی از تفسیر دوم او از کار مولد می‌بینیم. تعیین ارزش اضافی به طور طبیعی به شکلی وابسته است که خود ارزش در نظر گرفته شده است. در سیستم‌های مرکانتلیستی و پولی این امر به صورت پول ظاهر می‌شود؛ فیزیوکرات‌ها آن را به عنوان تولید زمین و تولید کشاورزی در نظر می‌گیرند؛ و در انتها در نوشته‌های آدام اسمیت این امر به صورت کالایی، به طور عام در نظر گرفته می‌شود. فیزیوکرات‌ها به طور موثری به ارزش اهمیت می‌دهند، آنها ارزش را به طور کامل در ارزش مصرف خالص می‌بینند (ماده ابژه‌های واقعی)، درست همان‌گونه که مرکانتلیست‌ها آن را در شکل خالص ارزش می‌بینند، شکلی که تولید خودش را به صورت کار اجتماعى عمومی نشان می‌دهد: شکل پولی. آدام اسمیت، هر دو وضعیت کالا - ارزش مصرف و ارزش مبادله - را با هم ترکیب می‌کند؛ و همان‌گونه که تمام کالاها، تولیدی هستند که خودشان را به شکل ارزش مصرف نشان می‌دهند، هر تولیدی مفید است. بدین ترتیب کاری که خودش را در تولید نمایان می‌کند، مشخص کرده است که تولید با کمیت معینی از کار عمومی اجتماعى برابر است. همان طور که در برابر فیزیوکرات‌ها قرار دارد، آدام اسمیت ارزش تولید را به عنوان پایه اساسی ثروت بورژوازی، پایه‌گذاری می‌کند، اما از طرف دیگر او ارزش‌های بی‌بهره از شکل فانتزی محض را - مانند طلا و نقره - همان‌گونه می‌شناسد که برای مرکانتلیست‌ها ارزش داشتند. هر کالایی به خودی خود پول است. باید بدانیم که در همان زمان آدام اسمیت کم و بیش به همان‌اندیشه‌های نادرست مرکانتلیست‌ها بر می‌گردد که عبارت است از “ بقاء - ” در حقیقت، غیرقابل مصرف. ما می‌توانیم همین مطلب را در نوشته‌های پتی مشاهده کنیم (مراجعه کنید به جلد اول نوشته من صفحه ۱۰۹ (۵۹) در آنجا

که من از کتاب "محاسبه سیاسی" پتی نقل کردم) جایی که ثروت به درجاتی که فناپذیر است، ارزش دارد، کم و بیش دائمی است، و در انتها طلا و نقره، برتر از تمام چیزهای دیگری قرار دارند و به عنوان ثروت "فنا ناپذیر" هستند. آدلف بلانکی (تاریخ اقتصاد سیاسی بروسل ۱۸۳۹ صفحه ۱۵۲) در باره ادام اسمیت چنین میگوید:

"با محدود کردن حوزه‌ی ثروت به آن ارزش‌هایی که دربرگیرنده مواد ضروری برای زندگی هستند، او از کتاب تولید، تمام صف بی‌پایان ارزش‌های غیرمادی را حذف کرده است، محصولات سرمایه‌های اخلاقی ملل متمدن" و غیره

۵ [عامیانه‌سازی اقتصاد سیاسی بورژوازی در موضوع تعیین کار تولیدی]

برخورد با نظر ادام اسمیت در باره‌ی تمایز میان کار مولد و کار غیرمولد در بسیاری موارد به مسائل کم اهمیت‌تر محدود می‌شود [خدایان قبائل کوچکتر] (آنان که برای Storch اهمیت بیشتری داشت)؛ آنها مبنای اصلی کار هیچ اقتصاددان مهمی قرار نگرفتند ۱۳۱۵ - اقتصاددانانی که می‌توانستند بگویند که بعضی کشفیات در اقتصاد سیاسی داشته‌اند. آنها، اسب چوبی کم ارزشی هستند که می‌توان گفت اهمیت چندانی ندارند. آنان مولفانی مدرسه‌ای و نویسندگان مجموعه‌هایی هستند که همانند نویسندگان تازه کار، دارای قلم روان و عامیانه‌ای در این حوزه هستند.

آنچه مخصوصاً این بحث و جدل‌ها را در برابر ادام اسمیت به وجود آورده، شرایطی بوده است که در زیر می‌آید. توده‌های بزرگی از به اصطلاح کارگران "سطح بالا - نظیر کارمندان دولتی، افراد نظامی، هنرمندان، دکترها، کشیش‌ها، قاضی‌ها، حقوق‌دانان، و دیگران - تعدادی از آنها نه تنها مولد نیستند بلکه در اساس مخرب‌اند، و هیچ کس نمی‌داند که چگونه آنان، بخش بزرگی از درآمد را به خودشان اختصاص می‌دهند. بخشی از ثروت مادی را که با فروش کالاهای «غیر مادی» خودشان به دست می‌آورند و

بخشی از درآمد خود را با اجبار تحمیل شده به سایر مردم کسب می‌کنند - کارهائی که به طور کلی به لحاظ اقتصادی مورد قبول نیست که به همان طبقه به عنوان خدمتکار سطح پائین و یا بی طبقه‌های روستائی سپرده شود و صرفاً به عنوان مردم مشارکت کننده در مصرف یا پارازیت‌های تولید کنندگان واقعی ظاهر شوند (یا عواملی در ارتباط با تولید هستند). این مساله به طور قطع یک کفرگویی عجیب و غریب از عملکردهایی بود که تا کنون با یک هاله مقدس احاطه شده بود و از یک تکریم خرافاتی بهره می‌برد. اقتصاد سیاسی در دوره کلاسیکی خود، همانند خود بورژوازی در دوران اولیه‌اش، خودش را با وضعیت چالش برانگیزی با دستگاه دولتی انطباق داده تا دستگاه دولتی خود را در مرحله بعدی تحکیم کند.

- همان گونه که در عمل نشان داده شده - آموختن از تجربه‌ای که از میراث به جا مانده از مجموعه تمام طبقات جامعه است، ضروری است. هرچند که آنها مجموعاً غیرمولد هستند و از سازمان‌های خودشان بیرون آمده‌اند.

بدین ترتیب "کارگران غیرمولد" سرگرمی تولید نمی‌کنند، خرید کار آنها کاملاً وابسته به آن است که چه عاملی از  $\%$  - تولید دستمزد یا درآمدش را صرف آنها می‌کند - به گونه‌ای که در مقابل همانند آن است که آنها ضروری هستند یا خودشان را ضروری جلوه میدهند، حال به خاطر ناتوانی‌های فیزیکی (مثل دکترها) یا ضعف‌های روحی (مثل کشیش‌ها) یا به علت تضادهایی بین منافع شخصی و منافع ملی (نظیر دولتی‌ها، تمام قانون دانان، پلیس و سربازها) - این افراد به وسیله آدام اسمیت به عنوان افرادی در نظر گرفته می‌شوند که همانند خود سرمایه داران صنعتی و طبقه‌ی کارگر هستند، به عنوان عوامل ضروری هزینه تولید هستند، که باید تا سر حد امکان کم شوند و به میزان حداقل ضروری برسند تا هر چه امکان دارد تولید ارزاتر شوند. جامعه بورژوازی هر چیزی را به شیوه خودش مجدداً بازتولید می‌کند، و آن هنگامی است که این جامعه در برابر فنودال‌ها یا شکل حکومت‌های مطلقه می‌جنگد. در مرحله اول مساله اساسی برای انگل‌های این جامعه است و به خصوص طبقات بالا، برای باز گرداندن مسایل تئوریک حتی



بخش صرفا انگلی همین “کارگران غیرمولد”. یا با تایید اغراق آمیز بخشی که ضروری است. وابستگی ایدئولوژیکی، و غیره، طبقات در سرمایه‌داری در حقیقت آشکارا بیان شده است.

ثانیا: یک بخش از عوامل تولید (از خود تولید مادی) که به وسیله یک گروه از اقتصاددان‌ها یا گروه دیگری به عنوان “غیرمولد” بیان شده، که برای مثال می‌توان از صاحبان زمین نام برد، به وسیله اقتصاددانانی که نماینده سرمایه صنعتی هستند (ریکاردو) بیان شده است. سایر اقتصاددانان (برای مثال کاری) اظهار می‌دارند که تجارت در حقیقت در یک کلمه یک کار “غیرمولد” است. سپس حتی یک گروه سوم هستند که اظهار می‌دارند که (سرمایه دارها) خودشان غیرمولدند، یا در انتها تلاش می‌کنند که اظهاراتشان را به “دستمزدها، به عنوان ثروت مادی تقلیل داده و “دستمزدها”ی “کارمولد” را به عنوان تولید کننده ثروت میدانند .. بسیاری از کارگران فکری به نظر می‌رسد تمایل دارند که این دو گانگی را با تمایل به سرمایه داران حل کنند. بدین ترتیب زمان آن بود که یک هماهنگی بین نظرات مختلف ایجاد کرده و «توانائی تولید» تمام طبقات را نه به طور مستقیم بلکه به صورت عوامل مادی تولید بپذیریم. هر کس به نوبه خود دیگری را لایق بداند: و همانطور که در افسانه زنیور (۶۰) آمده است این مساله اثبات شده است که حتی از نقطه نظر اقتصاد “مولد”، جهان بورژوازی با همه “نیروی کار غیرمولدش” بهترین جهان‌هاست. این امر از هر چیزی ضروری‌تر بوده است زیرا “کارگران غیرمولد” به سهم خود مشاهدات حیاتی را به پیش می‌برند که در ارتباط با توانایی تولید طبقاتی است که به طور عام “به وجود آمده‌اند تا میوه‌ها را مصرف کنند” (هوراس)؛ یا آنکه در خدمت عوامل تولید، نظیر صاحبان زمین، که هیچ کاری انجام نمی‌دهند و غیره ... هم آنها که هیچ کاری انجام نمی‌دهند و هم کسانی که به آنان خدمت میکنند،

مکانی را در بهترین امکانات موجود اشغال کرده‌اند.

سوما: همان گونه که حاکمیت سرمایه گسترش می‌یابد، و در حقیقت حوزه‌های تولید که مستقیما در ارتباط با تولید ثروت مادی نیست، بیشتر و بیشتر وابسته به آن

می‌شود - به خصوص هنگامی که علوم اثباتی (علوم تجربی) به عنوان ارائه‌دهنده خدمت مادی تولید به زیرمجموعه آن تبدیل می‌شوند ... - ۱۳۱۶ - متملقان زبردست اقتصاد سیاسی احساس میکنند وظیفه آنها تنظیم و تکریم هر حوزه‌ای از فعالیت است، با بیان کردن این مسأله که این حوزه "وابسته" به تولید ثروت مادی است؛ و آنها هر شخصی را مورد تشویق قرار داده با ابراز این مسأله که او یک "کارگر تولیدی" در مفهوم ابتدائی آن است، یعنی، کارگری که کار او در خدمت سرمایه است که به این شیوه و یا به شیوه دیگر برای ثروتمند کردن سرمایه‌دار مفید است و غیره.

بدین ترتیب حتی چنین مردمی کسانی همانند مالتوس را ترجیح می‌دهند که مستقیماً از ضرورت مفید بودن کارگران غیرمولد و انگل‌های صرف دفاع کنند.

[ ۶- حمایت از نظریه اسمیت در باره کارمولد. در تاریخ موضوع ]

(A) [ حمایت از نظر اول: ریکاردو، سیسموندی ]

این امر به زحمتش نمی‌ارزد تا بخواهیم به تفصیل مطلب بیهوده «جرمن گارنیر» را (مترجم اسمیت)، و «کنت لودردال» و «بورگال، و همچنین سینیور، روسی را در ارتباط با این موضوع بررسی کنیم. ما تنها می‌توانیم نوشته‌های ویژه را بررسی کنیم.

اما اولین اظهار نظر عبارتی از ریکاردو، آنجا که او نشان می‌دهد که برای کارگران مولد خیلی باصرفه‌تر است که صاحبان ارزش اضافی (سود و اجاره) در آمد خود را صرف کارگران غیرمولد (خدمتکاران و دیگران) بکنند تا آنکه آن را صرف کالاها و لوکسی بکنند که "کارگران مولد" تولید کرده‌اند.

< سیسموندی در کتاب «NOUVEAUX PRINCIPES» فصل یک صفحه ۱۴۸ صحت نظریه اسمیت را در باره متمایز کردن دو بخش می‌پذیرد (و البته همچنین ریکاردو): تمایز واقعی میان طبقه مولد و غیرمولد را چنین بیان می‌کند: "یکی همواره کارش را در برابر سرمایه یک ملت مبادله می‌کند؛ دیگری همواره آن را در برابر بخشی از درآمد ملی مبادله می‌کند"

سیسموندی - همانند آدام اسمیت در پاراگراف زیر - در باره ارزش اضافی چنین می گوید :

“ گرچه کارگر، با کار روزانه اش، می تواند بیش از آنچه که در روز مصرف می کند، تولید کند، پس از آنکه سهمش را با صاحب زمین و سرمایه دار تقسیم می کند آنچه که برای او باقی می ماند به ندرت بیش از چیزی است که برای زندگی اش لازم است. ” (سیسموندی همان کتاب فصل ۱ ص ۸۷)

ریکار دو می گوید:

“ اگر صاحب یک زمین یا یک سرمایه دار در آمدش را صرف کند تا شیوه زندگی یک بارون باستانی را داشته باشد، و تعداد وسیعی از خدمه و نوکران را برای خود استخدام کند، در آن صورت او خدمه ای بیشتر از نیروی کار خواهد داشت و هزینه ای بیشتر صرف لباس ها یا وسایل زندگی خواهد کرد، هزینه ای برای کالسکه ها، اسب ها یا صرف خریدن سایر وسایل لوکس می کند. به هر ترتیب او درآمد خالصش همان خواهد بود و درآمد ناخالصش هم همان خواهد بود اما درآمد اولی او در کالاهای دیگری عینیت می یابد. اگر درآمد من ده هزار لیره باشد. همان کمیت نیروی کار مولد استخدام شده اند، چه آنکه من آن درآمد را در لباس های زیبا و وسایل مجلل و غیره عینیت بخشم یا آنکه در کمیت غذا و لباسی با همان ارزش. گرچه اگر من درآمد خودم را در بخش اول کالاها عینیت بخشم هیچ کار بیشتری در نتیجه استخدام نشده است: - من باید از وسایل زندگی و لباس های خودم لذت ببرم، و این سر نوشت آن ها است؛ اما اگر من درآمد خودم را در غذا و لباس عینیت بخشم و خواسته های خودم را در استخدام خدمتکاران تحقق بخشم، تمام آنها این امکان را به من می دهد که با درآمد خودم که آن ده هزار لیره باشد افراد بیشتری استخدام کنم بدین ترتیب با غذا و لباسی که خریداری می شود، به تقاضای پیشین برای کار افزوده می شود، و این افزایش تنها به آن دلیل به وجود می آید که من نوع هزینه کردن درآمد خودم را انتخاب کرده ام. بدین ترتیب از آنجا که کارگران در تقاضای بیشتر برای کار منتفع

می‌شوند، آنها باید به طور طبیعی خواسته باشند که بیشتر درآمد تا آنجا که ممکن است از صرف شدن در حوزه خرید کالاهای لوکس برگردانده شود تا در حمایت از خدمتکاران متوسط صرف شود. “ (دیوید یکاردو. کتاب اصول اقتصاد سیاسی و (TAIATION) چاپ سوم. [لندن] ۱۸۲۱ ص ۴۸۵ - ۴۸۶)

(B) [تلاش‌های اولیه برای تمایز بین کار مولد و غیرمولد (AVENANT, D, PETTY)]

د. اونانت از یک آمارگر قدیمی به نام GREGORY KING، لیستی را می‌آورد که سرتیتر آن عبارت است از: طرح درآمد و هزینه چند خانواده انگلیسی، که برای سال ۱۶۸۸ محاسبه شده. در این نوشته کینک تمام مردم را به دو طبقه اصلی تقسیم می‌کند: “درآمد پادشاهی عبارت است از - دو میلیون ششصد و هفتاد و پنج هزار و بیست و هزینه ثروت پادشاهی عبارت است از دو میلیون و هشتصد و بیست و پنج هزار در نتیجه اولی عبارت است از کار طبقه مولد و دومی به طبقه غیرمولد مربوط می‌شود. طبقه مولد از لردها بارونها شوالیه‌ها و سرها، زنتلمن‌ها و اشخاص قانون‌دان، کشیش‌ها، مالکان زمین دهقانان، اشخاصی ترکیب یافته که در هنرهای آزاد و علوم کار می‌کنند، مغازه‌داران و تجار صنعتگران هنروران، افسران دریائی، افسران نظامی. همان‌طور که در برابر اینها “طبقات غیرمولد” ترکیب یافته‌اند از ملوانان عادی، مردم کارگر و جدا از خدمتکاران (اینها کارگران کشاورزی و کارگران روزمزد در مانوفاکتورها هستند) ساکنان خانه‌های روستایی که در زمان د. اونانت یک پنجم مجموع جمعیت انگلیس بودند، ۱۳۱۷۱ سربازان عادی، گداها و لگردان، دزدها، آواره‌ها و بی‌خانمان‌ها به طور کلی. د. اونانت این لیست آماده شده به وسیله کینک را چنین توضیح می‌دهد:

“ بدین ترتیب منظور او این است که طبقه اول مردم، از زمین، هنرها و صنایع خودشان را تغذیه می‌کنند، و هر ساله چیزی را به ثروت عمومی می‌افزایند؛ و در کنار این مساله، تولیدات اضافه آنها هر ساله برای بقاء دیگران تقسیم می‌شود. این

مساله مربوط به طبقه دوم است که خودشان را به وسیله کار نگه میدارند [...] اما بقیه آنها همانند زنها و بچه‌هایشان [...] به هزینه دیگران تغذیه می‌شوند؛ و سالانه به جمعیت تحمیل می‌شوند، مقداری از چیزی را که دیگران به درآمد عمومی اضافه کرده‌اند، مصرف می‌کنند. (د. اونانت، مقاله‌ای در باره متدهای بالانس تجارت لندن ۱۶۹۹ ص ۵۰)

علاوه بر این نقل قول زیر از د. اونانت نظریه ویژه‌ای است از مرکانالیست‌ها در باره ارزش اضافی:

“... صادرات تولیدات ماست که باید انگلستان را ثروتمند کند: باید آنچه به دست می‌آوریم با تجارت بالانس شود. ما باید تولیدات خودمان را داشته باشیم، آنچه که از رشد کالاهای خارجی را می‌خریم که نیازهای مصرفمان را تامین کنیم که در موازنه با آنها میلیون‌ها کالا را به کشورهای دیگر می‌فروشیم؛ این مازاد، سود ملی است که به وسیله تجارت به وجود می‌آید و مقدار آن کم و بیش مطابق یا صرفه‌جویی ملی است که مردم برای آن صادرات انجام داده‌اند” (آن صرفه‌جویی که مردم هلند دارند اما انگلیسی‌ها ندارند) (همان منبع ص ۴۶-۴۷)

“یا آن چیزی که از پایین بودن قیمت کار و مانوفاکتور هائی به دست می‌آید که می‌توانند کالاهای ارزانی تولید کنند، و به نرخ در خارج فروخته شود که زیر قیمت بازار جهانی نباشد (د. اونانت همان منبع صفحات ۴۵-۴۶)

<... آنچه در خانه مصرف شود، چیزی است که کسی از دست می‌دهد و دیگری به دست می‌آورد و مردم به طور کلی ثروتمندتر نمی‌شوند؛ اما تمام مصرف خارجی به طور مشخص و معین سود است” (مقاله‌ای در باره تجارت هند شرقی و غیره لندن ۱۶۹۷). [در بحث‌های د. اونانت در باره درآمد عمومی و تجارت انگلستان... بخش ۲ لندن ۱۶۹۸ ص ۳۱] >> این کار به صورت یک ضمیمه در کنار کارهای دیگر “اونانت” به چاپ رسیده، آنچه را که او سعی می‌کند از آن دفاع کند (۶۱) همان چیزی نیست که او در تجارت هند شرقی به آن

توجه می‌کند که در سال ۱۷۰۱ به وسیله مک کلوج نقل شده > اتفاقاً نباید فکر شود که این مرکانتلیست‌ها آنقدر ابله هستند که همانند تاجران آزاد عادی فکر می‌کنند. در جلد دوم بحث‌های او در باره درآمد ملی، و درآمد انگلستان و غیره که در سال ۱۶۹۸ در لندن به چاپ رسیده است، د. اونانت در کنار چیزهای دیگر چنین می‌گوید: “طلا و نقره در حقیقت به میزان تجارت است، اما منبع و اصل آن، در تمام کشورها، یا طبیعت است و یا تولید صنعتگران کشور، که می‌توان گفت، آنچه که زمین، و یا آنچه که کار و صنعت آنها تولید می‌کند، آنها را به وجود می‌آورد. و این حقیقت دارد که ملتی را می‌توان در نظر گرفت که با پیش آمدن حوادثی، بدون داشتن انواع پول، ولی با جمعیت زیاد، صنعتی بودن در حالت انبوه، داشتن مهارت در امور دریایی، داشتن بندرهای خوب و خاک بارور \* در انواع مختلف کالاهای، همانند مردمی باشند که دارای تجارت هستند، { ... } آنها می‌توانند به سرعت از درون چنین چیزهایی طلا و نقره فراوان به دست آورند \*\*: بدین ترتیب ثروت‌های واقعی و موثر کشور، عبارت از تولید بومی است” (۱۵).

“طلا و نقره بسیار دور از دسترس هستند [...] تنها اشیایی که شایسته نام گنج هستند یا در هر حقیقت ثروت یک ملتند؛ پول در نهایت چیزی بیش از آن نیست که مردم با آن حساب‌هایشان را نگه می‌دارند ...” (ص ۱۶). “ما می‌دانیم که ثروت است که شاه را نگه میدارد، که مردم را در حالت فراوانی خوبی و در امنیت حفظ میکند. ما تخمین می‌زنیم که خزانه‌ای که برای مصرف آن مرد پر از طلا و نقره شده است تبدیل به ساختمان و پیشرفت کشور می‌شود. همچنان که سایر اشیاء قابل تبدیل به آن فلزات هستند، همان گونه که میوه‌های زمین، کالاهای ساخته شده یا کالاهای خارجی و اموال کشتی‌ها ... حتی کالاهای نابودشدنی، ممکن است تشکیل‌دهنده ثروت یک ملت باشند، و این در صورتی است آنها قابل تبدیل باشند، هر چند که به طلا و نقره تبدیل نشده باشند؛ و بدین ترتیب ما معتقدیم که تنها بین آن حاکم با مرد دیگر مبادله نشده [...] بلکه بین یک کشور با کشور

دیگر است که مبادله صورت می‌گیرد“ (صفحات ۶۰-۶۱). “مردم عادی هاضمه شاکله سیاسی هستند، [...]” که آن هاضمه “در اسپانیا پول را به عنوان آنچه که باید داشته باشند نمی‌پذیرد، (۳۱۸) و آن را هضم نمی‌کند ... “ تجارت و مانوفاکتوری تنها به وسیله چنین هاضمه‌هایی جذب می‌شود و تقسیم طلا و نقره می‌تواند انجام شود، به عنوان تغذیه شم سیاسی افراد. “ (صفحات ۶۲-۶۳) همچنان که پتی همین تصور را از کار کارگران مولد دارد (به طوری سربازان را نیز جزء آنان می‌داند) “کشاورزان، دریانوردان، سربازان، صنعتگران و تاجران، ستون‌های واقعی ثروت جامعه هستند؛ تمام حرفه‌های بزرگ دیگر، که از ضعف‌ها و نارسایی‌های جامعه بیرون آمده‌اند؛ اکنون دریانوردان سه بخش از این چهار بخش هستند (ناخداها، تاجران، سربازان) [ویلیام پتی] سیاست نامتجانس، و غیره. [در چند مقاله در سیاست نامتجانس]، لندن ۱۶۹۹ ص ۱۷۷). “ ... کار مردان دریایی و کشتی‌های حمل و نقل، همواره امری عادی برای کالاهای صادراتی است، مراتب افزایش فراتر از آنچه که وارد شده، پول به خانه برمی‌گرداند، و غیره” (۱۷۹). در این رابطه پتی پیشرفت تقسیم کار را چنین توضیح می‌دهد: “آنهايي که تجارت دریایی را می‌گردانند ممکن است ساده‌تر کار کنند و از دیگران سود بیشتری ببرند؛ “هزینه حمل و نقل بیشتر)“ همانگونه که یک لباس میتواند برای یکی ارزان تر از دیگری دوخته شود “ و غیره، و غیره “ به همان ترتیب آنها که تجارت و دریانوردی را می‌گردانند، می‌توانند “انواع مختلف کشتی‌ها را برای منظورهای مختلف بسازند “ یک نوع از کشتی برای دریای ناآرام، کشتی دیگر برای آب‌های آرام و رودخانه‌ها ... یک نوع برای جنگ ... دیگری برای باربری “ و غیره ... و این امر “عبارت است از” دلائل چندی که اصلی است، برای آنکه هلندی‌ها می‌توانند کمترین هزینه باربری را نسبت به همسایه‌هایشان داشته باشند. به عبارت دیگر به این علت است که آنها می‌توانند نوع مخصوصی از کشتی‌ها را برای هر تجارت خاصی بسازند \* (همان منبع

صفحات ۱۷۹ - ۱۸۰) در اینجا پتی به طور کامل نوشته‌ای دارد که کاملاً همانند نظرات طرفداران آدام اسمیت است. او چنین ادامه می‌دهد: “اگر مالیات‌ها از صنعتگران و غیره گرفته شود به طوری که [پول] به آنانی داده شود که به طور کلی به کار اشتغال دارند “ حال چه آنکه چیزهایی تولید نمی‌کنند یا مواد و اشیاء واقعا مفید و دارای ارزش در ثروت اجتماعی تولید می‌کنند: در چنین شرایطی ثروت عمومی رو به کاهش خواهد گذاشت: از طرف دیگر تجربه‌هایی به بازتولید و بازسازی ذهنی نیاز دارد؛ و در این صورت به طور مناسب به کار گرفته می‌شوند، انجام کیفی و مستعد کردن افراد برای آن ، به خودی خود قابل اهمیت است “ (همان منبع ص ۱۹۸). پس از بررسی آنکه چگونه بسیاری از مردم برای کار صنعتی مورد نیاز هستند “[...] بقیه آنها را [...] ممکن است به طور سالم و بدون امکان پیش قضاوت در باره ثروت اجتماعی، بتوان در حوزه‌های هنر و خدمات لذت‌بخش و همچنین زرق و برق‌ها استخدام کرد: بخش بزرگتری از آنها را می‌توان در جهت بهبود دانش طبیعی به کار گرفت “ (همان منبع ص ۱۹۹). چیزهای بیشتری به وسیله مانوفاکتورها به جای دهقانان بدست می‌آید؛ و همچنین به وسیله تاجرها می‌توان چیز بیشتری از مانوفاکتورها کسب کرد ... “ (همان منبع ص ۱۷۲). “... یک مرد دریانورد سه برابر یک مرد کشاورز موثر است ... “ (ص ۱۷۸) ۱ - ۱۳۱۸۷۷ \*\*\* - ۱۳۴۶۶۷۸ و یلیام پتی و ارزش اضافی. در یک نقل قول از یلیام پتی او در باره طبیعت ارزش اضافی پیش‌گویی می‌کند، گرچه او آن پیش‌گویی را تنها در شکل اجاره می‌بیند به خصوص هنگامی که او این امر را در نقل قول زیر بیان می‌کند به طوری که او ارزش نسبی نقره و ذرت را به وسیله نسبت کمیت هر یک در نظر می‌گیرد که هر کدام از آنها در زمان کار معینی تولید شده‌اند. “ اگر یک مرد بتواند یک انس از نقره‌ای را که در پرو از زمین استخراج شده به لندن بیاورد، در همان زمان که او بتواند یک بوشل ذرت تولید کند، بدین ترتیب قیمت طبیعی یکی برابر دیگری خواهد بود؛ اکنون اگر به دلیل



شرایط جدید و آسانتر معدن، یک مرد بتواند دو انس از نقره را راحت تر از آنچه که قبلا یک نفر انجام داده است به لندن بیاورد، در این صورت ذرت ۱۰ شیلینگ در هر بوشل ارزانتر خواهد شد، به همان گونه که در قبل بود ۵ شیلینگ برابر است با همان معادلش (caeteris paribus) "...". اجازه بدهید که در نظر بگیریم ۱۰۰ نفر برای ۱۰ سال بر روی ذرت کار می کنند، و همان تعداد از افراد در همان زمان، روی نقره کار می کنند؛ من می گویم که تولید خالص نقره با قیمت تولید خالص کامل ذرت برابر است، و همانند قسمت های یک چیز هستند، قیمت بخش های همانند از یکی برابر است با دیگری" "ذرت می تواند دو برابر شود هنگامی که ۲۰۰ کشاورز همان کار را انجام دهند که قبلا ۱۰۰ نفر انجام می دادند ...". (وليام پتی، در باره مالیات و توضیح، ۱۶۶۲) (در ویرایش ۱۶۷۹، صفحات ۳۲-۲۴-۶۷). نقل قول هایی که من در بالا به آن اشاره کردم چنین است: "... همان گونه که تجارت و هنر خلاق افزایش می یابد؛ تجارت کشاورزی افزایش خواهد یافت و یا سایر دستمزدهای کشاورز باید افزایش یابد، و در نتیجه اجاره زمین باید پایین بیاید" (ص ۱۹۳). "... اگر تجارت و مانوفاکتوری در انگلستان افزایش یابد ... اگر بخش بزرگتری از مردم خودشان را به آن کارگاه ها وابسته کنند، که بیشتر از آنچه تا کنون بوده است، و اگر قیمت ذرت بیشتر از اکنون نباشد، هنگامی که کشاورز زیاد است، و تاجر کم است.:: این بدان خاطر است که دلیل واحدی وجود دارد ... که اجاره زمین باید کاهش یابد: همان گونه که برای مثال، در نظر بگیریم قیمت گندم ۵ شلینگ یا ۶۰d. بوشل است؛ اکنون اگر اجاره زمین آنجا رشد کرده به ۳ برابر برسد؛ (یعنی سهم، قسمت) "بدین ترتیب ار ۶۰ سهم ۲۰ سهم به زمین و ۴۰ سهم به کشاورز میرسد؛ اما اگر دستمزد کشاورز ضروری باشد که به یک هشتم افزایش یا آنکه از ۸d به ۹d در هر روز افزایش یابد، بدین ترتیب سهم کشاورز در بوشل گندم از ۴۰d به ۴۵d افزایش می یابد و

در نتیجه اجاره زمین باید از  $d_{20}$  به  $d_{15}$  کاهش یابد. می‌توانیم در نظر بگیریم که قیمت گندم هنوز به همان مبلغ باقی مانده است؛ به خصوص بدان علت که ما نمی‌توانیم قیمت آن را بالا ببریم زیرا که اگر ما تلاش کنیم که قیمت آن را بالا ببریم ذرت برای ما از پاریس می‌آید. ۱۱۳۴۷۱ (همانند هلند) از خارج، جایی که وضعیت کشاورزی تغییر نکرده است. “ (ویلیام پتی). نابسامانی‌های سیاسی [چند مقاله در پولتیکال آریتمیک]، لندن ۱۶۹۹ صفحات ۱۹۳ – ۱۹۴ ( – ۳۴۷VIII)

\*\*\* ۳۶۴۱ – VIII || < پتی . نقل قول زیر که به طور کلی آورده شده که در آن اجاره همانند ارزش اضافی و تولید خالص، در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند با نقل قولی مقایسه شود که در بالا از پتی آورده شد: “ در نظر بگیرید که یک فرد بتواند با دستان خودش بخش معینی از زمین را ذرت بکارد، این امر شامل شخم زدن یا کندن زمین، صاف کردن، و چین کردن، درو کردن، بردن به منزل، خرمن کوبی کردن و بوجاری کردن می‌شود و تعداد زیادی از کشاورزان را برای این زمین نیاز دارد [...] من می‌گویم که وقتی این فرد بذر کاشته شده را در ادامه کار از محصولش کنار بگذارد و همچنین خوراک خودش را هم تامین کند و هم از آن برای مبادله با لباس و سایر ضروری‌های زندگی استفاده کند؛ و از باقی مانده ذرت به طور طبیعی اجاره واقعی زمین برای یک سال را تامین کند؛ و در متوسط ۷ سال یا چیزی همانند آن گردش کار را انجام دهد، به طوری که باروری و کمیابی تغییرات خود را انجام دهند و در هر دو حالت به طور عادی اجاره زمین را از ذرت بردارند. علاوه بر آن، هزینه‌های جنبی ممکن است مطرح باشد. اما میزان ارزش این ذرت (با قیمته) به پول انگلیس چقدر است؛ جواب من آن است که همان مقدار پولی که ممکن است توسط مرد دیگری فراتر از هزینه‌هایش، در همان زمان پس‌انداز شود، اگر خودش را به طور کامل در خدمت تولید قرار دهد؛ ببینید، اجازه بدهید مرد دیگر به کشوری به سفر برود که در آنجا نقره وجود دارد و در آنجا زمین را بکند، آن را تصفیه کند و سپس آن را به همان مکان بیاورد که مرد اولی ذرت را کاشته است: آن را فرآوری کرده

است و غیره. همان شخص با تمام کارگرانی که برای استخراج نقره کار کرده‌اند، و غذا برای افراد جهت زنده ماندن تهیه کرده‌اند و برای او وسائل عیش و عشرت فراهم کرده‌اند و غیره. من می‌گویم که نقره یک طرف باید برابر با ارزش ذرت دیگری تخمین زده شود. (تاثیر مالیات ۶۲ صفحه ۲۴-۲۳). [ویلیام پتی، تاثیر مالیات و تقسیما... مندن ۱۶۶۲ صفحه ۲۳-۲۴ مارکس این بخش را از سیستم اقتصاد سیاسی چالز گاننیل نقل کرده است پاریس ۱۸۲۱ صفحات ۳۷-۳۶ > VIII-۱ ۱۳۶۴ (C) جان استوارت میل، هواخواه نظریه دوم اسمیت در باره کار مولد] ۳۱۸-۱۷۷۱ آقای جان استوارت میل در مقاله‌ای در باره برخی مسائل مبهم در باره اقتصاد سیاسی، لندن ۱۸۴۴، به مسئله کار مولد و غیر مولد می‌پردازد: اما در حقیقت در این کار هیچ چیز به تعین (دومی) اسمیت اضافه نمی‌کند به جز آنکه کارهائی را به آن می‌افزاید که خود کار مولد ایجاد می‌کند. "منابع بهره‌وری می‌تواند تجمع یافته و ذخیره شود؛ بهره‌وری به خودی خود صورت نمی‌گیرد. ثروت کشور از مجموعه‌ای از منابع دائمی مورد استفاده تشکیل می‌شود، چه به طور مادی و چه به طور غیرمادی که در آن جمع شده‌اند؛ و کار یا هزینه‌ای که برای افزودن یا نگهداری این منابع دائمی، باید ذخیره کنیم، به عنوان کار مولد محسوب می‌شود. " (همان منبع ص ۸۲) " مکانیکی که سازنده فنر ماشین نخریسی است، کار مولد انجام می‌دهد همچنین فنر ساز هنگامی که حرفه‌اش را می‌آموزد کار مولد انجام می‌دهد؛ و آنچه که هر دوی آنها را مصرف‌کننده‌ی تولیدات می‌کند، این است که مصرف آنها کاهش نمی‌یابد، بلکه موجب افزایش همان مقدار از منابع دائمی مورد بهره‌برداری در کشور می‌شود، و به وجود آوردن کالای جدیدی از این منابع است که بیش از میزان مصرف شده است. " (همان منبع ص ۸۳) \* \* \* ما اکنون به طور مختصر شاهد آن هستیم که مطالب بیهوده‌ای که در رابطه با کار مولد و غیرمولد از طرف آدام اسمیت گفته شده است مجدداً تکرار شده است. [۷۰] ژرمن گارنیر [عامیانه کردن تنوری‌هایی که قبلاً به وسیله اسمیت و فیزیوکرات‌ها گفته شده] ۱۳۱۹۱ پنجمین جلد [از ژرمن گارنیر] نوشته شده در باره

ترجمه او از کتاب ثروت ملل آدام اسمیت (پاریس ۱۸۰۲). در مورد “کارمولد” در بهترین حالت، گارنیر نظریه فیزیوکرات‌ها را بیان می‌کند: او تنها بعضی را کم‌اهمیت‌تر می‌کند. او با نظریه اسمیت مخالفت می‌کند که عبارت از این است: “کارمولد ... چیزی است که خودش را به شکل مخصوصی عینیت می‌بخشد و یا کالای قابل فروش تولید می‌کند، که می‌تواند زمانی هر چند جزئی پس از آنکه کار خاتمه می‌یابد باقی بماند. (گارنیر همان منبع فصل ۵ ص ۱۶۹ (۶۳) VII ۱ [۱۳۱۹] (a) مخلوط کردن کاری که در برابر سرمایه مبادله می‌شود با کاری که در برابر درآمد مبادله می‌شود. تصور غلطی که مجموعه سرمایه با درآمد مصرف‌کنندگان جایگزین می‌شود [۱۳۴۷VII - ۱] (ژرمن گارنیر). او در پیشروی خودش بحث‌های متنوعی را در باره آدام اسمیت قرار می‌دهد (که بعضاً به وسیله نویسندگان بعدی تکرار می‌شود) اول. “این تمایز غلط است، این مساله بر مبناهای مختلفی است که وجود ندارد. تمام نیروی کار مولد است به طوری که نویسنده کلمات را به کار می‌برد و تولید می‌کند. کار یکی از آن‌ها یا کار دیگری از این دو طبقه به طور برابر قابل بهره‌برداری است، که یا کالا است یا خدمت قابل استفاده برای شخصی که در برابر آن پول می‌پردازد، در غیر این صورت، کارگر دستمزدی دریافت نخواهد کرد. “>به این ترتیب کاری مولد است که مقداری ارزش مصرف به وجود بیاورد و قابل مبادله باشد، و در نتیجه خودش کالا است. > با گسترش این نظریه و به دنبال آن گارنیر مثال‌های مشخصی ارائه می‌دهد، به طوری که در این مثال‌ها “کارگران غیرمولد” همان کاری را انجام می‌دهند و، همان ارزش مصرف یا همان نوع از ارزش مصرف را به وجود می‌آورند که “کارگران مولد” برای مثال: “خدمتکاری که در خدمت من است، آتش مرا روشن می‌کند، موهای سرم را درست می‌کند، لباس‌های مرا تمیز و نگهداری می‌کند و همچنین وسائل خانام را و غذا برایم آماده می‌کند و غیره، خدماتی را از همان نوع به عنوان لباسشویی یا خیاط ارائه می‌دهد که همانند کار تمیز کردن و نگهداری برای

خریداران لباس است؛ ... همانند کسانی است که رستوران‌ها را نگهداری می‌کنند یا در مغازه‌های غذایی و یا مکان‌های عمومی کار می‌کنند که شغلشان آماده کردن غذا برای اشخاص است. و غذا را برای مکان‌های عمومی آماده می‌کنند، برای اشخاصی که برایشان مناسب‌تر است که بیایند و آنجا غذا بخورند: درست همانند سلمانی و مشاطه‌گر (گرچه آدم اسمیت برای بخشی از این کارهایی که در میان کارگران مولد به عنوان خدمتکاران آورده شده، حساب کمی باز می‌کند). “ که خدمات فوری ارائه می‌دهند: و در انتها هم چنین است؛ بنا، کاشیکار، نجار، شیشه‌گر، نصب‌کننده اجاق [...] و غیره و انواع مختلف کارگران ساختمانی که هنگامی می‌آیند که برای بازسازی و تعمیرات فرا خوانده می‌شوند و درآمد سالانه آنها وابسته به آن است که تعمیرات ساده باشد یا ایجاد ساختمانی جدید باشد. ” (آدام اسمیت در اینجا می‌گوید کارگری که کم و بیش خودش را با یک اژه دائمی هماهنگ کرده است نمی‌تواند تعمیرات را معادل ساختن چیز جدید بداند) “ این نوع از کار در تولید نقشی کمتر از کار دائمی دارد: کمک این کار به افزایش ارزش کالاها کمتر است زیرا که خواسته شده تا از زوال آنها جلوگیری شود. تمام این کارگران، به انضمام خدمتکاران به اشخاصی خدمت می‌کنند که به آنها کار ارائه می‌دهند تا اشیاء شخصی آنها را نگهداری کنند ... ” (بدین ترتیب آنها می‌توانند به عنوان ماشین‌هائی برای حفظ ارزش، یا ارزش اضافی در نظر گرفته شوند. ” دستود دو تریسی (DestuttdeTracy) فیلسوف فرانسوی (۱۷۵۴-۱۸۳۶ بر این نظریه صرفه‌جویی کار تاکید می‌کند. و می‌توان آن را در این مورد بیشتر بررسی کرد. کار غیرمولد یک نفر با صرفه‌جویی سایر کارهای غیرمولد تبدیل به مولد نمی‌شود. یکی از این دو آن را انجام می‌دهد. بخشی از بحث آدام اسمیت در باره کار غیرمولد به عنوان نتیجه تقسیم کار ضروری است — اما تنها بخشی که مطلقاً ضروری است تا اشیاء مصرف شود؛ بطوری که بحث مربوط به ارزش مصرف باشد (و بدین ترتیب تنها هنگامی است

که این زمان برای کارگر مولد ذخیره شود.)- آدام اسمیت این "تقسیم کار" را انکار نمی‌کند. اگر هر شخصی مجبور باشد تا هم کار مولد و هم کار غیرمولد را انجام دهد، و با تقسیم این انواع کار میان دو شخصی که هر دو می‌توانند کار را بهتر انجام دهند، بر مبنای نظر آدام اسمیت، این امر به هیچ وجه شرائطی را تغییر نمی‌دهد که در آن یکی کار مولد و دیگری کار غیرمولد انجام می‌دهد." این امر تنها و تنها بدان خاطر است که آنها همواره کارگر هستند. "برای یک شخص که بخواهد در کار صرفه جوئی کند باید مراقب او بود، ده نفر باید به دنبال او باشند - راه‌های متفاوت صرفه جوئی در کار: در کنار "کار غیر مولد" از این نوع بسیاری امور به وسیله آن کسانی صورت می‌گیرد که کاری انجام نمی‌دهند؛ بدین ترتیب یا همه آنها مولدند یا هیچکدام مولد نیستند. "همان منبع ص ۱۷۲) ۱۱۳۴۸۱ ثانیاً یک فرانسوی نمی‌تواند "پل‌ها و راه‌ها" را فراموش کند\* چرا که آنها را مولد می‌داند: "کار یک بازرس یا مدیر در یک شرکت بزرگ تجاری خصوصی یا یک مانوفاکتور، غیرمولد است، کار یک کارمند دولتی که مراقب شاه‌راه‌های عمومی، کانال‌های کشتی‌رانی و بندرها و پول‌ها و سایر ابزار مهمی است که وظیفه آنها زنده نگهداشتن فعالیت‌های تجاری است و به تامین امنیت حمل و نقل و ارتباطات مبادرت می‌کنند و کنوانسیون‌ها را به اجرا در می‌آورند و غیره، آیا می‌تواند همانند بازرس مانوفاکتور بزرگ جامعه در نظر گرفته شود؟ این کاری است که مطلقاً همان طبیعت را دارد، هرچند در سطحی وسیع‌تر است. "ص-۱۷۲) ۱۷۳) درست همان گونه که یک پسر بچه بخشی از کار تولید را انجام می‌دهد (یا محافظت و بازتولید) اشیاء مادی. اشیائی که در آنجا که در اختیار دولت نیستند می‌تواند فروخته شود. اسمیت می‌تواند کار آنها را "کار مولد" بنامد. "بازرسان تولید کلان جامعه" صرفاً از اختراع فرانسوی‌ها است. سوما، در اینجا گارنیر به یک "امر اخلاقی" دچار می‌شود: چرا باید "مانوفاکتور عطرسازی که حس بویائی من را نوازش می‌دهد" مولد به حساب بیایند ولی موزیسین‌ها که "حس شنوائی من را افسون می‌کنند" مولد به حساب نیایند؟ (ص ۱۷۳) اسمیت به او چنین جواب

می‌دهد: زیرا که اولی یک تولید مادی را ارائه کرده است و دومی، نه. اخلاقیات و احساسات بچگانه میزان تمایز نیست. چهارم: آیا این تناقض نیست که «سازنده ویالون، سازنده ارگ، فروشنده موزیک، مکانیک و غیره» مولد هستند و متخصصی که فقط این کارها را «آماده‌سازی» کرده است، مولد نیست؟ «تمام آنها به عنوان هدف نهائی کارشان، مصرف‌کننده از همان نوع هستند. اگر نتیجه‌ای که بعضی از آنها در نظر دارند، سزاوار به حساب آمدن به عنوان کار مولد اجتماعی نباشد، چرا یک نفر باید سودمندتر باشد برای چیزی که تنها ابزاری برای رسیدن به این نتایج است؟ (همان منبع ص ۱۷۳) با این دلایل، شخصی که ذرت می‌خورد درست به همان میزان مولد است که تولیدکننده ذرت. زیرا که ذرت برای چه تولید شده است؟ بدین ترتیب اگر کار خوردن مولد نیست چرا کار کشت ذرت باید مولد باشد. پس آن وسیله ایست برای به دست آوردن این هدف. در کنار این مسئله مصرف‌کننده تولیدات مغز، عضلات، و غیره است، و اینکه مگر نه این است که ارزش این تولیدات همانند تولیدات جو و گندم است؟ — در اینجا ممکن است دوست هم ولایتی انسان دوست اسمیت این سوال را بپرسد. در مرحله اول آدام اسمیت منکر آن نیست که کار غیرمولد چیزی را از همان نوع تولید می‌کند. در عین حال کارگر غیرمولد به طور کلی کارگر نیست. در مرحله دوم، ممکن است عجیب به نظر برسد که دکتری که برای دارو نسخه می‌نویسد یک کارگر مولد نیست، اما دارو فروشی که آن را می‌سازد کارگر مولد است. همچنین سازنده ابزاری که ویولون می‌سازد، مولد است اما موزیسینی که آن را می‌نوازد مولد نیست. در عین حال این امر نشان می‌دهد که «کارگران مولد» تولیدکننده اشیایی هستند که هیچ منظوری به جز خدمت به عنوان ابزار تولید برای کارگران غیرمولد ندارند. به گونه‌ای که تعجب‌آور نخواهد بود که تمام کارگران مولد، هنگامی که تمام گفته‌ها و اعمالشان، در مرحله اول، تولیدکننده ابزاری است برای پرداختن به کارگران غیرمولد، و در ثانی چیزهایی را تولید می‌کنند که به وسیله همان‌هایی مصرف می‌شود که هیچ کاری انجام نمی‌دهند. از تمام این نوشته‌ها، شماره ۲ عبارت از آن است که یک فرانسوی نمی‌تواند پل‌ها و جاده‌هایش را فراموش کند؛

شماره ۳ تنها میزان اخلاقیات را نشان می‌دهد؛ و شماره ۴ تنها شامل حماقتی است که مصرف درست همانند یک تولید، مولد است > که در جامعه بورژوازی، جایی که یکی تولیدکننده است و دیگری مصرف‌کننده صحیح نیست > یا آن که بعضی از نیروهای مولد صرفاً تولیدکننده مواد برای نیروی کار غیرمولد هستند، چیزی که آدام اسمیت در این جا منکر آن است. تنها شماره ۱ دارای این نکته صحیح است که آدام اسمیت، با تعریف دوم خود، همان نوع از کار مولد و غیرمولد را یکسان می‌نامد ۱۱۳۴۹۱ - یا آن که بر طبق تعینات آدام اسمیت او مجبور می‌شود بخش نسبتاً کوچکی از کار سودمند "غیرمولد" را به عنوان کار مولد در نظر بگیرد؛ نکته‌ای که در مقابل تمایز گفته نشده است، بلکه در برابر طبقه‌بندی خاصی از فعالیت‌های معینی گفته شده است که متمایز هستند یا راهی برای اعمال این تمایز است. پس از نقل همه این کامنت‌ها، گارنیر در انتها به این نقطه می‌رسد:

"تنها اختلاف عمومی که می‌تواند میان دو طبقه که به وسیله اسمیت ارائه شده مشاهده شود، ... عبارت از این است که طبقه‌ای که او آن را مولد می‌نامد، ممکن است همواره همان اشخاصی باشند که بین سازنده (ابژه) کالا و شخصی که مصرف‌کننده آن است قرار می‌گیرند؛ در حقیقت کاری که او آن را غیرمولد می‌خواند، که هیچ گونه رابطه‌ای ندارند و رابطه بین کارگر و مصرف‌کننده ضرورتاً مستقیم و بلافاصله است. این مسئله روشن و ضروری است که یک رابطه مستقیم و بلاواسطه بین شخصی که تجربه فیزیکی را به کار می‌برد، مهارت جراح را دارد، دانش قانون‌دان را دارد، هوش موزیسین یا هنرپیشه را دارد، و یا در انتها خدمات خدمت‌گزار خانگی را انجام می‌دهد، وجود دارد و هر یک از اینها کارگرانی هستند که به انواع مختلف در زمان کار به استخدام درآمده‌اند؛ در حالی که در حرفه‌های نهادینه شده سایر طبقات، اشیایی که مصرف می‌شوند مادی و ملموس هستند، می‌توانند موضوع مبادلات واسطه‌ای فراوان باشند، پس از آن از دست سازنده بیرون آمده و به دست کسی برسد که آن را مصرف می‌کند. (۱۷۴)

در این جملات آخر گارنیر، به زعم خودش، بنیان پنهان شده ایده‌ای را نشان



می‌دهد که بین اولین تمایز اسمیت (کاری که در برابر سرمایه مبادله می‌شود، و کاری که در برابر درآمد مبادله می‌شود) و همچنین دومین ایده او (کاری که خودش را در یک ماده ظاهر می‌کند، یعنی کالای قابل فروش و کاری که خودش را به آن صورت منطبق نمی‌کند) وجود دارد. که این آخری به طور طبیعی در بسیاری از بخش‌های مخصوص شیوه تولید سرمایه‌داری وجود ندارد؛ ولی برای اولی وجود دارد. نمی‌توان از این حقیقت چیزی گفت که بر مبنای تولید سرمایه‌داری، در آنجا که اکثریت عظیمی از مواد کالایی - مواد و چیزهای ملموس - به وسیله کار مزدی تحت حاکمیت سرمایه ایجاد می‌شود، کارهای [غیرمولد] (یا خدمات یک تن فروش یا پاپ) تنها می‌تواند خارج از کار مولد، یا خارج از سود استخدام‌کننده‌اش (و شرکای این سودها) باشد و دستمزد دریافت کند، و کاملاً جدا از شرائطی هستند که در آن کارگران مولد پایه‌های مادی تولید ضروریات زندگی را به وجود می‌آورند، و در نتیجه کارگران غیرمولد هستند. هر چند این امر نشان‌دهنده سطحی بودن آن فرانسوی فریبکار است که می‌خواهد به عنوان یک متخصص اقتصاد سیاسی و مانند یک محقق تولید سرمایه‌داری عمل کند کهبه غیر اساسی بودن این وضعیت برای تولید سرمایه‌داری توجه دارد - مبادله سرمایه در برابر کار مزدی به جای مبادله مستقیم درآمد در برابر کار مزدی. یا درآمدی که کارگر مستقیماً به خودش می‌پردازد. به این وسیله گارنیر تولید سرمایه‌داری را تبدیل به شکل غیراساسی می‌کند به جای آن که آن را یک ضرورت بداند - گر چه تنها به صورت تاریخی این یک امر ضروری زودگذر است - که برای گسترش نیروی تولید جامعه از کار و تبدیل کار به کار اجتماعی شکل گرفته است.

“... این مساله همواره ضروری است تا آن که از طبقه مولد، تمام کارگرانی که کارشان صرفاً ترکیبی از تمیز کردن، ذخیره کردن و یا تعمیر کردن بخش‌های

پایانی است، کسر شود، که در نتیجه آن هیچ تولید جدیدی در گردش قرار نمی‌گیرد.“ (ص ۱۷۵)

(اسمیت در هیچ‌جا نمی‌گوید که کار یا تولید آن باید وارد چرخش سرمایه گردد. این امر می‌تواند مستقیماً وارد سرمایه ثابت شود، شبیه کار ماشین‌هایی که یک ماشین را در کارخانه تعمیر می‌کنند. اما در این زمینه ارزش آن کار وارد چرخش تولید می‌شود، به کالا تبدیل می‌شود. و تعمیرکاران و غیره که این کار را به عنوان خدمات انجام می‌دهند، کارشان را در برابر سرمایه مبادله نمی‌کنند I۳۵۰۱ بلکه در برابر درآمد مبادله می‌کنند.)

“ این مساله در نتیجه این اختلاف است که طبقه غیرمولد، همان‌گونه که اسمیت آن را مشاهده کرده است، تنها از درآمد تغذیه می‌کنند. در حقیقت از آنجا که این طبقه اجازه می‌یابد که هیچ واسطه‌ای بین خودش و خریدار تولیداتش وجود نداشته باشد، می‌توان گفت شخصی که از کارش استفاده می‌کند، بلافاصله آن را مصرف کرده و در برابرش پرداخت می‌کند؛ و تنها از درآمد به او پرداخت می‌شود. و همان‌گونه نقطه مقابل این مساله کارگرانی از طبقات مولد هستند که به عنوان قاعده به وسیله یک واسطه به آنها پرداخت می‌شود که آن واسطه در به وجود آوردن سود از کار آنها دارای منفعت است، که اغلب اوقات این پرداخت به وسیله سرمایه صورت می‌گیرد. اما این سرمایه همواره در انتها به وسیله درآمد یک مصرف‌کننده جایگزین می‌شود، همان‌طور که آن درآمد به چرخش در نمی‌آید و بدین ترتیب نمی‌تواند تبدیل به هیچ سودی برای مالک خود شود. “

اما این آخرین بحث کودکانه است. در مرحله اول بخشی از سرمایه به وسیله سرمایه جایگزین شده است و نه به وسیله درآمد، در هر حال این بخش از سرمایه چه آن که در گردش قرار گرفته باشد و یا نگرفته باشد (همانند مورد بذر کشاورزی) تفاوتی نمی‌کند.

